بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین و بعد فهذا هو المجلد
الثانی من کتاب حسام الشیعة والائمة فی معرفة الانبیا والائمة مسطور گردید بقلم تالیف و
ترتیب تصنیف بعضی از علما اعلام و فضلاء کرام حاضرین مجلس شریف و محفل منیف سرکار شریعت
مدار ملاذ الاسلام و مقتدی الانام الذی عجز عن نعت بعض السنة الخواص والعوام المحقق المدقق
الهمام ثقة الاسلام آقای آقا شیخ محمد تقی ادام الله ظله العالی علی رؤس اهل الاسلام امید که
کافه شیعیان امیر مؤمنان بهره مند از آن گردیده مؤلف مسطور را از دعا فراموش نفرموده باشند و
عمر و عزت سرکار شریعتمدار را از خداوند تعالی همیشه طلب نمایند و مجموع این کتاب مشتمل است
بر سه جلد و یک خاتمه جلد اول در توحید صفات حضرت باری جل جلاله جلد ثانی در اثبات نبوت
و امامت ائمه علیهم السلام جلد ثالث در اثبات عدالت و معاد جسمانی است خاتمه در بعضی از مسائل
لازمه متعلقه باعتقادات و برخی از احوالات مؤلفین بنا بعضی از مطالب مهمه و ذکر اینکه اگر

و در این کتاب مستطاب آنچه از اصطلاحات و عبارات اهل حکمت یا متصوفه مذکور شود از برای
اینست که هر جا اینها بمذاق خود مطلب را از این کتاب یافته باشند هر که هر چه را بمذاق دیگر است بعینه
عبارات و کلمات را باصطلاحات ما به صفوح مرادات اهل کتاب است عباراتنا شتی و حسنک
واحد وفقنا الله لاتمام تحقیق التحقیق بهدایة الفریق والله الموفق والمعین دوم از اصول
عقاید اینکه معرفت بحق پیغمبر خدا آنکه باید بدانی که خداوند واسطه قرار فرموده میان خود و خلق
که واسطه فیض و رسانندهٔ احکام الهی است به بندگان که حجت بر خلق تمام باشد خداوند
میفرماید فلله الحجة البالغة و باید اعتقاد بجمیع پیغمبران داشته باشند و منکر احدی از ایشان
نبوده که هرکس که منکر یکی از انبیا شد کافر است فرقی ندارد در انکار میان آنکه منکر جمیع پیغمبران
باشد یا منکر یکی از ایشان و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله و لیکن انبیا در مراتب
خود متفاوتند بعضی افضل اند از بعضی دیگر و افضل انبیا پیغمبر ما خاتم انبیا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله میباشند باتفاق جمیع مسلمین و صنوف دیگر دین اسلام هم چنانکه خاتم انبیا
افضل است از سایر پیغمبران امتان بزرگوار هم بهترین امتانند و احادیث هم بر طبق مذکور وارد
شده چنانکه در روایتی از حضرت صادق ع ذکر فرمودند بعضی از ملائکه که در آسمان دنیا
هستند نظر میکنند بیک نفر و دو نفر و سه نفر که فضایل آل محمد ص را ذکر میکنند میگویند
بیکدیگر که آیا نمی بینید این بندگان را کمی عدد ایشان و بسیاری عدو ایشان فضایل آل محمد را ذکر می
کنند بعد بیک دیگر از ملائکه میگویند این فضلیست از خدا که خداوند عطا فرموده بهر که را میخواهد
خداوند را فضل بزرگیست بالاتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که نور او
روح من است اول ما خلق الله روحی در حدیث دیگر فرمودند اول ما خلق الله نوری چون نور
و روح محمد صلی الله علیه و آله باشد پس آنحضرت پیش از آنکه باین عالم آید پیغمبر بوده و از این
بوده آن بزرگوار خبر داده که فرموده کنت نبیا و آدم بین الماء والطین یعنی در زمانی که آدم میان آب و گل
در کار بعین آب و گل بود من پیغمبر بودم و اکنون هم که از این عالم رفته پیغمبر باشد که خود فرموده

بعد کہ یعنی بعد از من پیغمبری نیست و بمن ختم شد در نبوت و ختم نبوت رسالت جوهر اول دو کار کند
اول آنکه از خدا بتجلی فیض را قبول میکند دوم بخلق خدا میرساند اکنون سید محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
دو کار میکنند هم قبول فیض میکنند و هم بخلق میرسانند و از اینجا شد از نبی محمد اکبر جوهر اول و
محمدیه هر دو یکی باشد چون اینها را شناختی بدانکه آن طرف جوهر اول که از خدا بتجلی میگیرد نام
ولایت است و این طرف جوهر اول که بخلق میرساند نامش نبوت است پس ولایت باطن نبوت آمد
و نبوت ظاهر ولایت و هر دو صفت پیغمبر ما محمد است چون این دانسته شد بدانکه آنحضرت
کامل نبی است و ولی و نبوت او مطلقه است نه مقیده و همچنین ولایت نیز دو قسم است ولایت
مطلقه و ولایت مقیده پس نبوت مطلقه آن نبوت حقیقیه است که در ازل حاصل شده و تا ابد
باقی است و آن مطلع شد نبوت مخصوص است آن نبوت بر استعداد جمیع مظاهر
و ماهیات و مظاهر را بر صاحب حق حقوق او را که طلب میکند بزبان استعدادی خود از جمیع
اخبار الهی و تعلیم حقیقی ازلی او که سلطنت کبری خوانند و صاحب این مقام را خلیفه اعظم
و قطب الاقطاب می نامند و انسان کبیر و آدم حقیقی که تعبیر از او بقلم اعلی و عقل اول و روح اعظم
می نامند با معنی اشاره است و لما خلق الله آدم علی صورته بنا بر بعض توجیهات و استعداد
جمیع علوم و اعمال الهیه انسان کامل است جمیع مقامات و مراتب نیز منتهی بوی میشود و خواه
این انسان کامل رسول باشد یا وصی و خواه نبی باشد یا ولی و باطن این نبوت مطلقه ولایت مطلقه
است پس ولایت مطلقه عبارت است از حصول جمیع این کمالات بحسب باطن در ازل و بقای اینها تا ابد
و مرجع این معنی بفنای عبد در حق و بقای وی بحق است و باین معنی اشاره است فرمایش حبیب
خدا انا و علی من نور واحد خلق الله روحی و روح علی بن ابی طالب قبل ان یخلق الخلق بالفی عام
که من و علی از یک نور خلق شده ایم و خداوند روح من و روح علی را خلق کرد پیش از خلقت
مخلوقات بدو هزار سال بنا بر اختلاف روایات و فرمودند خداوند بما یکی علی را با همه پیغمبر
پنهان و با من آشکار او فرمود حضرت امیر کنت ولیا و آدم بین الماء والطین یعنی من آنزمان که آدم

میان

میثاق ایشان در کل بوده من با بودم و در تفسیر علی بن ابراهیم است که این شریفه لیس البر ان تولوا وجوهکم
قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین وآتی المال
علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون
بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک الذین صدقوا
واولئک هم المتقون این آیه نازل شده در شان امیرالمؤمنین زیرا که این شروط ایمان و صفات کمال
ایمان و شروط یافت نمیشود مگر در حضرت امیر و ذریت طیبین و طاهرین او اما سابق
ایمان ما ایمان بخدا و روز آخر و ملائکه و کتاب و پیغمبران که ظاهر است حضرت امیر اول ایمان
آورندگان بوده آنحضرت امیر مؤمنان بوده زمانی که آدم میان آب و گل بوده و در منهاج الکرامه
از ابن بابویه روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که اگر بدانستند مردم
که چه زمان علی امیرالمؤمنین گفته شد قدر او را بدانستند علی امیرالمؤمنین بود زمانی که آدم میان
روح و جسد بود خداوند میفرماید واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم که خداوند میثاق گرفت از بنی آدم که من پروردگار شما نیستم گفتند چرا و محمد نبیکم
و علی امیرکم و این میثاق بوده در تاویل الآیات در سوره واقعه از علی علیه السلام است که فرمودند
من برادر رسول خدا و صدیق او اول او بودم که تصدیق نبوت او کردم زمانی که آدم میان روح و جسد
بود و نبوت مقیده احیانا است که حقا بر النبی یعنی شناختن حق تعالی و صفات و کمال و احکام
او پس اگر منضم شود با و تبلیغ احکام و تادیب خلائق و غیرها ایشان است نبوت تشریعیه مخصوص
رسالت و مرادی بخاتم انبیا کسی است که رجوع جمیع انبیا و مرسلین بسوی او باشد هم چنانکه عالم
ارواح انبیا و مرسلین است در عالم اجسام هم چنین است اگر چه بحسب صورت بعد از همه بوده است
فرمودند رسول خدا من اول انبیا هستم در خلقت و آخر انبیا هستم در بعثت و هم چنین است
خاتم اولیا و اوصیا است در ظاهر و باطن که نفوس و ارواح جمیع اولیا و اوصیا در باطن نبوی
علی علیه السلام است و در عالم ظاهر و اجسام هم چنین است که مرجع جمیع ایشان است اگر چه بحسب صورت

در بیان اتحاد نبی و ولی در باطن

بعضی از ائمه و انبیا و اوصیا بوده است خود آن بزرگوار فرموده‌اند من ولی بودم زمانی که آدم میان آب و گل
بود پس نور ولایت از نور نبوت جدا نمیشود و ولی از نبی منفک نمیشود و ولی از نبی مثل نور نفس است از نور
عقل که تصرف نهاد در عالم مثل تصرف نهاد در نفوس زیرا که نفس و عقل و خلیفه‌اند از جانب خدا
در عالم خلق و نبی و ولی دو خلیفه خدا هستند که نفوس و ارواح اگر چه آنکه نور نبوت با نور ولایت
یکی بودند رسول خدا فرموده‌اند خداوند روح مرا با روح علی ع از یک چیز خلق فرموده نور من
و نور علی یکیست علی از من است و من از علی و جان او جان منست پس عالم روحانیه مقدم است بر
عالم جسمانی پس بلاغ و رسانیدن در نبوت نیز معتبر اگر چه داخل در امر است و رسالت است و اگر رسالت
با تبلیغ است به تبشیر و کتاب از صاحبه عزم است پس عزم خصوص مرتبه ایست که رسالت و رسالت
خصوص مرتبه ایست در نبوت و نبوت خصوص مرتبه ایست در ولایت و ولایت محیط به همه آنها است
زیرا که عزم و رسالت و نبوت بولایت بسته و از برای حقیقت محمدیه دو اعتبار است اعتبار ظاهری
و اعتبار باطنی و اعتبار باطنی تعلق دارد به ولی که اقرب به مردم است بسوی او و خصیص است از جهت
او زیرا که حضرت علی ع این قرب و این خصوصیت را در بیان با فرمایشات نبوی به حق او که فرموده‌اند
من و علی از یک نور هستیم من و علی از یک درخت هستیم و مردم از درختهای پراکنده و فرموده
علی ع من نقطه زیر با هستم من اول و من آخر من ظاهر و من باطن من روی خدا من جنب خدا فرموده‌اند
ائمه معصومین علیهم السلام مائیم حجت خدا باب الله لسان الله وجه الله عین الله فی خلقه و نحن ولاة امر الله
فی عباده مائیم خزانه علم خدا و محل وحی خدا و اهل دین خدا و بر ما کتاب خدا نازل شد و بسبب ما
عبادت خدا کرده شد اگر ما نبودیم خدا شناخته نمیشد مائیم وارث پیغمبر خدا فرموده‌اند علی ع پیغمبر
ختم کرد پیغمبر را بصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و من ختم کردم صد و بیست و چهار هزار وصی را در
امالی شیخ ابو جعفر طوسی است که از جابر که از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که آن
بزرگوار از جد خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند یا علی تو حجت
خدائی که بتو احتجاج کرد خداوند ابتدا خلق زمانی که انها را به پا داشت و در اشباح بودند که

در بیان [illegible]

خداوند با نهاد فرموده است بعد یکم اما من پروردگار شما باشم گفتند بلی فرمود محمد رسول من محمد
مصطفی فرستاده من است هم گفتند پس او علی امیر المؤمنین است خلق همه اباکردند و استکبار کردند
و سرکشی نمودند از ولایت او مگر چند نفر قلیلی که ایشان اول قلیل هستند و ایشان اصحاب الیمین هستند
و اثبات اخبار ولایت علی و وجوب محبت او خواهد آمد بدان بدرستی که کتابهائی که بر انبیا نازل
کرده با احادیث قدسیه و حدیث نبوی همه اینها از یک معدن و یک زبان برون آمده ولکن بحسب مقام و مرتبه
مختلف است و کتابی که نازل میشود از حضرت الهیه بر ملکی از ملائکه یا پیغمبری از پیغمبران با عبارتها
از کتب آسمانی اول نازل بعقل اول میشود که از او بام الکتاب تعبیر میکنند پس از آن نازل بنفس کلیه
میشود که از او تعبیر بکتاب مبین میکنند مفصلا پس از آن بعالم ارواح و نفوس مجرده پس از آن بعالم
اجسام و مرکبات قسم اول افاضه حضرت الهیه خوانند بر عقل کلی که وحی باشد در مقام ولایت
و قسم دوم افاضه عقل کلی بر نفس کلیه و آن الهام است در مقام نبوت و قسم سیم افاضه نفس کلیه بر
ارواح و نفوس مجرده و آن کشف است در مقام رسالت پس اول مخصوص برسالت است و دوم
مخصوص بنبوت و سیم مخصوص بولایت پس فرق است میان وحی و عبارتها که از این قبیل است از قسمها
کشف است با وحی خفی و جلی یا الهام عام است و خاص و حاصل آنکه از آن هرگاه در مقام وحدت
صرف بر آمده شاهد حضرت احدیت را میکند بی‌نیاز از وساطت میشود در این وقت هرچه کلام الهی بود
که وحی خفی باشد چونکه در مقام بقا بعد از فنا است میان او و حبیب او حجاب و واسطه نیست
و هرگاه در مقام نبوت و رسالت دعوت شده باشد از جانب خدا بواسطه ملک بی‌نیاز از وساطت
او را حدیث قدسی گویند که حاصل میشود از وحی جلی چونکه بواسطه ملک است و هرگاه در مقام [illegible]
و تأسیس حکم و سیاست و حوی معاد [illegible] شد بی‌نیاز از وساطت میشود حدیث نبوی گویند که حاصل
میشود از وحی جلی و الهام و حدس و فراست و کشف و کرامت و غیر اینها و حقیقت این معنی است که
که هر رسولی نبی است و هر نبی ولی پس ولایت من حیث هی اقرب و اعظم از نبوت است و نبوت اعظم
از رسالت است و هرگاه در مقام بشریت و عالم طبیعت باشد بی‌نیاز از وساطت میشود کلام

در بیان معرفت مراتب وحی و الهام و کشف

بشری هم حدیث است که گویند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و بدانکه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله افضل
خلق و اکمل انبیا است و سید اولاد آدم و سید عالمین است و او است که اول ما خلق الله نور او
بود و او را تشریف ساخت بخطاب لولاک لما خلقت الافلاک زیرا که آن بزرگوار صاحب مرتبه
کلیه جامعه جمیع مراتب کمالات بود و کمالات او اصلی بود و از این جهت خاتم الرسالت شد و جمیع
انبیا و اولیا فرا گرفتند از مبدا آنها از آن بزرگوار بود و هر چیزی که کمال گردد از آنها بوده
از آن بزرگوار بوده و مرتبه ولایت مطلقه اجل و اشرف و اعلی از مرتبه نبوت است زیرا که ولایت
مبدا نبوت است چون مبدا ولایت نبوت است و نبی نبی نمیشود تا اینکه ولی شود و ولایت مبدا
نبوت است و چون ولایت مبدا نبوت شد سابق بر نبوت و علت حصول نبوت است پس ولایت
نبی که ولایت مطلقه باشد اجل و اشرف و اعلی از نبوت او است چنانکه ولایت او از نبوت او اشرف
دیگر آنکه ولایت مرتبه او اعلی از مرتبه نبوت است چون مبدا او وحدت مطلقه است و آن مقامی
که پیغمبر ما با آن میفرمود لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و کمال نبوت از جهت کثرت است که حاصل میشود بعد
از مقام ولایت که پیغمبر ما بیان میفرمود ابا هی بکم الامم و مقام وحدت که مقام ولایت است اجل و اشرف
و اعلی است از مقام کثرت که مقام نبوت است پس وجه نبوت از ولایت شد ثالثا آنکه ولایت
احاطه او اکمل و محل او اوسع و حقیقت او ابسط است زیرا که مثل چنانچه میدانند که سایر ولایات در
تحت او است و جامع اصناف کمالات است چون نبوت در تحت او است و ولایت خاصه داخل در تحت
ولایت مطلقه است اکمل بودن احاطه او باعتبار کثرت اشخاص او است بر اشخاص نبوت و اوسع
بودن محل او باعتبار سعه دایره او است چون دایره ولایت احاطه دارد بدایره نبوت و نبوت
داخل در ولایت است از جهت عموم و خصوص مطلق هر نبوتی را ولایتی هست اما ولایت
را لازم نبوت هست ابسط بودن حقیقت او باعتبار وحدت او است و ترکیب بودن او بخلاف
نبوت و جوهر اول هر دو طرف او را دارد این عالم دو مظهر میباید که باشد مظهر ابطریقه تا
نبوت خاتم انبیا است و مظهر اینطریقه تا ولایت حضرت اجل المرتبه تا آنست چون بیرون

در بیان افضلیت خاتم النبیین

ایشان تمام نکنند یعنی تا از جور و ظلم پاک نکنند و بعدل آراسته نگردانند و مردم در دولت وی در
آسایش و راحت باشند چون دانستی که ولایت باطن نبوت است و ولایت و نبوت هر دو صفت محمد است
صلی الله علیه و آله بدانکه تا اکنون صفت نبوت محمد ظاهر بود و وضع صورت میکرد و وضع صورت
را محمد آشکار میکرد و پیغمبران هر پیغمبر که بیامدند جمله وضع صورت کردند و وضع صورت
را محمد تمام کرد چون وضع صورت تمام شد نبوت هم تمام شد و نبوت مقیده کامل شد و عنایت او به
تدریج رسید از آدم گرفته که اصل نبوت ممهد شد همیشه در نمو و کمال بود تا رسید بکمال او که
پیغمبر ص و از این جهت او را خداوند خاتم النبیین قرار داد فرمود رسول خدا مثل نبوة من مثل
خانه معموره است که باقی نمانده بود در او جز موضع یک خشت و آن خشت من بودم یعنی همچنانکه
یک خشت از خانه باقی نمانده بود که خانه تمام شود نبوت هم چنان بود و چون آن خشت خانه را تمام
کردم من هم پیغمبری را ختم کردم لا نبی بعدی و هم چنین ولایت مطلقه منبسط تا بحد کمال رسید تا رسید
بحضرت صاحب الزمان و بقیة الله فی بلاده و اما منتقل بل [illegible] بخلاف نبوت که در عصر
واحد ممکن بود دو پیغمبر غیر از پیغمبر اولوا العزم زیاد و اجتماع امام در یک عصر ممکن نیست زیرا که امام
مقصود و مدار عالم است پس نسبت جمیع اشخاص عصر مثل نفس است بالنسبة به بدن در دنیا بدن واصلا
او واظهار کمالات در او پس جمیع عالم نسبت با امام مثل یک بدن است پس امام نسبت بعالم مثل یک نفس
پس همچنانکه جایز نیست اجتماع دو نفس بر یک بدن هم چنین جایز نیست اجتماع دو امام در یک
عصر دیگر آنکه مقصود از نصب امام اصلاح نظام عالم است پس اگر امام یکی باشد غرض از او حاصل
است پس وجود امام دیگر خالی از فایده میشود و در حکمت ممتنع است ایجاد امام بی فایده و اگر
مقصود حاصل نشود پس بالامام مستحق ولایت نمیشود زیرا که لازم می آید عبث در نصب امام پس
باید امام یکی باشد در عصر خویش بعضی از اهل اشاره گفته اند که جمیع مظاهر کلیه آفاقیه و انفسیه
که در قرآن مجید اشاره بآفاق و انفس شده راجع است به اسم که بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف است
نوزده حرف طبق ترتیب عالم بر نوزده مرتبه است عقل اول و نفس کلیه و افلاک تسعه و عناصر

در بیان معنی امامت

ابیه و سوالیه ثلثه و اذان کاملها مع همه اینها امت موجود بودند علی علیه السلام ظاهر شد موجود
از بسمله پس بی مظهر رحمن است و لی مظهر رحیم است جامع این دو مرتبه مظهر اسم الله است و مشرع
نبی و ولی از وحی و الهام است و اشرف و اعظم اینها اسم اعظم است که الله باشد و اشرف و اعظم
مظاهر مظهر این اسم است فعلیته بالقوة زیرا که نوع انبیا مظهر او هستند بالقوة و شرافت و
عظمت برای مظهر فعلیت است مظهر اسم اعظم فعلا پیغمبر ما محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله
و سلم بر سایر پیغمبران و بعد از آن بزرگوار تا آخر انبیا مظهر این اسم شدند به ترتیب از میان اولیا
علی ع مظهر بود و بعد از او تا آخر اولیا پس پیغمبر ما مظهر اسم الله شد با عینه جمعیته و مظهر
اسم رحمن شد با عینه تصرفا و در وجود و مظهر اسم رحیم شد با عینه و لایت مطلقه او پس
او است عقل اول و نفس کلیه و هم چنین علی ع و تا آخر اولاد او تا خاتم الاولیا و اینها اهل جمعیت
بودند با عینها اینکه از قطب محمد که فرا گرفتند پس هر یک از اینها به ترتیب مظهر این سه اسم شدند
و همه اینها مجمع عوالم آفاق و انفس شدند پس معلوم شد که نور شمس امامت شعاع ضوء
طلعت آن فوق رسالت و اولوا العزمی است و معنی اولوا العزم پیغمبری است که در دعوی
خود دین او ناسخ دین سابق باشد و شرق و غرب عالم در دین او باشند مثل آدم و ابراهیم
نوح و موسی و عیسی و خاتم الانبیا علیه و آله و علیهم السلام روایت شده در کافی از حضرت صادق
علیه السلام که انبیا و مرسلین بر چهار طبقه اند پیغمبری هست که پیغمبر خودش میباشد و امتی ندارد
و پیغمبری هست که در خواب می بیند و آواز میشنود و در بیداری نمی بیند و مبعوث بر احدی نشده
و امامی بر او هست مثل پیغمبری لوط و بود نابر هیم و پیغمبری هست که در خواب می بیند و آواز می
شنود و ملک را می بیند و مبعوث بر طایفه شده چه کم و چه زیاد مثل یونس و پیغمبری هست که
در خواب می بیند و آواز را میشنود و در بیداری هم می بیند و امام است مثل اولوا العزم و
مثل ابرهیم قال الله تعالی انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین
کسیکه عبادت کند بتی را او امام نمیشناسد پس معلوم شد که نقطه واحده که از او انبیا و بوی

در بیان نبوت و ولایت

منتهی شده از حقیقت موجودات و مثل کاینات و قطب بر و عالم غیب و شهادة است تا
او نبوت گشته باطن او ولایت و این نبوت و ولایت یکنوریند در ظاهر و باطن لکن ولایت از نبوت
که ولایت عام باشد و نبوت از ولایت که ولایت خاصه باشد و این دو اسمی است که باهم جمعند با
هم هستند در ظاهر جدا و در باطن یکی پس نبوت و ولایت با هم جمعند تا مبتدا و انتها بدیکری است
تمام شد نبوت از ولایت زیرا که قمر استغنا دارد از نور شمس است و هرگاه بسر حد کمال رسید بدرآ
و هر وقت آفتاب بسالت غروب کردید ولایت متولی حکم است و باین معنی اشاره فرمود رسول
اکرم که فرمودند اول ما خلق الله نوری من نوره پس انا من نوری و من نور علی اشکافت پس همیشه در نور
مقدم بودیم تا رسیدیم بحجاب عظمت در هشتاد هزار سال پس از آن خداوند خلق فرمود خلایق
را از نور ما پس ما ایم صنایع خدا و مخلوق خدا و پیدا از ما صنایع ما هستند رسما عالم از کتاب ریاض
الجنان از جابر جعفی روایت کرده از حضرت باقر که فرمودند یا جابر خدا بود و چیزی با او نبود نه
معلوم و نه مجهول پس اول چیزی که ابتدا کرد خلق خلقت او این بود که آفرید محمد را صم و ما
اهل بیترا با او از نور عظمت خود پس ما را بپا داشت اظلة خضرا پیش روی خود زمانی که نه آسمان
بود نه زمین و نه مکانی نه شب و نه روز و نه آفتاب و نه ماهی و نور ما میشد بود از نور پروردگار
مثل شعاع آفتاب از آفتاب به تسبیح خدا میکردیم و تقدیس و حمد مینمودیم و عبادات را میکردیم حق عبادت
پس از آن خداوند تبارک و تعالی اراده کرد که مکان را خلق کند اراده خلق کرد و بر آن مکان نوشت لا اله الا الله محمد
رسول الله علی امیر المؤمنین و صیه به ایده نصرته پس از آن عرش را خلق فرمود و نوشت بر سرا
دقات عرش مثل این پس از آن بهشت و دوزخ را خلق فرمود و نوشت بر اینها این کلمات را پس از آن ملائکه
را خلق فرمود و اینها را در آسمان مسکن داد پس از آن هوا را خلق نمود و نوشت بر اینها هوا همان
کلمات را پس از آن جن و انس را خلق فرمود و اینها را در هوا ساکن نمود پس از آن زمین را خلق فرمود
و نوشت بر اطراف زمینها از این کلمات را پس باین کلمات تا اینجا بر آسمان بی ستونی که می بینی اورا بر
پا است و زمین بر قرار است بسبب این کلمات پس از آن خداوند آدم را از ادیم زمین خلق کرد

در بیان اول ما خلق الله

خلق فرمود حدیث طولانی است تا اینکه فرمودند حضرت ما ایم اول خلق خدا و اول خلایقیکه عبادت
و تسبیح خدا کرد ما ایم و ما ایم سبب آفرینش خلق و سبب تسبیح آنها و عبادت آنها از ملائکه و آدمیان
در خصال و در معانی الاخبار از حضرت صادق از آبا طاهرین خود از علی علیه و علیهم السلام روایت
شده که فرمودند خداوند تبارک و تعالی خلق کرد نور محمد را چهارده هزار سال پیش از آنکه خلق کند آسمان و زمین را
و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را و پیش از اینکه خلق کند آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان را و پیش از آنکه خلق نماید همه انبیا را به چهار
صد و بیست و چهار هزار سال و در سماء عالم نقل شده از تاویل الآیات الظاهره از ابی حمزه ثمالی
از امام محمد باقر روایت نموده که فرمودند علیه السلام بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی واحد احد
و یکانه و منفرد بود در وحدانیت خود پس از آن خلق فرمود این نور محمد را صلی الله علیه و آله و خلق
فرمود مرا و ذریه مرا و بعد تکلم کرد بکلمه و روح شد از او و جاری شد در آن نور و از آن نور در بدنهای ما قرار
داد پس ما ایم روح خدا و کلمات او و بسبب ما پوشیده شد از خلق ما همیشه در سایه سبز بودیم
زمانیکه نه آفتاب بود و نه ماهی نه شب و نه روز نه چشمی که بهم بخورد ما عبادت خدا و تقدیس
و تمجید و تسبیح او میکردیم پیش از آنکه بیافریند خلق را پس معلوم شد که جمیع اشیا منتهی به نقطه می
شود و نقطه دلالت بر ذات میکند و این نقطه همان اول است که وارد شده از ذو الجلال که او را
در فوق عظمت جمال العقل ... و اینست آنکه حضرت محمد بن علی ابن نقطه است سر اسرار و نور
الانوار و باین سر اشاره فرموده مولای متقیان در نهج البلاغه که مضمونش در خطبه شقشقیه اما
والله لقد تقمصها فلان و هو یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ... فرمود بدرستیکه
را و حال آنکه او میداند محل مرا و میشناسد قدر مرا ... بدرستیکه محل از جهة خلافت بجو
محل قطب آسیا است از سنگ آسیا بدور قطب میگردد همچنان بگردد امر خلافت ... نسبت من
تا شد مردم دور قطب علوی دیگر نباشند و این فرمایش حضرت اشاره است باینکه رسول
امجد و ولی احمد و وصی محمد بعد از آن بزرگوار غایت فرموده ... و قطب ...

یعنی از آن نور خلق فرمود ... آدم

و همین وجود و صاحب هر و جزو الجزو وجد العلی هستند او است قطبی که بدو ملاد و مدار کره دهر
زنده او سیر کند او هر سیر کننده زیرا که سریان مولی در عالم مثل سریان روح است در عالم چون روح
کلمه ابن شاهی حسنائی بی اسو الانسان برای هر موجودیست مولی است که در کفایة الاثر منقول است از
محمد بن حنفیه از حضرت امیر المومنین ع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در جمله حدیث فرمودند هم
مستند پیغمبران و بوده نسبت اوصیا من و تو یا علی از ملک در حینم و اگر ما نبودیم خلق نمیکرد خدا آدم را
و بهشت را و نه جهنم را نه ملائکه را نه انبیا و حضرت امیر میفرماید عرض کردم یا رسول الله ما افضل
می باشیم یا ملائکه فرمودند یا علی ما بهتر خلق خدا هستیم بر بسیط زمین و بهتر از ملائکه مقربین
چگونه بهتر از انها نباشیم و حال اینکه ما پیشی گرفتیم بر انها بسوی معرفت خداوند و توحید او
پس بسبب ما خدا را اشناختند و بسبب ما هدایت یافتند بسوی معرفت خدا در اکمال الدین و اتمام النعمه
روایت شده از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا از پدرش از پدران بزرگوار خود از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که فرمودند من پیشوای کسیکه خدا او را خلق نموده و من بهترم از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و حاملین عرش و جمیع ملائکه مقربین خدا و جمیع انبیا و مرسلین و منم صاحب شفاعت و حوض شریف
و من و علی دو پدر این امتیم هر که ما را اشناخت خدا را اشناخت هر که منکر ما شد خدا را منکر شد
و از علی است دو سبط امت من و دو پیشوای جوانان اهل بهشت یعنی حسن و حسین و از اولاد حسین
نه امام اطاعت انها اطاعت منست معصیت انها معصیت منست نهم انها قائم انها و مهدی انها است
در خصال و در معانی الاخبار از سفیان ثوری از حضرت امام جعفر صادق ع از پدرش از جدش از علی علیه
و علیهم السلام روایت شده که فرمودند بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود نور محمد را صلی الله
علیه و آله پیش از انکه خلق کند اسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ را و پیش از انکه
خلق کند ادم و نوح و ابرهیم و اسحق و یعقوب را و هدیناهم الی صراط مستقیم پیش از انکه خلق کند
همه انبیا را بچهار صد و بیست و چهار هزار سال و خلق فرمود خدای عز و جل با پیغمبر صلی الله علیه
و آله دوازده حجاب حجاب قدرت حجاب عظمت حجاب منت حجاب رحمت حجاب سعادت حجاب کرامت

در بیان اول ما خلق الله

حجاب منزلت حجاب هدایت حجاب نبوت حجاب رفعت حجاب هیبت حجاب شفاعت پس از آن نشست
نور محمد ص در حجاب قدرت دوازده هزار سال و او میگفت سبحان ربی الاعلی و در حجاب عظمت یازده
هزار سال و او میگفت سبحان عالم السر و در حجاب منت ده هزار سال و میگفت سبحان من هو قائم لا یلهو
و در حجاب رحمت نه هزار سال میگفت سبحان الرفیع الاعلی در حجاب سعادت هشت هزار سال می گفت
سبحان من هو دائم لا یسهو در حجاب کرامت هفت هزار سال می گفت سبحان من هو غنی لا یفتقر
در حجاب منزلت شش هزار سال میگفت سبحان ربی العلی الکریم در حجاب هدایت پنج هزار سال می گفت
سبحان ذی العرش العظیم در حجاب نبوت چهار هزار سال میگفت سبحان رب العزة عما یصفون
در حجاب رفعت سه هزار سال میگفت سبحان ذی الملک والملکوت در حجاب هیبت دو هزار سال
میگفت سبحان الله وبحمده در حجاب شفاعت [هزار سال] میگفت سبحان ربی العظیم وبحمده پس از آن ظاهر ساخت
خداوند عالم عز و جل اسم مبارک حضرت را بر لوح و بود بر لوح نور او چهار هزار سال پس بر عرش
ظاهر کرد و بود بر ساق عرش تا به هفت هزار سال تا اینکه خداوند قرار داد آن نور را در صلب
آدم تا آخر حدیث. در امالی صدوق و باسناد خود از عبد الله بن عباس از رسول خدا ص روایت کرده
که فرمودند در شبی که مرا بمعراج بردند به نهری رسیدم که او را نور میگفتند و اوست قول خدای عز
و جل و جعل الظلمات والنور چون بآن نهر رسیدم جبرئیل گفت یا محمد عبور کن ببرکت خدا بدرستی
که خداوند نور آن را گردانید برای تو دیده نور او پیش روی نور او وسیع گردانید این نهر بسبب که
احدی عبور نکرده نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل جز آنکه من در هر روزی فرو میروم و بیرون
می آیم بال خود را حرکت میدهم هیچ قطره از بال من مگر آنکه خدای تبارک و تعالی خلق میکند
از آن قطره ملک مقربی را که بیست هزار صورت و چهل هزار زبان داشته باشد هر زبانی بلفظی
و لغتی که آن زبان دیگر نفهمد پس رسول خدا ص عبور نمود از آن نهر تا رسید بحجابات و آن حجابات پانصد
حجاب است از حجابی تا حجابی دیگر پانصد سال راه است پس از آن جبرئیل گفت یا محمد پیش برو
فرمودند ای جبرئیل تو چرا همراه با من نمیآئی عرض کرد مرا طاقت و یارای آن نیست که از این مکان

قدم بردارم در حدیث بکر است که اگر پیشتر روم بسوزم فروغ تجلی بسوزد پرم در تفسیر علی بن ابراهیم
از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند رسول خدا ص که جبرئیل شب معراج بمن گفت که میان خدا
و خلق خود نود هزار حجاب است مقرب‌ترین خلق بخدا من و اسرافیل هستیم و میان ما و خدا چهار
حجاب است حجاب نور و حجاب ظلمت حجاب غمام حجاب آب و در بحار روایت شده که جمعی یهود خدمت
بزرگوار حضرت معبود سید محمود محمد مصطفی ص رسیدند عرض کردند یا رسول الله آیا خدا پنهان
از خلق بچیزی غیر از آسمانها فرمودند بلی میان خدا و میان ملائکه که حول عرش هستند هفتاد حجاب است
از نور و هفتاد حجاب است از ظلمت و هفتاد حجاب است از رفارف سبز و هفتاد حجاب است از رفارف
سندس و هفتاد حجاب است از در سفید و هفتاد حجاب است از در زرد و هفتاد حجاب است از [illegible] و هفتاد
حجاب است از برف و هفتاد حجاب است از آب و هفتاد حجاب است از [illegible] و هفتاد حجاب است از عظمت خدا
که بوصف در نمی‌آید گفتند خبر ده ما را از ملک خدا که پهلوی او و نزدیک با او است فرمودند ملکی که پهلوی
او است اسرافیل است پس جبرئیل پس میکائیل پس ملک الموت از مجاهد روایت است که میان ملائکه
و میان عرش هفتاد حجاب است حجابی است از نور و حجابی است از ظلمت نشنود احدی [illegible] آواز این حجابها
را مگر اینکه بیهوش شود و خود را هلاک کند در بحار از شرح نهج البلاغه از [illegible] روایت شده که آن حضرت
صلی الله علیه و آله در حدیث معراج که فرمودند [illegible] رفتم از سدرة المنتهی تا رسیدم بحجابی از حجابهای
عزت [illegible] بحجاب دیگر تا اینکه هفتاد حجاب طی کردم و من بر براق بودم و میان هر حجابی تا حجاب دیگر
پانصد سال راه است تا اینکه فرمودند دیدم در علیین بحجاب [illegible] انوار او حجابها پس اگر این حجابها
نبود هر اینه مشتعل میشد [illegible] زیر عرش بود از نور عرش در کافی در باب بداء از حضرت صادق ع روایت شده
که حق تبارک و تعالی خبر داد محمد را صلی الله علیه و آله با آنچه مقدار بوده است [illegible] و خبر داد دیگر هست
تا منقضی شود و خبر نداد او را بچیز مخفی است و بچیز استثنا شده از علم [illegible] در کافی از ابی الحسن علیه السلام
راوی گوید گفتم فدایت شوم خبر ده مرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارث همه پیغمبران بود فرمودند
بلی از زمان آدم تا برسد بخودش فرمودند خداوند مبعوث نکرده پیغمبری مگر اینکه محمد ص اعلم از او

بود راوی گوید گفتم که عیسی بن مریم مرده را باذن خدا زنده میکرد فرمود راست گفتی و سلیمان
داود هم فهمید منطق الطیر را و رسول خدا هم قدرت این منزلتها داشت راوی گفت حضرت فرمود
سلیمان بن داود به هدهد گفت زمانی که او را مفقود کرد و در امر او شک کرد که چه شده است مرا
که هدهد را نمی بینم یا اینکه هدهد غایب شده زمانی که هدهد مفقود شد سلیمان بر او غضب کرد
گفت هر اینه او را عذاب کنم عذاب سختی یا بکشم او را یا خبری از سلطان ظاهر بیاورد و سبب غضب
کردن سلیمان بر هدهد این بود که هدهد آب را نشان میداد و وقتی که سلیمان محتاج باب بود
و هدهد مرغی است خداوند باو عطا کرده است چیزی را که بسلیمان عطا نکرده و حال آنکه باد و مور و
انس و جن و شیاطین سرکش تابع او بودند و ایراز بر هوا میدید بلکه مرغ تا بیا و راه دلالت کند بر آب و
خداوند در کتاب خود میفرماید و لو ان قرانا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی
ظاهرا شبیه والله اعلم یعنی اگر قرانی باشد که از معجزه صاحب قران و کرامت قران کوهها باو راه
میرفتند یا زمین شکافته شود بسبب او یا مرده سخن گوید بسبب او همین قرانست یعنی این قران با این رتبه
صفات بالاتر است از معجزه سلیمان فرمودند و ما می بینیم ابرار بر هوا بید سنی که در کتاب خدا آیا
هست که باو امری داده نشود مگر اینکه خداوند اذن بدهد آنچه بپیشینیان نوشته بود خدا او را
برای ما قرار داده در ام الکتاب بدرستی که خداوند می فرماید هیچ پوشیده در آسمان و زمین
نیست مگر اینکه در کتاب مبین است پس از آن فرمودند و رثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا
ما هم آنکسانی که خداوند ما را برگزید و وارث گردید این کتاب که در او است بیان همه چیز در کتب
معتبره روایت شده که تا مضغه در دخیره حوارین عیسی ع نوشته شد بقلم سریانی که از نور بوده
نقل شده که چون موسی و خضر علیهما السلام در قصه کشتی و غلام و دیوار نزاع کردند موسی برگشت بسوی
قوم خود هرون برادرش پرسید از موسی از آن دیوار و عجایبی در یا که موسی مشاهده کرده بود
و قصه موسی و خضر و کشتی و دیوار و غلام در قرآن خدا یاد کرده در سوره کهف خلاصه موسی به
هرون گفت که من با خضر در کنار دریا بودیم ناگاه دیدیم در پیش روی ما مرغی افتاد آن مرغ با منقا

خود قطرهٔ از آب دریا را برداشت و انداخت بجانب مشرق قطرهٔ دیگر برداشت و انداخت بجانب مغرب
قطرهٔ بطرف آسمان و قطرهٔ بطرف زمین و قطرهٔ بجا در دریا انداخت من از حضور مبهوت شدیم از
این کار مرغ من از خضر پرسیدم که این یعنی چه خضر گفت نمیدانم ما در فکر بودیم دیدیم صیادی
در دریا صید میکند چون نظرش بما افتاد گفت چه شده است شما را در کار مرغ متفکر می بینم
گفتیم بلی متفکریم گفت من مرد صیادی هستم فهمیدم اشارات او را و شما دو پیغمبر نمی بینید ما
گفتیم که ما نمیدانیم بجز آنچه خدا بما تعلیم کرد صیاد گفت این مرغیست در دریا او را مسلم خوانند
چون وقتی صیحه میزند میگوید مسلم مسلم و اشارهٔ او بانداختن آب از منقار خود بجانب مشرق
و مغرب و طرف آسمان و زمین و در دریا اینست که میگوید که می آید در آخر الزمان پیغمبری که می باشد
علم آسمانها و اهل زمین و مشرق و مغرب پیش علم او چون این قطره ها که در دریا انداخته شد
وارث میکند علم خود را به پسر عم او و وصی او علی بن ابی طالب او وقت ساکن شدیم در آنچه حیران
بودیم از تشاجر و هر کدام ما مستقل بعلم خود شدیم و می باشد علم آسمانها و زمینها نزد علم
او مثل قطره های افتاده شده در دریا و آن علم حامل است بجز علی موسی گفت پس از آن صیاد
غایب شد ما دانستیم که ملک بود خدا نزد ما فرستاده بود که ما بشناساند منقصت ما را در
ادعای خود در بصائر الدرجات منقولست که فرمودند امیرالمؤمنین ع قسم بخدا که خداوند تبارک
و تعالی بمن عطا کرده هفت چیز را که باحدی عطا نکرده پیش از من بجز محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای
من راه مفتوح شد و دانستم انرا و جاری شد برای من سحاب و دانستم منایا و بلایا و فصل الخطاب
و نظر کردم در ملکوت باذن پروردگار خود چیزی از نظرم غایب نشد آنچه پیش از من بود و از من فوت
نشد آنچه بعد از من بود در کافی از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند عیسی بن مریم دو حرف
از اسم اعظم باو عطا شده بود که باین دو حرف عمل میکرد و موسی چهار حرف و ابراهیم هشت حرف
و نوح پانزده حرف و به آدم بیست و پنج حرف همهٔ اینها را خدا جمع کرد برای محمد ص بدرستیکه اسم
اعظم خدا هفتاد و سه حرف است خداوند هفتاد و دو حرف او را به محمد عطا کرد و یک حرف او را

از ابو بصیر که از حضرت امام محمد باقر روایت شده که فرمود اسم اعظم خدا هفتاد و دو حرف است
و نزد آصف بن برخیا یک حرف بود که با آن اسم زمین را شکافت و تخت بلقیس را بدست خود گرفت باز
زمین برگشت بحالت اولش چنانچه بود زودتر از چشم بهم زدن و نزد ما است از اسم اعظم خدا
هفتاد و دو حرف و یک حرف از آن نزد خدا است در علم غیبت او و از سلمان فارسی روایت شده که گفت
فرمودند بمن امیر المؤمنین ای سلمان ویل کل ویل یعنی وای بر کسیکه نشناسد ما را حق معرفت
ما و انکار نماید فضل ما را ای سلمان کدام بهتر افضلند محمد یا سلیمان بن داود سلمان گوید
گفتم محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند ای سلمان آصف بن برخیا بود که توانست داشت تخت
بلقیس را برداشت از زمین سبا در یک چشم بهم زدن و نزد او بود علمی از کتاب و از برای اضعاف این علم نزد
ما است علم هزار کتاب که خدا فرستاد بر شیث بن آدم پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم
بیست صحیفه و توریت و انجیل و زبور و فرقان عرض کردم فرمودند راست گفتی ای آقای من فرمودند ای سلمان
شک آورنده در علوم ما و امور ما مثل انکار کننده جری شده در معرفت ما و حقوق ما است
و خدا واجب کرده است ولایت ما را در کتاب خود در چند موضع بیان کرد آنچه را واجب و لازم العمل
بود و او حال مکتوم نیست چهارم از اصول عقاید خمسه معرفت بحق امام است که شخص مکلف
باید هادی دین مبین را بشناسد بدانکه بعد از ختم انبیا کسی را منصوب نموده است نیابت خدا
که خلق خدا در تیه ضلالت و حیرت و گمراهی نیفتند باعث نجات خلایق باشد و مرجع خلق باشد
در احکام دین و تبیان آن و معرفت امام واجب لازم است و نشناختن امام باعث گمراهی است
عاقبتش دوزخ است چنانچه فرمودند من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هر که بمیرد
و امام زمان خود را نشناسد بمردن جاهلیت مرده است یعنی بت پرست مرده است چون در
زمان جاهلیت یعنی ظاهر بر خلق بوده مردم عیانا بت میکردند و مراد با امام زمان قرآن نیست
چنانچه بعضی از اهل سنت گویند که مراد فاتحة الکتاب قرآن را امام زمان گرفته اند بلکه امام زمان
الآن امام دوازدهم سمی خاتم انبیا بقیة الله فی ارضه المنتظر المهدی الموعود فرزند دلبند

ولسل

و نسل علی مرتضی و پاره تن فاطمه زهرا هستی ائمه اثنا عشر اولاد حسین شهید که رسول خدا خبر داده امامت
اندر ذریه حسین است و ایشان اند امامان قائم بامامت معرفت چنین امامی لازم و متمم اسلام و دین است چه نسبت مکان
او را باسنن و فتاوی ازان بزرگوار شنیدند بلکه نایب امامی هستند از قبیل علما امامیه کثر الله
امثالهم که مردم رجوع بایشان نمایند در اخذ احکام دین و مسائل شرع مبین سید المرسلین علیه
و آله و اولاده اجمعین سلام الله الملک الحق المبین و چون باید امام از جانب خدا منصوص باشد و رسول خدا
او را از جانب خدا نصب کرده باشد باید امامت امام اول را بطریق ظاهر کند و امامت ائمه که ثابت شد
بالقطعیة بنص امام اول علاوه بر نص رسول خدا ثابت میشود و ما قدری از علامات امام را بیان می کنیم
بعد رجوع میشود بعضی از صفات امام و صفات و خصایص اخبار که در رجوع امام رسیده از جانب
رسول در معانی الاخبار از حضرت رضا ع روایت شده در حدیث طولانی که فرمود امامت قدرش
اجل و شانش اعظم و مکانش اعلا و جانبش امنع که بهتر و برتر از آنست که مردم برسند بامامت
بعقلهای خود یا بیابند با رای خود یا امامی را بر پا کنند باختیار خود بدرستیکه امامت را خداوند مخصوص
ساخت ابرهیم خلیل را بان بعد از نبوت و خلت مرتبه سیم است و فضیلتیست که خداوند او را
تشریف ساخت بان و فضیلتی اشاره باو فرموده که میفرماید انی جاعلک للناس اماما خلیل از
روی شوق امامت را مسألت کرد از ذریه من قرار ده خداوند تبارک و تعالی فرمود لا ینال عهدی
الظالمین که باین آیه شریفه باطل میشود امامت هر ظالمی تا روز قیامت پس امامت در صفوة
عباد مقرر شد پس از آن خداوند او را گرامی داشت بانکه امامت را در ذریه او قرار داد که ایشان
اهل صفوة و طهارت بودند که میفرماید و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین
و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا
عابدین و در کافی وارد است از حضرت صادق ع که فرمود بتحقیق خداوند ابرهیم را بنده خود قرار داد
پیش از آنکه او را پیغمبر نماید و او را پیغمبر نمود پیش از آنکه او را رسول نماید و او را رسول نمود پیش از آنکه
او را مقام خلت بر دهد و او را خلعت خلت داد پیش از آنکه او را امام قرار دهد چون همه اشیا را در او جمع

دربیان صفات و علامات امام

فرمود انی جاعلک للناس اماما ابرهیم از بزرگی مقدار درجهٔ امامت عرض کرد و من ذریتی خداوند
فرمود لا ینال عهدی الظالمین فرمودند حضرت سفیه امام و پیشوای متقی نمیشود در معانی الاخبار
است از سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثناء که از برای امام علامتها است
باید امام اعلم و داناترین خلق باشد باید حاکم‌ترین مردم باشد عین در علم باید شجاع ترین مردم باشد
باید سخی ترین مردم باشد باید عابدترین مردم باشد امام متولد میشود ختنه شده و پاکیزه امام
از پشت سر میبیند چنانکه از پیش رو می بیند امام سایه ندارد امام وقتی از شکم مادر بزمین
می آید بر روی دو کف دست می افتد و آواز خود را بشهادتین بلند میکند امام محتلم نمیشود امام چشم
او میخوابد و دل او بیدار است سخن گوینده ملائکه امام زره رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تن او راست
است از امام دیده نمیشود بول و غایط چونکه خداوند زمین را مامور ساخته که بلع کند آنچه از امام
خارج شود بوی او از بوی مشک بهتر است امام اولی از مردم است از خود آنها امام مهربان تر است
بمردم از پدر آنها و مادر آنها امام متواضع ترین خلق است نزد خدا از همه کس بیشتر است و آنچه از جانب مکلفین
مامورند امام گیرنده تر است و آنچه مکلفین خدا را از او باز داشته امام خود را باز دارنده تر است
امام دعای او مستجاب حتی اگر دعا کند بر سنگی از هم شکافته شود نزد امام است سلاح رسول خدا و شمشیر
آن بزرگوار مسمی بذو الفقار نزد امام است صحیفه که در آن صحیفه است اسماء شیعیان او تا روز قیامت
و صحیفه که در آن است اسماء دشمنان آنها تا روز قیامت نزد امام است جامعه و آن صحیفه ایست که طول او
هفتاد ذراع است و در آن صحیفه است جمیع آنچه را که مردم محتاج باو هستند از اولاد آدم نزد امام است
جفر اکبر و اصغر و آن پوست بزی است که در آن است جمیع علوم حتی ارش خدش و حتی جلده و نصف جلده
نزد امام است مصحف فاطمه علیها السلام از حضرت باقر ع روایت شده که از برای امام و معرفت بحق امام ده دلیل
و علامت است متولد میشود ختنه شده سخن گوینده است بین دو کتفش نوشته است بر بازوی راست و تمت کلمة
ربک صدقا و عدلا خمیازه نمیکند دهن دره نمیکند محتلم نمیشود سایه ندارد بوی خوشی دارد
چون متولد میشود آنچه از او خارج شود سنگ را مهر میکند مستجاب الدعوة است در کار

در تفسیر قوله تعالی وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا در بسیاری اخبار از حضرت صادق ع روایت شده که حق تعالی
عز وجل چون میخواست که امام را از امام خلق کند برانگیخت ملکی را که بردارد قدری از آب زیر عرش را و داد به
امام بنوشد پس در رحم مادر در شکم یک چند روزی ماند که نشنود او آن روز در بلک کند بعد از
آن و هر گاه مادر امام او را وضع نماید خداوند نمایان ملکی میفرستد که بر بازوی او نوشته بود تا اینکه نویسد
بر بازوی راست وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم پس هر گاه برخواست
بجهة امامت که نوبت امامت با او رسد خداوند بلند کرداند بهر شهری مناره یعنی نوری که امام ببیند
بان تمام اعمال بندگان را در مجالس صدوق از یزید بن قعنب روایت کرده که گفت با عباس نشسته بودیم
مقابل خانه کعبه دیدیم فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین ع آمد او را درد زائیدن گرفته بود عرض کرد
پروردگارا من بتو ایمان آورده‌ام و با آنچه از تو آمده از رسلان و کتابها و من تصدیق کننده‌ام جد خود
ابراهیم خلیل الله را با اینکه مولودی که در شکم من است آسان کن بر من ولادت او را راوی گوید دیدیم پشت
کعبه شکافته شد فاطمه داخل شد بدین نحو بود امیرالمؤمنین تا اینکه گوید فاطمه من داخل بیت الحرام شدم
و در خانه خوردم میوه‌های بهشت را و درختها او را چون خواستم بیرون بیایم هاتفی ندا در داد یا فاطمه اسم این
مولود را علی بگذار او علی است و خدا علی اعلا است من اسم او را از اسم خود مشتق کردم و او را تادیب
بادب خود کردم و او را آگاه کردانیدم بر مشکلات علم خود در مصباح الانوار از سلمان فارسی روایت
میکند که او با مقداد بن اسود کندی و ابوذر غفاری و جماعتی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله خدمت
آنحضرت مشرف شدند و آثار حزن در روی آنها ظاهر بود پس بحضرت ظاهر شدند عرض کردند پدران
و مادران ما فدای تو باد ما شنیدیم در باره علی سخنی که ما را محزون کرده و از تو اذن میخواهیم رد
بر آنها حضرت فرمودند چه گفتند آنها در حق برادرم و پسر عمم علی بن ابی طالب عرض کردند یا رسول الله می
گویند که علی چه فضیلت دارد که دیگری پیشی گرفتن در اسلام علی اسلام را در حالتی که طفل صغیری بود و ما
از این سخن محزونیم فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله این است آنچه شما را محزون کرده عرض کردند بلی حضرت
حدیثی بانها فرمودند تا آنکه فرمودند بدانید بدرستیکه خداوند خلق کرد من و علی را از یک نور و مادر

در بیان صفات علامات امام

فرمود انی جاعلک للناس اماما ابرهیم از بزرگی مقدار و رتبه امامت عرض کرد و من ذریتی خداوند
فرمود لا ینال عهدی الظالمین فرمودند حضرت سفیه امام و پیشوای متقی نمیشود در معانی الاخبار
است از سلطان سریر ارتضا علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثناء که از برای امام علامات است
باید امام اعلم و داناترین خلق باشد باید حاکم ترین مردم باشد یعنی در علم باید شجاع ترین مردم باشد
باید سخی ترین مردم باشد باید عابدترین مردم باشد امام متولد میشود ختنه شده پاکیزه امام
از پشت سر میبیند چنانکه از پیش رو می بیند امام سایه ندارد امام وقتی از شکم مادر بزمین
می آید برو دو کف دست می افتد و از خود را بشهادتین بلند میکند امام محتلم نمیشود امام چشم
او بخواب و دل او بیدار است سخن گوینده ملائکه امام زره رسول خدا صلی الله علیه و آله بر پیش او راست
است از امام دیده نمیشود بول و غایطی چونکه خداوند زمین را مامور ساخته که بلع کند آنچه از امام
خارج شود بوی او از بوی مشک بهتر است امام اولی از مردم است از خود ایشان امام مهربان تر است
بمردم از پدران ایشان و مادران ایشان امام تواضعش بجهت خدا از همه کس بیشتر است و آنچه از جانب خدا مکلف
مامورند امام که بزرگ تر است و آنچه مکلفند خدا را از او باز داشته امام خود را باز دارنده تر است
امام دعایش مستجاب است حتی اگر دعا کند بر سنگی از هم شکافته شود نزد امام است سلاح رسول خدا و شمشیر
آن بزرگوار مسمی بذو الفقار نزد امام است صحیفه که در آن صحیفه است اسماء شیعیان او تا روز قیامت
و صحیفه که در آن است اسماء دشمنان ایشان تا روز قیامت نزد امام است جامعه و آن صحیفه است که طول او
هفتاد ذراع است و در آن صحیفه است جمیع آنچه که مردم محتاج باو هستند از اولاد آدم نزد امام است
جفر اکبر و اصغر و آن پوست بزی است که در آن است جمیع علوم حتی ارش خدش و حتی جلده و نصف جلده
نزد امام است مصحف فاطمه علیها السلام از حضرت باقر روایت شده که از برای امام و معرفت بحق امام ده دلیل
و علامت است متولد میشود ختنه شده سخن گو بشهادتین نوشته است بر بازوی راست و تمت کلمة
ربک صدقا و عدلا خمیازه نمیکند دهن دره نمیکند محتلم نمیشود سایه ندارد بوی خوشی دارد
چون مشک زمین مامور است بپوشاند آنچه از او خارج شود سنگ را مهر میکند مستجاب الدعوه است در کار

در بیان صفات و علامات امام علیه السلام

در تفسیر قوله تعالی وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا در بیان اخبار از حضرت صادق ع روایت شده که حق تعالی
عز و جل چون خواست که امام را از امام خلق کند بر انگیخت ملکی را که برداشت شربتی از زیر عرش و داد به
بامام بنوشد پس در رحم مادر رود در شکم بگذشت چهل روز میآنکه نشنود آواز را بعد از زدن تا که بعد از
آن و هرگاه مادر امام او را وضع نماید خداوند همان ملکی را میفرستد که آب را برده بود تا اینکه بنویسد
بر بازوی راستش وتمت کلمة ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السمیع العلیم پس هرگاه بر خواست
بجهة امامت که نوبت امامت باو رسد خداوند بلند کرد از برای هر شهری مناری را یعنی از نور که امام میبیند
بآن تمام اعمال بندگان را در مجالس صدوق از یزید بن قعنب روایت کرده که گفت با عباس نشسته بودیم
مقابل خانه کعبه دیدیم فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین ع آمد و او را درد زاییدن گرفته بود عرض کرد
پروردگارا من ایمان آوردم بتو و بآنچه از نزد تو آمده از رسل و کتابها و من تصدیق کننده‌ام جدم خود
ابراهیم خلیل را خدایا بحق مولودی که در شکم من است آسان کن بر من ولادت او را راوی گوید دیدیم دیوار
کعبه شکافته شد فاطمه داخل شد بدرستی که بود امیر المومنین تا اینکه گوید فاطمه من داخل بیت الحرام شدم
و در خانه خوردم میوه‌های بهشت را و وقتی که خواستم بیرون آیم هاتفی ندا در داد یا فاطمه اسم این
مولود را علی بگذار او علی است و خدا علی اعلا است من اسم او را از اسم خود مشتق کردم و او را تادیب
با داب خود کردم و او را آگاه گردانیدم بر مشکلات علم خود در مصباح الانوار از سلمان فارسی روایت
میکند که او با مقداد بن اسود کندی و ابوذر غفاری و جماعتی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله خدمت
آنحضرت مشرف شدند و آثار حزن در روی ایشان ظاهر بود پس حضرت ظاهر شدند عرض کردند پدران
و مادران ما فدای تو باد ما شنیدیم درباره علی سخنی که ما را محزون کرده و از تو اذن میخواهیم که
بر ایشان حضرت فرمودند چه گفتند ایشان در حق برادرم و پسر عمم علی بن ابی طالب عرض کردند یا رسول الله می
گویند که علی چه فضیلت دارد که پیشی گرفته بر اسلام علی اسلام را در یافت طفل صغیر بود و ما
از این سخن محزونیم فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله این است آنچه شما را محزون کرده عرض کردند بلی حضرت
بایشان فرمودند تا آنکه فرمودند بدرستیکه خداوند خلق کرد من و علی را از یک نور و مادر صلب

آدم بودیم بتسبیح خدا می کردیم پس نور ما نقل شد همیشه در پشت پدران و ارحام پاکیزه مادران بو(د) دیگر
شنیده شد تسبیح ما در ظهور و بطون در هر عهد و عصری تا زمان عبدالمطلب و نور ما
بود در ملاحت وی و همه پدران ما و مادران ما چون نور ما دو نصف شد بنصفی بطرف عبدالله
رفت و نصفی بطرف ابی طالب و تسبیح ما شنیده میشد در پشتهای ایشان و پدر و عموی من وقتی می نشستند
در مجمع مردم پیدا بود نور من در صلب پدرم و نور علی در صلب پدرش تا آنکه بیرون آمدیم
از پشت پدران و شکمهای مادران و جبرئیل نازل شد وقت ولادت علی ع گفت یا محمد حقتعالی
ترا سلام میرساند و ترا تهنیت می گوید بولادت برادر و پسر عم علی بن ابی طالب و حقتعالی
می گوید این زمان رسید زمان آشکار و ظاهر شدن نبوت تو و آشکار شدن برادر تو و وزیر تو
و صفی تو و خلیفه تو و کسی که من پشت ترا باو محکم کنم و بلند او اسم ترا بلند کنم من گفتم الحمد لله
پس برخاستم یافتم فاطمه بنت اسد را که او را درد زائیدن گرفته و زنان او را میان گرفته اند
با قابلها جبرئیل پس گفت حوری را اندکی میان زنان بپوشانند و چون علی بدنیا آمد او را بر [illegible]
حضرت فرمود من کردیم آنچه را ما مامور بودیم از جانب حق که جبرئیل خبر داد پس ازان گفت دست خود
را دراز کن بجانب مادر او ناگاه علی بن ابی طالب میل بدست من کرده دست راست خود را بگوش راست
خود گذاشت اذان گفت و اقامه گفت و شهادت بوحدانیت خدا داد و خواند پس ازان ثنا خدا را
گفت پیغمبر فرمود بعد قسم بخدا که گردانیم را آشکار و خلق را با پیغمبری که علی ابتدا کرد بخواندن صحفی
که خدا بر آدم فرستاده بود و بشیث داده بود علی خواند از اول آن تا آخر آن از اول حرفان تا آخر
آن حتی اینکه اگر شیث حاضر میبود هر آینه اقرار میکرد که علی بهتر از او حفظ دارد پس ازان خواند صحف
نوح صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی پس ازان قرآن را از اول تا آخر خواند یافتم او را که از
حفظ دارد مثل اینکه من از حفظ دارم بیشتر از آنکه از من بشنود آیه و حرفی از آن پس من مخاطب شد و من با
او سخن گفتم با آنچه با انبیا و اوصیا سخن گفتم پس ازان برگشت بحالت طفولیت خود پس همه سبب [illegible]
می شوند و چیست بر انها که گفتند اهل شد و شر [illegible] پس ازان پیغمبر فرمود شمار او ستم

بعضی از فضائل خمس النجبا و بعضی از صفات ائمه

بخدا قسم ای ابا میثم که من افضل انبیا هستم علی افضل اوصیا است و اوصیای او بعد همه مثل انبیا اند
و بدرستیکه آدم چون دید اسم مرا و اسم برادرم را و اسم فاطمه دختر مرا و اسم دو سبطم حسن و حسین
را که نوشته بود بر ساق عرش عرض کرد الهی آیا پیش از من خلقی را خلق کرده که گرامی تر نزد تو از من باشد خطاب
رسید ندای آدم عرض کرد پس این اسما چیست که بر ساق عرش میبینم نوشته شده است خطاب
رسید ای آدم اگر این اسما نبود خلق نمیکردم نه آسمان بنا شده را و نه زمین پهن شده را نه ملک
مقرب را و نه نبی را ای آدم آدم عرض کرد الهی بدرستیکه بحق اینها بر تو قسم میدهم تو را که مرا ببخشی
پس خدا او را ندا کرد خطاب رسید ای آدم ثابت باد نورا که این اسما از ذریه تو و اولاد تو اند
ای آدم حمد خدا را بجا آورد و بر ملائکه افتخار کرد فرمود پس هرگاه این از فضل ما باشد و خدا
ما را فضیلت زیاده باشد عطا نکرد ابراهیم و موسی و عیسی را از فضل مگر آنکه بما داد بیشتر انتهی
انتها الحدیث از جمله صفات امام این است که معصوم باشد تا اینکه بتواند ادا و تبلیغ نماید مقصود
از عصمت همین است یعنی باید استعداد قبول فیض حق داشته باشد که از جمله فیضها تبلیغ است بعد
و استعداد شرط است در حصول تبلیغ و اداء آن مرتبه بود مرتبه و لاینه مطلقه که سابق بر
مرتبه نبوت بود که و لاینه مطلقه قبول فیض بود و نبوت نیز بعینه همان ادا و تبلیغ بود پس باید
عصمت سابق باشد بر وقت ادا چون مرتبه ولایت مرتبه قرب بحق است که موجب فیض و استفاده
از حق است که باید متخلق باخلاق الله شود در جمیع افعال و دوست بدارد آنچه را محبوب بحق است
مکروه دارد آنچه را مکروه حق است و اینست معنی عصمت و عدالت مطلقه و این مرتبه بی عنایت
ازلیه میسر نشود کسیکه در وادی ناقص اتصاف بصفات حضرت حق نمیتواند نایب خلیفه شود
چون که مبنای این دو حالت صفات است پس خلیفه باید موصوف باشد بصفات کسیکه نایب او است
تا اینکه صدق کند اسم خلافت بر او چونکه صفات کسیکه خلیفه از جانب او است صفات خدا است
و خلیفه باید همان صفات خدائی در او باشد و از این جهت است که حکما گفته اند که از برای انبیا
خواصی هست از آن جمله صفاتی که هر نفسی که شده صفات او است و نور ایشان و که با و برسد

ذکر بعض علامات امام ع

بمبادی عالیه و چسبنده شوند بصفات حمیده بی کسب و تعلم و گفتند که انبیا را نفوس مقدسه
هستند که شواغل ایشان از حواس ظاهره کم است و با این حس خلاصه از زیاده حسها نیست و به سبب آن
مبادی اعلی و مبادی انوار مجرده و بی شواغل چون نفس خالص شد با منبع انوار تعلقات او و مشاهده او به
انوار است و متصف بکمالات است و متصف با خلاق حمیده است پس وقتی متصف شد بمکارم اخلاق
قدسیه و میگردد با اصل ملکوت نسبت خود دیگر آنها معصیت خدا را نمیکنند لا یعصون الله ما
امرهم و یفعلون ما یؤمرون هم بامره یعملون هر چه خدا با او مامور کند اطاعت کنند
و فایده عصمت ضبط احکام و حفظ آنها است که بسبب خطا و سهو در احکام باید انتظامی در احکام
الله باشد و غیر که پس کسانیکه از جانب خدا معصوم باشد و مامور کسی دیگر قابل و لایق این منصب عظیم نخواهد
بود در منهاج البنین و مصباح الانوار شیخ طوسی است باسناد خود از مفضل بن عمر که گوید بخدمت
حضرت صادق ع روزی حضور فرمودند یا مفضل هر که بشناسد ما را که معرفت ما آن مؤمن است
در درجه اعلی مفضل گوید عرض کردم بشناسان بمن ای آقای من فرمود یا مفضل بدان که ائمه علیهم السلام
اینها را خداوند عز و جل خلق کرده و بنا فرموده و ائمه کلمه تقوی هستند آسمانها و زمینها و کوهها و
رملها و دریاها هستند میدانند که در آسمان چند ستاره در فلک و چند ملکست و میدانند
وزن کوهها و کیل آب دریاها و نهرها و چشمها و ورقه از درخت نیفتد مگر اینکه میدانند و دانه در ظلمات
زمین نیفتد مگر اینکه میدانند هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین است و خداوند اموختند
ایشان را و دانستند آنها را مفضل گوید عرض کردم ای آقای من دانستم اقرار باو دارم و ایمان آوردم
بلی ای مفضل بلی ای مکرم بلی ای محبوب بلی ای طیب پاکیزه شدی و گوارا شد بر تو بهشت از برای هر مؤمن و مؤمنه
در معانی الاخبار از ابی الجارود از حضرت محمد باقر از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرده که گفت
چون نازل شد این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و کل شیء احصیناه فی امام مبین ابو بکر و عمر برخواستند
از جا برخو گفتند یا رسول الله امام مبین تورات است فرمود نه گفتند انجیل است فرمود نه گفتند
زبور است گفتند قرآن است فرمود نه ناگاه حضرت امیر ع آمد رسول خدا فرمود این است آن امامی که

خدا

حق تبارک و تعالی احصا کرده در او علم همه چیز را در تاویل الآیات از محمد بن عباس باسناد خود از صالح
بن سهل که گفت شنیدم حضرت صادق را که می خواند و کل شیء احصیناه فی امام مبین فرمودند در
امیرالمؤمنین است و در کتاب مصباح الانوار شیخ طوسی روایت کرده که از جمله عجایب آیات و معجزات
او چیزیست که ابوذر غفاری روایت کرده که گفت خدمت امیرالمؤمنین میرفتم در بعضی مقامات
حضرت سبیلی بوادی نمل دیدیم مورچه مثل سبیل جانوریست من بنا کرد دیدم از خود رفتم گفتم الله
اکبر بزرگست خدای که عدد اینها را میداند حضرت امیرالمؤمنین فرمودند مگو اینرا ای اباذر بگو بزرگ
است خدائی که اینها را خلق کرده قسم بخدائی که ترا صورت کرده من میدانم عدد اینها را و میدانم کدام
یک اینها نرند و کدام یک انها ماده باذن خدا در خرایج از سلیمان جعفری روایت کرده که گفت مردی از اهل
خراسان خدمت حضرت امام موسی ع رسید تکلم کرد با حضرت بکلامی چون کلام مرغ حضرت نیز بهمان طور
جواب او را دادند او رفت چون آن مرد بیرون رفت عرض کردم ای آقای من نشنیدم مثل این کلام را
فرمودند این کلام کرد های است انا هل چین و همه اهل چین کلام اینها چنین نیست باز فرمودند ایا تعجب
داری از این عرض کردم بلی فرمودند بنمایم بتو عجب تر از این بدرستیکه امام میداند سخن مرغ و
سخن هر ذی روحی را و بر امام پوشیده نیست هیچ چیزی در خرایج [illegible] جعفر روایت
میکند که فرمود شاید تو تعجب کردی از کلام من با ایشان بجشیم من گفتم ای و الله فرمود تعجب مکن تو [illegible]
بینی تو امری عجیب تر و عجیب تر از این کلام من انهارا و نیست اینچیز شنیدی تو او را از من مگر مثل مرغی که گرفت
استعفار خود را در دریا قطره را و می بینی اینکه استغفار کرد از دریا کم نشود امام بمنزله دریا است [illegible]
از او کم نمیشود و عجایب امام اعظم است از عجایب دریا در بصایر الاسناد است که مردی خراسانی خدمت امام
موسی ع رسید بزبان عربی سخن گفت امام بفارسی جواب داد مرد خراسانی گفت اصلحک الله مانع من نشد
از سخن گفتن بزبان خودم جز آنکه گمان کردم که شما فارسی را نمیدانید حضرت فرمودند سبحان الله اگر
من نتوانم جواب ترا بفارسی بدهم پس من چه فضیلت بر تو دارم پس از آن فرمودند یا ابا محمد بدرستیکه
کامام پوشیده نیست بر او کلام احدی از مردم نه سخن مرغی و نه جوابی و نه چیزی که در او روحی باشد

همین صفت امام را میشناسند پس اگر این فضیلت را او بنا شد و امام ببینند و در معانی الاخبار
از ابی الجارود از ابی جعفر امام محمد باقر روایت کرده که شناخته میشود امام بخصلتهائی تا اینکه فرمود
امام خبر میدهد مردم را بانچه در فردا میشود و تکلم میکند با مردم بهر زبانی و لغتی و در بصائر
الدرجات از حضرت صادق روایت شده که فرمودند امیر المومنین فرمودند با ابن عباس بدرستی
که خداوند تعلیم ما کرد منطق الطیر را همچنانکه تعلیم سلیمان بن داود کرد و تعلیم کرد منطق
هر دابه را در بیابان و در دریاها و در شرح صحیفه نوشته که من خصائص محمد صلی الله علیه و آله الکل
میفرمایند مستفاد میشود از این کلمات مذکوره در این دعا افضلیت نبی با اهل بیت او علیهم السلام
بر جمیع انبیا اولی العزم و غیره انها اما پیغمبر که خلافی نیست در افضلیت او مطلقا و اما امیر
المومنین و اولاد معصومین او بعضی مساوی با اولی العزم گرفتند بعضی توقف کردند خلافی
نیست در افضلیت ایشان بر باقی انبیا و حق این است که بر جمیع انبیا فضیلت دارند چه اولوا العزم
و چه غیر اولوا العزم الا جد شانا محمد مصطفی و اخبار لا تحصی بر این معنی دارد فرمودند رسول خدا
صلی الله علیه و آله علی خیر البشر من ابی فقد کفر در منهاج الحق والیقین نقل شده که صعصعة بن صوحان
خدمت حضرت امیر علیه السلام عرض کرد یا امیر المومنین تو افضلی یا آدم ابو البشر حضرت فرمودند شخص خود
خود را بگوید خوب است خداوند فرمود به آدم اسکن انت و زوجک الجنة و او را از خوردن شجره
نهی نمود فاکل منها و بسیاری از چیزها را خداوند بر من مباح کرد و من ترک کردم و آنچه بر من عرض کردند
قبول نکردم عرض کرد تو افضلی یا نوح فرمودند نوح نفرین کرد بر قوم خود و من نفرین نکردم بکسانی
که ظلم بمن کردند و حق مرا بردند و پسر نوح کافر بود و دو پسران من دو پیشوای جوانان اهل بهشتند
عرض کرد تو افضلی یا موسی کلیم الله فرمودند خداوند موسی را بسوی فرعون فرستاد موسی گفت من
میترسم مرا بکشند خطاب رسید نترس پیغمبران نمیترسند نزد من مرسلین عرض کرد که پروردگارا من یکی از
ایشانرا کشتم میترسم بکشند مرا و من نترسیدم زمانیکه رسول خدا مرا فرستاد که سوره برائت را تبلیغ
کنم و بخوانم بر قریش در موسم حج با اینکه بسیاری از صنادید و کبرای ایشان را کشته بودم و منم

و برابر خوانده‌ام و از ایشان شنیده‌ام عرض کردم تو افضلی یا عیسی بن مریم فرمودند مادر عیسی بیت المقدس
بود چون ولادت او نزدیک شد شنید که یکی میگوید بیرون رو اینجا خانه عبادت است نه جای ولادت و من
مادرم فاطمه بنت اسد چون نزدیک شد وضع حمل او دیوار کعبه شکافته شد شنید یکی میگوید
داخل شو پس داخل شد در وسط خانه و من زاییده شدم در خانه و از برای احدی از من پیشین فضیلت
نیست نه پیش از من و نه بعد از من روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواهد نظر کند
باسرافیل در رفعت او و میکائیل در درجه او و جبرئیل در عظمت او و با آدم در هیبت او و بنوح در
صبر او و با براهیم در سخاوت او و بموسی در شجاعت او و بعیسی در حسب او و بمحمد در شرف او و منزلت
او باید نظر کند بعلی بن ابی طالب در کتاب هداة السعداء مرا نحضرت عمر روایت کرده اند که
رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نشسته بودند با صحابه که علی ع آمد فرمودند رسول خدا ص
هر که بخواهد نظر کند بادم با صفوة او و بنوح با برکت او و بسلیمان با ملکت او و با براهیم با خلت
او و با ایوب با صبر او و بیوسف با حسن او و بداود با خلافت او و بموسی با مناجات او و بادریس با
منزلت او و بعیسی با زهد او و بمحمد با طاعت او باید نظر کند برادرم علی بن ابی طالب بعضی از صحابه
گفتند با این همه فضایل در علی است فرمود بلی من نگفتم این از پیش خود بلکه خدا علی را در قرآن با ده
زده پیغمبر برابر کرده خداوند میفرماید در حق آدم ان الله اصطفی ادم در حق علی میفرماید ثم اورثنا
الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا در حق نوح میفرماید کان عبدا شکورا در حق علی میفرماید
کان عبدا شکورا در حق علی میفرماید انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا در حق سلیمان
میفرماید و اتیناه ملکا عظیما در حق علی میفرماید و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا در حق
ابرهیم میفرماید الذی وفی در حق علی میفرماید یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا
در حق اسمعیل میفرماید فلما اسلما و تله للجبین در حق علی میفرماید و من الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله در حق ادریس میفرماید انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب در حق علی میفرماید

در بیان افضل بودن علی از انبیا ع

جزاهم بما صبروا جنة و حریرا در حق موسی پیغمبر ما بیان کرد کان رسولا نبیا در حق علی پیغمبر ما بیان ان
الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا در حق داود پیغمبر ما بیان کرد انا جعلناک خلیفة فی الارض
در حق علی پیغمبر ما بیان کرد و لیستخلفنهم کما استخلف الذین من قبلهم در حق ادریس پیغمبر ما بیان کرد و رفعناه
مکانا علیا در حق علی پیغمبر ما بیان کرد سندس خضر و استبرق و حلوا اساور من فضة و سقیهم ربهم
شرابا طهورا در حق عیسی پیغمبر ما بیان کرد و اوصانی بالصلوة و الزکوة در حق علی پیغمبر ما بیان کرد و الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون در حق محمد پیغمبر ما بیان کرد انا اعطیناک الکوثر در حق
علی پیغمبر ما بیان کرد عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما
و اسیرا در مجالس شیخ از ابن عباس روایت شده که گفت شنیدم رسول خدا که پیغمبر بود
خداوند بمن پنج چیز عطا کرد و بعلی هم پنج چیز عطا کرد عطا فرمود بمن جوامع الکلم را و عطا فرمود
بعلی جوامع العلم را خداوند مرا پیغمبر گردانید و بمن کوثر اعطا فرمود و بعلی سلسبیل عطا فرمود بمن
وحی داد و علی را بالهام ارزانی داشت و مرا بمعراج بردند نزد خدا و از برای علی گشود درهای آسمان
را و پرده ها برداشتند تا علی بمن نظر کرد و من باو نظر کردم ابن عباس گوید رسول خدا گریه کرد
گفتند پدر و مادرم فدای تو باد چه باعث گریه شما شد فرمود یا ابن عباس بدرستی که اول سخنی
که خدا بمن گفت این بود که یا محمد نظر کن بزیر من نظر کردم حجابها شکافته شد و آسمانها باز گردید
دیدم علی را که سر خود را بسوی من کرده با من سخن گفت من با او سخن گفتم و خدای عز و جل با من سخن گفت
ابن عباس گوید گفتم یا رسول الله بچه چیز خدا با شما سخن گفت فرمود که خدا بمن گفت یا محمد من علی
را وصی تو و وزیر تو و خلیفه و جانشین تو گردانیدم بعد از تو الان علی می شنود سخن تو را
من علی را اعلام کردم و علی ایستاده بود پیش روی خداوند علی بمن گفت قبول کردم و اطاعت کردم
پس خداوند بملائکه امر فرمود که سلام بعلی کردند علی جواب سلام آنها را داد و دیدم ملائکه را
که بهم بشارت میدهند و نگذشتم بگروهی از ملائکه مگر آنکه مرا تهنیت گفتند و گفتند یا محمد
قسم بخدائی که ترا بحق مبعوث بر پیغمبری گردانید حق سبحانه سرور داده همه ملائکه را بجانشین نمودن

خداوند پیغمبر را فرمودند دیدم ملائکه حاملین عرش را که سرهای خود را بسوی زمین افکنده اند
ای جبرئیل چرا اینها سرهای خود را بزمین افکنده اند گفت یا محمد نیست ملکی مگر آنکه نگاه کرد بسوی علی بن
ابی طالب از جهت بشارت بهم الا حاملین عرش که ایشان هم الان اذن از خدا گرفتند در این ساعت خدا
اینها را اذن داد که نظر نمایند بصورت علی بن ابی طالب پس نظر کردند باو و فرمودند چون بزمین آمدم او را
خبر دادم با آنچه گذشت و او خبر میداد آنچه را که قدم از قدم بر نداشتم مگر آنکه برای علی کشف شده بود
در نظر مینمود سر خدا که عارف سالک بکس نگفت در حیرتم که باده فروش از کجا شنید در معانی
است فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و آله یا علی تو میشنوی آنچه من میشنوم و می بینی آنچه من می بینم جز
اینکه تو پیغمبر نیستی امیر المؤمنین عرض کرد آنچه خبر در من است از جانب شما است یا رسول الله از مجالس
ابن شیخ فرمودند رسول خدا من نزدیک شدم بپروردگار خود آنچه نزدیک بود میان من و خدا قاب قوسین
یا کمتر خطاب رسید یا محمد از میان خلق که را دوست داری گفتم پروردگارا علی را خطاب رسید که ملتفت
شو من ملتفت بجانب چپ خود شدم دیدم علی بن ابی طالب را در آنجا   شد بدوش احمد آن شاه ملک
چون دعای مستجابان بر فلک   از سر دوش نبی چون باز گشت   بر دل یا آله علی این راز گشت
از لب کاریکه کردم در وجود   پای من کتف نبی الله بود   شبنم از گلبرگ رخسارش چکید
نو بهار شرم از آن بر سید   گفت ای سرو بستان خدا   کای نهال بوستان هل اتی   در شب
معراج چون بالا شدم   تا بخلوتگاه او ادنی شدم   شوق وصل دوست دیدم بر فتاد   ریشه های
ارکانم فتاد   دستی آمد دوش هوشم را سترد   از درون وحشتان حال برد   سالها اندیشه
بشتافتم   در کف پای تو اکنون یافتم   نیست خالی از تو جائی یا علی   گر اگر بود جدائی یا علی   تو ای
شده از مقداد بن اسود که علی در روز احزاب ایستاده بر کنار خندق ایستاده و عمرو را کشته و قوم
او متفرق شدند بسبب کشته شدن عمرو و هفده فرزند میدیدم هر فرزند را که در عقب ایشان علی
بود که ایشانرا چون خرمن با شمشیر حصاد میکرد و حال آنکه در کنار خندق در موضع خود بود و
عند ابی حنیفه چونکه از اخلاق کریم حضرت بود که در عقب کشته جمعی فتنه ها روایت میکند

در بیان معجزهٔ جناب امیر علیه السلام

کرد در جنگ بصره حاضر بودم در روزی که با مولای متقیان مردم با عایشه هفتاد هزار جمعیت
کرده بودند من ندیدم که چیزی را مگر اینکه میگفت علی مرا کشت ندیدم مجروحی را مگر انکه
میگفت علی مرا زخم زد ندیدم کسیرا که با کشته خود بازی میکرد مگر انکه میگفت علی مرا کشت
منهزم در میمنه جز انکه اواز علیرا میشنیدم کشتم طلحه که بر بستر بیماریش نشسته بود با جان
خود بازی میکرد گفتم که ترا اینحالت چیست گفت علی ابن ابی طالب گفتم ای حزب بلقیس و ای جنود ابلیس
علی که چو شمشیر چیزی ندیده ... ندارد از کجا ترا این حالت گفت یا جابر نگاه میکنی نمی بینی که علی گوئی
گاهی در هواست گاهی در زمین گاهی در مشرق گاهی در مغرب و مشارق و مغارب در پیش او یکی است
نمیکند رد بسواری مگر انکه طعنه شمشیر بر او زند نمیزند بر احدی مگر انکه او را بکشت یا زخم زد
یا او را مجروح ساخت و گفت بدرستیکه دشمن خدا و پیغمبر را احدی از دست او نجات نیافت جابر گوید
تعجب کردم از انچه طلحه میگفت حارث همدانی عرض کرد خدمت امیرالمؤمنین که من شاد و خوشحالم
و از دو وقت بترسم از مبتلا حالات خود از حالت جان کندن و از حالت گذشتن بر صراط حضرت
فرمود یا حارث مترس نمیبیند هیچ احدی از دوستان من و از دشمنان من مگر اینکه مرا ببیند
این دو حالت و من او را ببینم من میشناسم او را و مرا میشناسد و میشنود یا حار همدان من
یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعرفنی طرفه واعرفه بنعته واسمه وما فعلا وانت عند
الصراط معترض فلا تخف عثره ولا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا
ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا اسقیک من بارد علی ظمأ تخاله فی الحلاوه العسلا
هذا لنا شیعه و شیعتنا اعطانی الله فیهم الاملا ای حارث هر کسی بمیرد از دوست و دشمن مرا او را
میبینم نو ... گذشتن از صراط مرا خواهی دید مترس یا ... بگویم که انکار امیر و اگر رشته جان او بولای
وصی در دنیا متصل است تو را از تشنگی برهانم با بی سردی که از عسل در حلاوت شیرین تر باشد
از نسائی ... فارسی ... که گفت روزی نشسته بودیم خدمت مولای خود امیرالمؤمنین علیه
زمانیکه مردم با عمر ابن الخطاب بیعت کرده بودند من با حضرت امام حسن و امام حسین و جمعی

و عمار یاسر و مقداد بن اسود کندی ناگاه امام حسن ع رو کرده به پدر بزرگوار خود عرض کرد یا امیر
المؤمنین سلیمان بن داود را ملک عظیمی رسید که احدی از مردم را آن ملک نرسیده و خدا باو عطا فرمود ملکی
را که احدی از عالمیان را عطا نفرموده ای پدر آیا شما چیزی از ملک سلیمان را مالک هستید حضرت امیرالمؤمنین
فرمودند قسم بخدائی که دانه را شکافت و خلق را بیافرید پدر تو مالک شد ملکی را که احدی مالک آن
نشد نه بعد از پدر تو و نه پیش از پدر تو حضرت امام حسن عرض کرد ما دوست داریم که ببینیم چیزی را
از آنچه حق تعالی شما را مالک نموده از ملکوت تا اینکه ایمان مؤمنین با ایمانی که دارند زیاده شود حضرت فرمودند بلی می نمایم
چون وعده کردند پس حضرت امیر ع برخواستند و دو رکعت نماز بجا آوردند و خواندند بعضی خبرهای خود و با حضرت
نگاه میکردیم دیدیم دست خود را بجانب مغرب دراز کرده بعد ابر بر بغل آن بزرگوار نمایان شد پس
دست خود را بجانب خود کشیدند دیدیم قطعه ابری بدست حضرت میباشد و میکشد او را تا بجائی
رسانیدند بر پهلوی آن ابر دیگری پس اشاره فرمود بابر که ای ابر فرود آی سلمان گوید قسم بخدای عظیم
که دیدیم ابر را که فرود آمد و میگفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله و شهادت میدهم که توئی وصی رسول کریم محمد رسول خدا و توئی ولی خدا هرکس شک بتو
آورد هلاک گردید و هرکه بتو متمسک جست راه نجات را پیش گرفت پس از آن دو ابر آمدند تا نزدیک
رسیدند گویا دو بساط کرده اند و بوی آنها مثل مشک خوشبو بود پس حضرت امیر ع فرمودند
شما برخیزید و بنشینید بر ابر ما هم بنشینیم بروی یکی از ابرها و بجای خود قرار گرفتیم پس از آن
حضرت برخواستند و سرپا ایستادند و تکلم فرمودند و اشاره کردند برفتن بطرف مغرب ما
نفهمیدیم و ندانستیم که چه سخن گفتند کلام حضرت تمام نشده بود که بادی بر ابرها آمد و ابرها را بهوا
بلند کرد پس ناگاه حضرت را دیدیم بر ابر دیگر بر کرسی از نور نشسته و بر تن حضرت دو جامه زرد
و بر سر او تاجی از یاقوت سرخ بود و در دو پای او دو نعلین که بندهای آنها از یاقوت درخشنده بود
و در دست او انگشتری از در سفید بود که نزدیک بود نور روی حضرت دیدها را خیره کند
حضرت امام حسن عرض کرد که ای پدر سلیمان بن داود بسبب انگشتر اطاعت او را می کردند تو ای

پدرم چیزها را اطاعت کنند حضرت فرمودند ولی منم دست خدا منم چشم بیننده خدا منم لسان ناطق
خدا در خلق او منم ولی خدا منم نور خدا منم باب الله منم کنز الله منم قدرت مقدره منم قسمت کننده
بهشت و دوزخ منم پیشوای فرزندان ابوطالب منم و شنیده‌ای که تو نیز با هم انگشتر سلیمان بن داود
را امام حسن عرض کرد بلی سلمان گوید حضرت امیرالمؤمنین دست خود را بر جامه خود برد و انگشتری
بیرون آورد از طلا و نگین او از یاقوت سرخ چهار سطر بر او نوشته بود حضرت فرمود قسم بخدا این
است انگشتر سلیمان بن داود که اسماء ما بر او نوشته شده است سلمان گوید ما تعجب کردیم از این کار
حضرت فرمودند از چه تعجب کردید این عجبی نیست من امروز بشما بنمایم چیزها که احدی پیش از من و نیز
بعد از من ندیده باشد حضرت امام حسن عرض کرد یا امیرالمؤمنین ما دوست میداریم که بنمایید یأجوج
یاجوج و ماجوج را باشد حضرت فرمود ببر باد که برو بجهه ما سلمان گوید باد چون سخن حضرت را
شنید بر روی ابر رفت ما را بهوا برداشت تا رسیدیم بکوه بلندی و بر آن کوه درختی خشک مانند خلیه
کردیم که برگهای او ریخته شده بود ما گفتیم چه شده است این درخت را که خشک شده و مرده و
از خود تنش پرسید که درخت شما را خبر میدهد حضرت امام حسن فرمودند چه شده است ترا
ای درخت که بتو رسیده آنچه ما میبینیم از تو درخت جواب نداد حضرت امیرالمؤمنین فرمودند بحق
من بر تو ای درخت جواب بده انهار از اذن خدا سلمان گوید بخدای عظیم قسم که شنیدیم درخت را می
گفت لبیک لبیک یا وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و الخلیفه حق بعد از او حضرت فرمودند که
خبر بده احوال خود را خود درخت با امام حسن عرض کرد یا ابا محمد پدر تو امیرالمؤمنین هر شب می آمد
در پای من نماز میخواندند و تسبیح خدای عز و جل میکردند و بسایه من نشسته هر وقت از نماز فارغ
میشد ابر سفیدی می آمد که بوی مشک از او بلند بود و بزرگ ابر کرسی بود و می نشست بر آن کرسی
و میرفت و من از نصیب آن در هر شب زندگی میکردم دیگر چهار شب است که باینجا نیامدند و خبری
ندارم تا حال و اینجا لنگه من همچنین از دیدن ندیدن بمن روی داده و از جهت غم و حزن برای او خشک
شدم و برگهایم ریخت از او بخواه تا بنشیند نزد من تا من زنده گردم بوی او در این وقت نظر

کردن

کردن من با و سلمان گوید ما تعجب کردیم پس حضرت بر خواستند و از کرسی فرود آمدند و نزدیک
درخت رفتند و دست مبارک زاید درخت مالیدند قسم بخدائی که جان من در قبضه قدرت اوست
شنیدیم از درخت ناله را و من میدیدم درخت را که سبز شد و برگ درآورد و میوه داد بقدرت
خدا و برکات او و از میوه آن خوردیم از قند شیرین تر بود عرض کردیم با امیر المومنین این امر عجیبست
فرمودند بعد از این عجیب‌تر خواهید دید بر خواستند بمکان خود رفتند بساط فرمودند برو با
نیز ما برد را مد و ما را بلند کرد بر بلندی که دنیا را مثل خانه سرها میدیدیم در هوا ملکی را دیدیم
ایستاده سر او در زیر آسمانها که دو پای او در زیر دریا یک دست او در مغرب و دست دیگر در مشرق
چون ملک را نظر بما افتاد گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و اشهد ان صاحبکم وصی رسول او هست و شک در او نیست هر که شک در او در کافر است گوید
عرض کردیم با امیر المومنین این ملک کیست چرا دست او در مغرب و دیگری در مشرق است حضرت
فرمودند من او را بپا داشتم باذن خدا در اینجا و او را موکل کردم بظلمات شب و روشنائی روز
و همیشه در اینجا هست تا روز قیامت من تدبیر امر دنیا را میکنم و میکنم آنچه را بخواهم باذن خدا و
امر او و اعمال خلایق بسوی من است و من بلند میکنم اعمال را بسوی خدا پس از آن رفتیم تا رسیدیم
بسد یاجوج و ماجوج حضرت بساط فرمودند فرود آی در این کوه و بدست خود اشاره کردند بکوه
بلندی که نزدیک سد بود تا چشم کار میکرد بلند بود و این قدر سیاه بود که پاره شبی بود که از او
دود بر میخواست حضرت فرمودند منم صاحب این سد و این بندگان سلمان گوید دیدیم اینها تا
سه قسم بودند یک قسم اینها در قد بودند بیست و یک ذراع طول اینها ده ذراع پهنای اینها یک
قسم دیگر اینها طولانی قد و قامت اینها صد ذراع و پهنای اینها هفتاد ذراع و قسم سیم یکی گوشهای
خود را زیر پا چون فرش میانداختند و بگوش دیگر روی خود را می‌پوشانیدند حضرت بساط فرمودند
برو ما را بکوه قاف ما را برد بکوهی که از یاقوت سبز بود و محیط بدنیا بود بر آن کوه ملکی بود بصورت
بنی آدم و این ملک موکل بقاف بود چون نظر آن ملک با میر المومنین ع افتاد عرض کرد السلام

عاملت یا امیرالمومنین با اذن سید هبید مرا بسخن گفتن حضرت جواب سلام باز دادند و فرمودند
من تو را خبر دهم با آنچه میخواهی بگوئی و از من بپرسی یا تو میگوئی عرض کرد بلکه شما بفرمائید یا امیر
المومنین فرمودند میخواهی تو را اذن دهم که بروی بزیارت روضه خود بروا اذنت دادم ملک ثنا گفت
و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و پرید از نظر غائب شد سلمان گوید که نشستیم از کوه تا رسیدیم بدرخت
خشکی مثل آن درخت پیش من عرض کردیم یا امیرالمومنین چرا این درخت خشک شده فرمودند از خود درخت
سوال کنید حضرت امام حسن برخواسته نزد یک درخت رفته فرمود تو را قسم میدهیم بحق امیر
المومنین که ما را خبر ده چرا بحالتی و تو در آنمکان هستی سلمان گفت درخت بسخن در آمد بزبان
گشوده گفت یا امام من فخر میکردم بهمه درختها و فخر درختها بمن بود که هر شب نزد من
می آمده تا ثلث اول شب بالای اسرا حضرت من میکرده نماز میخواندند و تسبیح خدای عز و جل می نمودند پس
از آن سبب هر رنگی می آمدند و سوا میشدند دیگر او را ندیدیم تا وقت دیگر و ازبوی او ... که
میکردم و فخر میکردم چهل شب است که دیگر نیامدند بحالت مرا ... داده که می بینید عرض کردند
یا امیرالمومنین از خدا بخواه که بحالت اول برگردد حضرت دست مبارک با وی مالیدند فرمودند
ابتداء شاهد ان ... درخت بلند شد شنیدیم می گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول
الله صلی الله علیه و آله و شهادت میدهم که تو امین بر امت و وصی رسول خدا هر کس بتو متمسک
شود نجات یافته هر که از تو تخلف کرد گمراه شد پس از آن درخت سبز شد و برگها و ثمرها نشستیم
بزبان ... و آن درخت تر و تازه بود عرض کردیم یا امیرالمومنین ان ملک کجا رفت فرمودند رفت
بکوه ظلمات بود دیدم امروز اذن گرفت زیارتش بملک بیابد و او را اذن دادم و این ملک دیگر اذن گرفت
که باز بید کند او را اذن دادم عرض کردیم یا امیرالمومنین از موضع خود بمیروند مگر با اذن تو حضرت
فرمودند قسم بخدائی که آسمانها را بی ستون بلند نمود که ان ندارم احدی از آنها از موضع خود برود بی
اذن من بقدر یکنفس کشیدن مگر اینکه ... عرض کردیم یا امیرالمومنین آیا تو با ما نشسته بودی
که در منزل شما بودیم خبر و فت بکوه قاف ملیم فرمود چنانچه خود را بپوشید پوشانیدیم فرمو

در ذکر معجزه و زنده شدن سلیمان ع

بگشایند گشودیم دیدیم در میانه منزل امیرالمؤمنین ع می باشند فرمودند سه روز بیکی از شما نفهمید بگو
عرض کردیم یا امیرالمؤمنین این عجب نیست از وصی محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
من مال الله هستم ملکیم کرام کرمشاهده نمایید بگوشید بوی تو وحال انکه یعنی همستم ازمحل بوی می
خود و مواشام پیر از انا ملیم به بستها کو باد و صبر بودان در و صحها بهشت دیدیم جوالی نمانی که باد
میباد و چیزی گفتیم یا امیرالمؤمنین این جوان کیست فرمودند برادرم صالح است و این دو قبر پدر
و مادر او است خدا را عبادت میکند میان این دو قبر چون نظرش با افتاد گریه کرد چون از گریه
فارغ شد گفتیم چرا میگریی گفت که امیرالمؤمنین هر روز صبح بنزد من میگذشت و من با او میگریستم و
عبادت زیاد میکردم چهل روز است که دیگر نیامده مشغول کرد مرا امداد او و بنوانستم است
چشم خود را نگاه دارم از زیادی شوق من باو گریه را کردیم ما گفتیم یا امیرالمؤمنین این عجب است که
هر روز شما را می بینیم و شما با ما هستید چگونه بنزد این جوان می آمدید فرمودند میخواهید بنمایم
بشما سلیمان بن داود را گفتیم بلی حضرت برخواستند و ما با حضرت رفتیم رسیدیم بباغی که مثل
او را ندیده بودیم و از همه میوه‌ها در او بود و ابها جاری مرغها با لغات و زبان خود تسبیح
را میکردند چون نظر مرغها با میرالمؤمنین افتاد ببالای سر او می پریدند دیدیم تختی در میان باغ
گذاشته که از فیروزه است جوانی بر پشت افتاده دست خود را بر سینه گذارده و در دست او انگشتر
بینیم بالای او دو اژدها هائی بود و اژدها ها چون نظرشان با میرالمؤمنین افتاد بقدم حضرت
افتادند و صورت خود را بخاک میمالیدند مثل خاک شدند از بسکه بر زمین مالیدند ما گفتیم یا
امیرالمؤمنین این سلیمان است فرمودند بلی اینهم انگشتر او انگشتر را از دست خود بیرون کردند و در دست
سلیمان نمودند فرمودند باو برخیز ای سلیمان باذن آنکسیکه استخوان پوسیده را زنده میکند
و آن خدای یگانه حی و قیوم که او پروردگار آسمانها و زمینها و پروردگار من و پروردگار پدران
گذشته من است سلیمان گوید شنیدیم سلیمان میگفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون

در بیان معجزه و زنده شدن سلمان ع

وشهادت میدهم که تویی وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغمبر امین هادی و من از خدا خواستم
که مرا از شیعیان تو گرداند اگر اینها که گفتم چیزی غالب شدم سلمان گوید این خبر را که شنیدم
از جا جستم و قدمهای حضرت را بوسیدیم سلمان خوابید ما برخواستیم گردش میکردیم در دقایق
پرسیدیم پیشتاق چیست فرمودند پیشتاق جهل دنیا است مثل آن دنیائی که جهل را تبه کند
گوید پرسیدیم که چگونه دانا شدید بآنها فرمود مثل دانا شدن با این دنیا که در دنیا است
و من حافظ و حاضر بر آنها هستم بعد از رسول خدا و هم چنین اوصیا بعد از من از اولاد من
پس از آن فرمود که من شناساترم براههای آسمان از راههای زمین انا سلمان اسماء ما نوشته
شده بر شب تاریک شد بر روز نوشته شد روشن شد منم حجت الله بر اعدا منم طامة الکبری
نامهای ما نوشته شد بر عرش و خوش شد بر آسمانها نوشته شد ایستاد بر زمین نوشته شد
قرار گرفت بر بادها نوشته شد پراکنده شد بر برق نوشته شد درخشنده شد بر نور نوشته
شد ساطع شد بر رعد نوشته شد خاشع شد نامهای ما نوشته شده بر پیشانی اسرافیل که در
بال او که در معرفت مشرف است و او میگوید سبوح قدوس رب الملئکة والروح الاخر حضرت امیر
المومنین در بعضی از خطبهای خود چون خطبة البیان می فرماید بعضی از مناقب خود را می فرماید
منم آنکسیکه نزد من است کلید غیبها که نمیداند کسی آنها را بعد از محمد صلی الله علیه و آله غیر از من
و منم بهر چیز دانا منم آنکسیکه پیغمبر فرمود من شهر علمم و علی در آن شهر منم ذوالقرنین که در صحف
اولی مذکور است منم حجری که بیرون آمد دوازده چشمه آب از سنگ شکافته شد منم آنکسیکه نزد من
است خاتم سلیمان منم آنکسیکه بجانب خلایق میرسم منم لوح محفوظ منم جنب الله منم قلب الله منم ان
الینا ایابهم مرجع خلایق منم ثم ان علینا حسابهم رسیده بجانب آنها منم آنکسیکه رسول خدا فرمود
یا علی صراط صراط تو است و موقف موقف تست منم آنکسیکه نزد او است علم کتاب گذشته و آینده
منم آدم اول منم نوح اول منم ابرهیم خلیل زمانی که در آتش انداختند منم موسی مونس مومنین منم
گشاینده سببها منم ریزنده ابرها منم برگ دهنده درختها منم میوه بیرون آورنده منم جا

رساننده چشمها منم پهن کننده زمینها منم بلند کننده آسمانها منم فصل الخطاب منم قسیم الجنة والنار
منم ترجمان وحی خداوند منم معصوم از نزد خدا منم خازن علم خدا منم حجت خدا بر کسی که در آسمانها
و بالای زمینها است منم ایستاده بعدالت منم دابة الارض منم ذاحضر منم راذفه منم صیحه بالحق
روز خروج منم آنکسیکه پوشیده نیست خلق آسمانها و زمینها از او منم فتانی که هر که تکذیب آن کند آتش
جای او است منم الم ذلک الکتاب لا ریب فیه منم اسما حسنا که خدا امر فرموده که خوانده بان اسما
منم آن نوریکه موسی اقتباس کرد از او و هدایت یافت منم خراب کننده قصرها منم بیرون آورنده مؤمنین
از قبرها منم آنکسیکه نزد من است علم کتاب از کتب انبیا منم سخن گوینده بهر زبانی در دنیا منم صاحب
نوح و نجات دهنده او منم صاحب ایوب مبتلا و شفا دهنده منم صاحب یونس و نجات دهنده او
منم آنکسیکه آسمان هفتگانه را بپا داشتم بنور پروردگار خود و قدرت او منم بخشاینده مهربان
و عذاب من عذابی است الیم منم آنکسیکه ابراهیم خلیل از سبب من نگاه داشت و اقرار کرد بفضل من
منم عصای کلیم و باو گیرنده ام پیشانی همه خلق را منم آنکسیکه نگاه کردم در ملکوت پوشیده نشد
از من چیزی و پوشیده شد از غیر من منم آنکسیکه میشمارم این خلق را هر چند زیاد باشند تا برسانم
بخدا منم آنکسیکه تبدیل نمیشود کلام نزد من و نیستم ظلم کننده بر بندگان منم ولی خدا در زمین
او و واگذارده باو امر او و حکم کننده میان بندگان او منم آنکسیکه خواندم آفتاب و ماه را اجابت
کردند منم آنکسیکه خواندم آسمان هفتگانه را اجابتم کردند و آنها را امر کردم ایستادند بامر
من منم آنکسیکه مبعوث کردم انبیا و مرسلین را منم آنکسیکه ایجاد کردم عالم را منم آنکسیکه پهن کردم
زمین را و عالم را با قلم منم امر خدا و روح که می فرماید و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی
منم آنکسیکه خدا فرمود به پیغمبر خود القیا فی جهنم کل کفار عنید منم آنکسیکه تکوین اشیا کردم بعد
از تکوین آنها با پروردگار منم آنکسیکه کوهها را استوار ساختم و زمین را پهن کردم منم بیرون
آورنده چشمها و رویاننده زرعها و غرس کننده درختها و بیرون آورنده میوهها منم آنکسیکه
تقدیر میکنم قوتها را منم فرستنده باران و شنواننده رعد و درخشان کننده برق منم

روشنائی دهندهٔ آفتاب و ظاهر کنندهٔ صبح و ایجاد کنندهٔ ستارها منم ایجاد کنندهٔ کشتیها در
دریاها منم آنکسیکه قیامت را بر پا کنم منم آنکسیکه اگر بخواهم مرده ام و اگر کشته شدم کشته نشده ام
منم آنکسیکه میدانم آنچه در دهها بعد از من و شبها بعد از ساعتی منم آنکسیکه میدانم ضمیر الات
دلها و هر دین حیثیتها را و آنچه در سینهها پنهانست منم صلوة مؤمنین و زکوة آنها و حج آنها و جهاد آنها منم
ناقوری که خدای فرماید فاذا نقر فی الناقور منم صاحب بشراقها منم آنکسیکه اول ما خلق الله نور من
بود منم صاحب کوکب و زایل کنندهٔ دولت منم صاحب زلزال و رجفه منم صاحب آیاتی کرمیلام
منابا و بلایا و فصل الخطاب منم صاحب ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد و فاران
منم انفاق کننده و بخشنده با آنچه در آسمان منم آنکسیکه هلاک کردم جباران و فراعنه را که گذشته اند
بشمشیر خود ذوالفقار منم آنکسیکه نوح را در کشتی بردم منم آنکسیکه ابراهیم را از آتش نمرود نجات
دادم و مونس او بودم منم مونس یوسف صدیق در چاه و بیرون آورنده او ورند منم صاحب موسی
و خضر و معلم آنها منم ایجاد کنندهٔ ملکوت و کون منم خلق کننده منم صورت دهنده در رحم منم
آنکسیکه شفا دادم اکمه و ابرص را و میدانم آنچه در ضمیرها است منم خبر دهنده بشما با آنچه میخورید
و ذخیره میکنید در خانهای خود منم آن بعوضه که خدا با و مثل زده منم آنکسیکه بیاد داشت خدا
مرا با خلق در اظله و خواند مردم را باطاعت من چون ظاهر شدم منکر شدند امر خدا را چنانکه خدای
فرماید فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به منم آنکسیکه بپوشانم گوشتها بر استخوان و ایجاد کنم او را بقدرت
خود منم بردارندهٔ عرش خدا با نیکان از اولاد خود و بردارندهٔ علم منم تاویل با و بل قرآن و کتب پیشینیان
منم راسخ در علم منم وجه الله در آسمانها و زمینها چنانچه خدا می فرماید کل شیء هالک الا وجهه
منم صاحب جبت و طاغوت و سوزانندهٔ آنها منم باب الله چنانکه میفرماید ان الذین کذبوا
بایاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و کذلک
نجزی المجرمین منم آنکسیکه جبرئیل و میکائیل خدمت مرا کردند منم آنکسیکه جبرئیل و میکائیل
برای من ابا از بهشت آوردند منم آنکسیکه ملک بفرش من پاک اند روشناسانند مرا اقلیم دنیا

را منم

وامنم انکسیکه بوبکر را بندم افنا براد و مرتبه منم انکسیکه مخصوص ساخت جبرئیل و میکائیل را بابطا
منم اسمی از اسماء حسنای الهی و اوست اسم اعظم و اعلی منم صاحب سطور و کتاب مسطور منم بیت المعمور
منم حرث و نسل منم انکسیکه خدا واجب کرد بند بر دل هر صاحب روحی متنفسی ثنا و حمد طاعت مرا
منم انکسیکه بر انکه از خلق اولین و اخرین را منم کشندهٔ اشقیا بذو الفقار خود و سوزانندهٔ ایشان
باتش خود منم انکسیکه ظاهر ساخت مراد دین خود منم انتقام کشنده از ظالمین منم انکسیکه بی کشتا
دعوت منم ابطاعت من هر که بمن کافر شد و اصرار بان داشت مسخ شد منم انکسیکه منافقین را رد
کنم از سر حوض رسول خدا صلی الله علیه و اله منم در کشودهٔ خدا بر بندگان هر که را داخل شد ایمن شد
و هر که بیرون رفت کافر شد منم انکسیکه بدستم است کلید بهشت و دوزخ منم انکسیکه جبابره کو
کردم نکه بود خدا را فراموش کنند و یا امثال کنند جبرئیل او را خدا نخواست جز انکه تمام کرد نور خود را
منم انکسیکه خدا به پیغمبر خود کوثر داد و بمن نهر الحیوة عطا کرد منم با رسول خدا در زمین پیوسته
خدا بمن انچه را میخواست و منع کرد مرا از انچه میخواست منم انکه ایستاده در داخل حضرت از مانیکه ذکر روحی
بنود حرکت کند و نفسی بود که نفس بکشد غیر از من منم علم صامت و محمد است علم ناطق منم فرعون
اولی منم صاحب قرن منم انکسیکه گذرانیدم موسی را از دریا و غرق کردم فرعون را منم عذاب یوم الظلة
منم انکسیکه میدانم همهمهٔ حیوانات و منطق الطیر را منم ایات الله و وجه الله و امین الله و زنده میکنم
و میمیرانم من خلق میکنم و روزی میدهم منم شنونده و دانا منم بینا منم انکسیکه میگذرم از اسمانها
هفتگانه و زمین هفتگانه در یک طرفة العین منم اول منم ثابت منم ذو القرنین چنانچه رسول خدا
فرموده منم والقرنین این امت منم صاحب ناقه که خدا اورا بیرون اورد و داد برای صالح پیغمبر منم انکه خدا
فرموده فاذا نقر فی الناقور و ذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر منم اسم اعظم و اوست
کهیعص منم سخن گوینده بر زبان عیسی در گهواره در حالت کودکی منم سخن گوینده بر زبان کود
یوسف صدیق منم انکه نیست مثل او چیزی منم عذاب اعظم منم اخرت و اولی من ابتدا میکنم و برمیگردانم
منم فرع فرعی از فروع زیتون که خدا می فرماید والتین والزیتون و قندیلی از قندیلهای نبوت منم

مظهر اشیا هرگونه بخواهم منم آنکسیکه میبینم اعمال بندگان را و میشنوم به نسبت از من چیزی نه در زمین
نزد داستان منم مشاهده منم مشکوة که در او است محمد مصطفی صلعم منم آنکسیکه نه بیند عمل
عاملی مگر بعد معرفت منم خازن اسمانها و خازن زمینها منم دانا به تغییر زمان و حادثات و منم آنکسیکه
میدانم عدد مورچهها و وزن و سبکی آنها و مقدار کوهها و وزن آنها و عدد قطرههای باران
منم آیات بزرگ خدا که بفرعون نمودند و او عاصی شد منم کشنده میشوم و دو دفعه زنده میشوم دو
دفعه منم آنکه خاک پاشاندم بروی کفار در کشتند هلاک شده منم آنکه انکار ولایت من کرد
هزار امت خداوند همه را مسخ بود منم ذکر شده در زمان پیش و خروج کننده در آخر زمان منم درهم
شکننده فراعنه اولین و بیرون آورنده آنها و عذاب کننده آنها در آخرت منم عذاب کننده جبت
و طاغوت و سوزاننده آنها و عذاب کننده یعوق و یغوث و نسر منم سخن گوینده بهفتاد زبان
و معنی هر چیزی بهفتاد وجه منم آنکسیکه دانا تر است تاویل القرآن و ایجاز امت با و محنا جند منم
آنکه میدانا ابجد و مبلد در شب و روز امر بعد از امر و چیزی بعد از چیزی تا روز قیامت
منم کسیکه نزد من است هفتاد و دو اسم از اسما بزرگ خدا منم کسیکه میبینم اعمال الخلایق را در مشارق
زمین و مغارب و مخفی نیست بر من از آنها چیزی منم کعبه و بیت الحرام و بیت العتیق چنانکه خدا
میفرماید فلیعبدوا رب هذا البیت منم کسیکه خدا مرا مالک میکند شرق و غرب زمین را در دو
زمان بچشم بهم زدن و لمح بصر منم محمد مصطفی عالیه بیضی چنانچه فرموده رسول خدا علی پیشه ماست
منم ممدوح بروح القدس منم آن معنی که واقع نشود بر من نام اسمی نه شبهی منم ظاهر میکنم اشیا و چون
را هرگونه بخواهم منم باب حطه هر کس داخل او میشوند ولا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی
رسوله   تا صورت پیوند جهان بود علی بود   تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود   سلطان
سخا و کرم و جود علی بود   هم موسی و هم عیسی هم خضر و هم الیاس   هم صالح پیغمبر و داود علی بود
هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم ایوب   هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود   عیسی بوجود
آمد و در حال سخن گفت   آن نطق و فصاحت که در او بود علی بود   مسجود ملایک که شد آدم

ز خاک

در تمهید مناسب

نه علی شد در قبله مجلد بد و سمعصو علی بود از لحمک لحمی بشنو تا کر نبیا گان با بکران نفس نبی بود علی بود
آن شاه سرافراز که اندر شب معراج با احمد مختار یکی بود علی بود محمد و سبود ند کشتا کرند بدند
کاندر ده پن احمد محمد علی بود ان معنی قران که خدا در همه آیات کردش صفت عصمت و بستود علی بود
این کفر نباشد سخن کفر نه اینست تا هست علی باشد تا بود علی بود ان قلعه کشا کر در از قلعه خیبر
بر کند بیک حمله و بکشود علی بود ان کو د سرافراز که اندر ره اسلام تا کار نشد راست نیاسود علی بود آن
شیر دلاور که برای طمع نفس بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود چون محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله
مظهر صفات کمالیه الهیه اند و بهمه انواع صفات جلال و جمال او متصف کردیده اند ایشان را کلمات الله
و اسما الله میکویند چنانکه شنیدی در احادیث کذشته و چنانچه اسما الهی دلالت بر کمالات او میکنند
ایشان نیز از این حیثیت که بر یکوی از صفات او متصف کردیده اند دلالت بر صفات او میکنند مثل
اسم رحمن که دلالت میکند بر اتصاف الهی بصفت رحمت چون رحمت و شفقت رسول خدا را صلی الله علیه
و آله مشاهده میکنی دلالت کند بر کمال رحمت خداوند که این رحمت این بسیار قطره از دریای رحمت
او است و هم چنین جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر آن کمالات زیاده از دلالت اسما است بر صفات
و اسما مقدسه الهی از این جهت نامیده اند بر ایشان مرتبه که دلالت بر آن مسمی میکنند لهذا بر ایشان
آثار عجیبه در عالم ظاهر میکردد که اسما مقدسه الهی اند مظهر قدرت و کمالات او نیند چنانکه کنه صفات
و ذات او دانستن محال است و لکن از وجوه صفات و تعبیرات رهات مختلف است در هر اسمی
معرفتی در خود معرفت خود دارد ان اسم بهره می یابد مثلاً بلا تشبیه مردم در معرفت پادشاه مختلف
میباشند کروهی هستند که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد او را دوستان
خوردن میسر است و اگر خواهد که هزار دینار بی زحمت بکسی دهد می تواند داد و این مرتبه پادشاه را
بصفت شناسد و آنچه شناخته اگر پادشاه را بصفت شناسد ملول احسان بوی کند در خور
شناخت او احسان خواهد کرد و هم چنین تا بمرتبه آن شخص که از عظمت پادشاه آنقدر دانسته که او
قادر بر عطای حکومتهای عظیمه است و منصبها میتواند بخشید که در کمالات و فهم بکنجد

تتمهٔ فی شناختن مرتبهٔ علی ع

میتوان کرد پادشاه چنین شخص درخور معرفت او میدهد همچنین عارفان در مراتب معرفت
بلا تشبیه این تفاوت هست بکلفظ رحمن را هر کسی بعلمی میفهمد و درخور این معنی فایده می برد
تا آن عارف کامل که بغایت وجوه ممکنه او با مفاد رحمن فیض ازل و ابد را برای ممکنات می طلبند
و می رسانند و همچنین در معرفت انسان کامل یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام
که اسماء مقدسه الهی اند که درخور شناخت و معرفت ایشان از توسل با ایشان منتفع می توانند شد
یک شخص علی را مرتبه شناخته است که هر مسئله که بپرسی میداند و علی را مثلا در مرتبه علامه شناخته
بلکه علی را وسیله نکرده علامه را وسیله کرده دیگری علی را چنین شناخته که شبی با یصد نفر را می توانست
کشت و علی را نشناخته ما الاشتر را شناخته دیگری علی را چنین شناخته که اگر سخاوت کند صد
هزار تومان مثلا می تواند داد و همچنین تا برسد بان بزرگ عارفی که علی را در مرتبه کمال چنان شناخته
که اگر نام علی را بر آسمان بخوانند زیر و زبر میباشد و اگر بر زمین بخوانند میلرزد چنانچه شنیده
که در اخبار بسیار وارد شده که نامهای ایشان را بر عرش نوشتند عرش قرار گرفت و بر کرسی نوشتند
برپا ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شد و بر زمین نوشتند ثابت شد در ارشاد از حضرت
باقر ع روایت شده که وقتی امیرالمومنین مهیا میشدند برای قتال با معاویه مردم را تحریص میفرمودند
در وقت قتال ناگاه دو نفر مخاصمه کردند در کار حضرت یکی از آنها بتعجیل در سخن کرد و زبان درازی
کرد نسبت بحضرت جسارت کرد حضرت نگاهی باو کردند و فرمودند اخسأ یعنی التسل صدا مکن ناگاه
دیدند سر او سر سگ شده مبهوت شدند کسانی که در دور او بودند او با انگشت اشاره بخود تضرع
میکرد و از حضرت میخواست عفو کند او را پس حضرت نگاهی باو کردند و لبهای خود را حرکت دادند
او بحالت اول برگشت بعضی اصحاب از جا برخواستند عرض کردند یا امیرالمومنین تو را این قدرت
هست که ما مشاهده کردیم و تو مهیای جنگ با معاویه هستی چه شده است که شر او را کفایت
کنی بعضی از قدرتهای خود حضرت تا مدتی سر بزیر انداختند و بعد سر را بلند کردند بسوی ایشان فرمودند
قسم بخدائی که حبه را شکافته مخلوق را آفریده اگر بخواهم بزنم پای خود را در درازی این بیابانها کوتاه

لگد زدن علی بر سینهٔ معویه در شام

وصیها وزاد فیها بسینهٔ معویه بر سر تخت او و او را با سر بزیر انداختم نمیکنم اگر میخواهم بخورم بخدا
عز و جل که او را بیاورم پیش از آنکه از جای خود بجا برخیزم و پیش از آنکه احدی از شما چشم خود را بهم زند
او را بیاورم لکن ما کسانی هستیم که خدا فرموده عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره
یعملون یعنی بی اذن کاری نمیکنم و بی جزء بکر از شیم در روایت شده که حضرت امیر المؤمنین بعد از
آنکه صیحه زد زید بن کثیر را بری فرمودند حضرت البسه بکنم و بجبل کنم بر سر هند پای مبارک
خود را دراز کردند در حالتی که بر منبر بودند و از ایوان مسجد بیرون بردند پا را خود دراز فرمودند پای
گروه مردم تاریخ این را نگاه دارید و نشان کنید که من در اینجا عتاب پای خود را زدم بسینهٔ معاویه
و او را از تخت بیانداختم بروکها نکردند که این پا او را میکشم صیحه زد تا امیر المؤمنین کجا رفت آن مهلتی
که بمن داده بودی من پای خود را کشیدم مردم منتظر خبر شام بودند و میدانستند که علی راست
میگوید خبر و نوشته آمد بهمان ساعت که حضرت فرموده بودند که پائی از ناحیه معرفی کوفی کشیده شد
تا ایوان معویه آمد و مردم نظر میکردند تا خورد بسینهٔ معویه او بر رو در افتاد از تخت صیحه زد
تا امیر المؤمنین کجا رفت آن مهلتی که بمن داده بودی آن پا برگشت در بصائر روایت شده از حضرت
صادق ع که حضرت امیر المؤمنین آمدند پیش ابا بکر و حجت بر او گرفتند که غصب خلافت کردی ابوبکر
گفت راضی میشوی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حاکم میان من و تو باشد ابوبکر گفت پیغمبر کجا است
حضرت دست او را گرفتند و بردند به مسجد قبا رسول خدا را باو نمودند رسول خدا فرمودند یا
بر بعضی وابات نبی بکر کرای ابا بکر اکفرت بالذی خلقک من تراب خلافت را رد کن با هلش ابوبکر برگشت
عمر را ملاقات کرد و او را خبر داد عمر گفت تو را چه میشود نمیدانی سحر بنی هاشم را حضرت امیر ع سحر
الله است همان سری بود که ظاهر شد از برای حسین بن علی علیهما السلام وقتی که جنازهٔ پدر بزرگوار خود
را برداشتند بر بدند نقاب داری رسید با آنها گفت این جنازه را بشما تسلیم نمی نمایند نقاب را از رو بر
داشتند دیدند همان پدر بزرگوار خود را امیر المؤمنین است فرمودند با امام حسن که یا ابا محمد نمیرد حسن
نفسی مگر آنکه پدرت بجنازهٔ او حاضر میشود یا بجسد خود حاضر نمیشود از جابر جعفی روایت شده

معجزهٔ امام حسن علیه السلام

که جمعی چند مت حضرت امام حسن آمدند عرض کردند شما بما بعضی چیزهائی که پدر شما مت شما است
از آقا جیب پدر شکر بما می نمائید حضرت فرمودند ایمان داری او بید عرض کردند بخدا ایمان داریم
فرمودند امیرالمؤمنین را میشناسید عرض کردند بلی میشناسیم را وی گوید که حضرت پرده را
بلند کردند فرمودند این شخص را میشناسید همه گفتند والله امیرالمؤمنین است و شهادت میدهیم
که تو پسر او هستی و بدرستی بما می نماند مثل بنهار السبیا او فات در بصائر الدرجات از رسول خدا
روایت شده که فرمودند نبوت هیچ پیغمبری کامل نشد در عالم ذر تا اینکه عرضه کردند بر او ولایت
مرا و ولایت اهل بیت مرا و ممثل کردند برای ان پیغمبر همه اقرار کردند بطاعت و ولایت ما از اهل
بیت من بعد مناقب شهر اشوب از ابی حمزه ثمالی روایت شده که گفت عبدالله عمر خدمت علی بن الحسین
امام زین العابدین رسید عرض کرد ای پسر حسین تو نی که میگوئی یونس بن متی رسید از امتادن
بدهن ماهی انچه باو رسید بجهت آن بود که عرضه داشتند بر او ولایت جدم را بر او یونس توقف کرد
حضرت فرمود بلی مادرت بعزایت بنشیند من گفتم عبدالله عمر گفت بمن بنما برهان این مطلب اگر
راست میگوئی حضرت امر کردند چشمهای عبدالله را دستمالی ببستند بعد از ساعتی فرمود بگشا چشمهای
خود را عبدالله گفت خود را در کنار دریائی دیدم که موج دریا میزند دهشت مرا گرفت گفتم
ای آقای من خونم بگردن تو الله الله از جان خودم حضرت فرمودند برهان میخواهی عبدالله
گفت بلی اگر راست میگوئی حضرت امام زین العابدین ع فرمودند ای ماهی ناگاه ماهی سر از دریا
بیرون کرد مثل کوه بزرگی میگفت لبیک لبیک یا ولی الله حضرت فرمودند ما را خبر ده بخبر یونس
ماهی گفت بدرستی که خداوند تبارک و تعالی مبعوث نکرد پیغمبری را از زمان آدم تا زمان جد تو
محمد مصطفی ص مگر اینکه بر ایشان عرضه کرد ولایت شما اهل بیت را هر کس از پیغمبران
قبول کردند خلاص شدند و هر کس توقف و تامل کرد دید آنچه دید آدم از ترک اولی و دید آنچه دید نوح
از غرق و دید آنچه دید ابراهیم از آتش و دید آنچه دید یوسف از چاه و دید آنچه دید ایوب از بلا و دید آنچه
دید داود از خطیئه تا اینکه خداوند برانگیخت و مبعوث کرد یونس را خداوند وحی فرستاد ای یونس

دربیان معجزهٔ امام زین العابدین ع

دوستی ما را امیرالمؤمنین علی و امامان را شد بر ان صلب او را یونس گفت هیچکو نزد دوستی ما
کسی را که ندیدیم و نمی‌شناسیم فذهب مغاضباً غضبناک رفت من هم او را بدین وحی فرستادم که
یونس را بلعم و اذیت با استخوان او نرسانم چهل صباح در شکم من بود در درون با ها سپس میکرد
در ظلمات ثلث ندا میکرد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین قبول کردم ولایت علی بن ابی طالب را
و امامان راشدین از نسل او در بصائر الدرجات از جابر از حضرت امام محمد باقر از حضرت رسول
روایت شده که فرمودند حدیث آل محمد صعب مستصعب است ایمان نمی آورد مگر ملک مقرب یا نبی
مرسل یا بنده که خدا دل او را امتحان کرده باشد برای ایمان پس آنچه بشما میرسد از حدیث آل محمد
و دل شما از برای او نرم شد و شناختید او را قبول کنید و آنچه دل شما مشمئز شد و انکار کردید
رد کنید بخدا و رسول و بسوی عالم از آل محمد هلاک شده کسی است که هر گاه یکی از شما حدیثی بگوید
که نتواند تحمل کند و بگوید این حدیث نیست و این انکار است کفر و در روایتی دیگر وارد شده که
فرمودند مثل اهلبیت من چون مثل و داستان کشتی نوح است هر که سوار شد بکشتی نجات یافت
تا اینکه فرمودند منکر ولایت ما کافر است منکر فضل ما کافر است در عیون از رضا ع روایت شده
از پدرش از پدرانش از علی علیهم السلام از رسول خدا از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم
که گفت خدای عزوجل فرمود ولایت علی بن ابی طالب قلعهٔ منست هر که داخل قلعهٔ من شد ایمن شد از
عذاب من یعنی بهشت است و ولایتی که واجب است بر هر مخلوقی در مناقب از عبدالله عمر روایت شده
که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی بن ابی طالب ع عرض کردم یا رسول الله چیست
قدر و منزلت علی بن ابی طالب نزد شما میگوید رسول خدا غضبناک شدند فرمودند چه شده
مردم را که ذکر میکنند هر گاه از برای او نزد خدا منزلتی است مثل منزلت من و مقامی است مثل مقام
من مگر مقام نبوت ای پسر عمر بدرستیکه منزلت علی بن ابی طالب منزله روح است و جسد است بدرستیکه
که علی از من بمنزله نفس است از نفس بدرستیکه علی از من بمنزله نور است از نور بدرستیکه علی از من
بمنزله سر است از جسد بدرستیکه علی از من بمنزله میان پیراهن است ای پسر عمر هر که علی را دوست بدارد

مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد خدا او را دوست داشته و هر که علی را دشمن بدارد مرا
دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته آگاه باش هر که علی را دوست بدارد گناه
او را بدل به حسنات گردانند و حساب او را آسان میکنند آگاه باش هر که علی را دوست بدارد از دنیا
نرود تا از کوثر بنوشد و از طوبی بخورد و مکان خود را در بهشت ببیند آگاه باشید هر که علی را
دوست بدارد جان کندن بر او آسان شود و قبر او را باغ بهشت گردانند آگاه باش هر که علی را دوست
بدارد خدا با او عطا کند به هر عضوی از اعضا او حوری را شفاعت هشتاد نفر از اهل بیت او آگاه
باش هر که علی را بشناسد و او را دوست بدارد خداوند ملک الموت را بسوی او فرستد چنانچه بسوی
انبیا فرستاده و او را دوست گرداند از هول منکر و نکیر و وسعت دهند قبر او را به قدر یک سال
راه و بیاید روز قیامت سفید روی زینت کرده به بهشت ببرند مثل آنکه عروس را زینت کنند بسوی
شوهرش ببرند آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدا او را زیر عرش خود جا دهد و او را ایمن
از فزع اکبر آگاه باش هر که علی را دوست بدارد قبول کند خدا حسنات او را و داخل بهشت شود در
حالت ایمنی آگاه باش هر که علی را دوست بدارد او را امین خدا خوانند در زمین آگاه باش هر که علی را دوست
بدارد تاج کرامت بر سر او میگذارند مینویسند بر او اصحاب بهشت رستگارانند و شیعه علی رستگار
آگاه باش هر که علی را دوست بدارد از صراط بگذرد مثل برق جهنده آگاه باش هر که علی را دوست
بدارد دیوان حساب برای او نمی نهند و میزان برای او نصب نکنند و هشت در بهشت برای او می
گشایند آگاه باش هر که علی را دوست بدارد و بمیرد با حب علی در روز قیامت ملائکه او را دوست
بدارند و زیارت کنند او را ارواح انبیا آگاه باش هر که بمیرد با حب علی من ضامنم او را بهشت آگاه
باش از برای خدا در هشت در بهشت هر که داخل آن شد از آتش نجات یافت و آن در حب علی است آگاه باش
هر که علی را دوست بدارد خدا عطا نماید به هر رگی که در بدن او است به هر موئی که در جسد او است
شهری در بهشت [illegible] آگاه باشید که علی سید الوصیین و امام المتقین و خلیفه من است
بر همه مردم و بعد از من پیشوای [illegible] از بندگان است طاعت او طاعت من است و معرفت او معرفت من

ای پسر

ای پسر عمر قسم بخدایی که مرا بحق مبعوث کردانیده اگر یکی از شما هزار سال ما بین رکن و مقام بر روی قدم خود
بایستد عبادت کند خدا را هزار سال پس از آن هزار سال روزه بدارد و شب ایستاده کند
و آن برای او باشد بعد که زمین پر از طلا و همه را انفاق کند و همه بندکان خدا بنده او باشند
و همه را آزاد کند و بعد از این چیزهای بسیار میان صفا و مروه شهید شود پس خدا را ملاقات
کند و بغض علی را در دل داشته باشد خدا از او قبول نکند نه عدل او و نه صدقه او را اعمال او و
او را با آتش اندازند و محشور شود با آن با تکاران صدوق و مرحوم روایت میکند باسناد خود از
پدرش تا بتمامه بزید که او گفت حدیث کرد مرا عبدالرحمن بن براج از نافع که شنیدم از رسول خدا ص
از علی بن ابی طالب حضرت غضبناک شدند و فرمودند چه شده است قومی را که اسم مردی را میبرند
که آن برای او نزد خدا منزلتی است و مقامی مثل منزلت و مقام من مگر نبوت آگاه باش هر که علی را دوست
بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست داشته خدا از او راضی است کفایت کند او را به بهشت
آگاه باش هر که علی را دوست بدارد از دنیا نرود تا نوشد از کوثر و بخورد از طوبی و ببیند مکان
خود را در بهشت آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدا از او قبول کند نماز و روزه و قیام
او را و دعای او را مستجاب نماید آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدای سبحانه ملائکه را برای او استغفار
کرده‌اند و قبر او را روضه از روضات بهشت کرداند آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدا عطا کند باو
بهر رکی که در بدن است حوری و برای او شفاعت کند هشتاد نفر را از اهل بیت خود و از برای او است بهر
مویی شهری در بهشت آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خداوند ملک الموت را بسوی او فرستد چنانچه
برای انبیا فرستاد و خداوند دفع کند از او هول نکیر و منکر را و قبر او را منور کرداند و وسعت دهد
قبر او را مسافت هفتاد سال راه را و روی او را روز قیامت سفید نماید و با حمزه سید الشهدا علیه السلام باشد
آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدا او را جای دهد در سایه عرش خود با صدیقین و شهدا و
صالحین و او را ایمن کند از روز فزع اکبر از هول قیامت آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خدا
برای او باید دیده الا و حکمت را و جاری کند بر زبان او صواب را و بگشاید بروی او درهای رحمت را

در بیان حبّ علی

هر که علی را دوست بدارد ندا کند او را ملکی از زیر عرش که ای بندهٔ خدا عمل را از سر بگیر خداوند همه
گناهان تو را آمرزید آگاه باش هر که علی را دوست بدارد او را در آسمان و زمین شیر خدا گویند
و ملائکه آسمانها با او مباهات کنند با حملهٔ عرش آگاه باش هر که علی را دوست بدارد بیاید روز قیامت
و روی او مثل ماه شب چهارده باشد آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خداوند تاج پادشاهی
بر سر او گذارد و او را حلهٔ عزت و کرامت پوشانند آگاه باش هر که علی را دوست بدارد می نویسد
خدا برای او بیزاری از آتش جهنم و گذشتن از صراط و امان از عذاب و دیوان برای او نه نهند و میزان
برای او نگذارند و او را می گویند داخل بهشت شو بی حساب آگاه باش هر که علی را دوست بدارد همراه
با حبّ علی ملائکه با او مصافحه کنند و انبیا او را زیارت کنند و خدای عز و جل همه حاجات او را بر آورد
آگاه باش هر که دوست بدارد آل محمد را ایمن است از حساب و میزان و صراط آگاه باش هر که بمیرد بر حب
آل محمد من ضامنم او را بهشت با پیغمبران و هر که دشمن بدارد آل محمد را روز قیامت می آید نوشته
باشد میان دو چشمان او نا امید است از رحمت خدا آگاه باش هر که بمیرد بر دشمنی آل محمد کافر مرده
آگاه باش هر که بمیرد بر دشمنی آل محمد بوی بهشت نشنود ابو رجا گوید که حماد بن زید باین حدیث
فخر میکرد و میگفت اصل همین است در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ولا تخسروا المیزان آمده که یعنی علی را ظلم نکنید
در حق او بدانکه ولایت و دوستی علی میزان بندگانست و زهی با منت اگر آسمان و زمین را با آنچه میان
آنهاست از کوههای بلند و بلندیها بگذارند بکفهٔ مقابل لا اله الا الله ترازو بر نخیزد و هرگاه ولایت
و دوستی علی را بگذارند مقابل آن که علی ولی الله باشد کفهٔ مقابل بر نخیزد چونکه ولایت توحید
را دارد با نبوت از جهت ولایت جزء توحید است و جامع است مر توحید و نبوت را و خاتمهٔ آنها
و از این جهت است که هرگاه بنده را بیاورند و در ترازوی عمل او کوههای بلند باشد از عمل صالح و در
او ولایت نباشد کمال ایمان و توحید است و زنی ندارد بلکه ولایت علی کمال سایر دینها است چرا
که خداوند مبعوث نکرد هیچ پیغمبری را که مردم را دعوت کند بسوی خود و دلالت کند بر بندگی خدا مگر
آنکه گرفت از او میثاق ولایت علی را هیچ پیغمبری در دین که با او حب علی نباشد ولایت او در او نشاید

ان دین

این بینا فضل نیست کمال ندارد قبول نمیشود اندرین میزان حساب در دنیا بهمه کس اینها که بزرگ والوزن یومئذ
الحق وحق یعنی عدالت وعدل یعنی ولایت وحق علی است فرمودند رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ان
علیا مع الحق والحق مع علی پس هر که میزان او کامل شد بمحبت علی راجح شود و رستگار شود این گروه رستگار
اند این گروه انکه خدا اعمال ایشانرا قبول نماید در شرح صحیفه در ترجمه واهل الولاء کفته روایت بحد
استفاضه رسیده که خداوند سبحانه عرضه کرد ولایت ائمه را علیهم السلام در عالم ذر وارواح بر جمیع مخلوقات
هر که سبقت کرده بود در قبول ولایت ایشان را بنهاد در سلک اولوا العزم منتظم شد بحکم این آیه کریمه ولقد عهدنا
الی آدم می فرماید فنسی ولم نجد له عزما یعنی ترک کرد ولایت اهل بیت را و دل خود را باو نبست بستن جزمی
و همچنین هر که سبقت جست بسوی ولایت از ملائکه مقرب خدا شد و از بنی نوع انسان هر که سبقت
جست از اصحاب یمین شد از نباتات درختها هر که پیشی گرفت بسوی ولایت خوش میوه و شیرین شد
و از قطعات زمین قابل زراعت شد و از بهائم هر که سبقت کرده ممدوح شد می بینی که اخبار وارد است
در مذمت کنجشک چونکه او فلان و فلانرا دوست میداد این فضایل را بشنو و تعجب مکن عجبی نیست
اگر ولایت علی نبود فلک در زننده نبود ملکی تسبیح خدا نمیکرد چنانکه گذشت در اخبار فرمودند
رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز خیبر یا علی اگر نمی ترسیدم از اینکه امت بگویند در حق تو آنچه
در حق مسیح گفتند درباره تو چیزی میگفتم که گذر نمیکنی بقومی مگر اینکه خاک قدم تو را برای استشفا
بردارند و فی صفیه دختر پادشاه زاده خیبر اسیر کردند بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردند
آثار زخمی در صورتش بود از او پرسید پیغمبر سبب او را عرض کرد که علی وقتی بقلعه آمد در قلعه را
حرکت داد قلعه بلرزه درآمد همه بر رو افتادند نظاره کان تخت بلرزه افتاد من بر رو درافتادم چوب
چوب تخت صورت مرا زخم کرد فرمودند رسول خدا ای صفیه علی بزرگست نزد خدا علی وقتی در
قلعه را حرکت داد قلعه بلرزه درآمد آسمان هفتگانه و زمین هفتگانه بلرزه درآمد عرش خدا از غضب
علی بلرزه درآمد فتح خیبر رسید یا ابا الحسن تو قلعه محکم خیبر را کندی با اینکه سه روز بود که گرسنه
بودی آیا بقوت بشریت کندی فرمود من نکندم خیبر را بقوت بشریت بلکه بقوه ربانیه کندم

دس

در بیان آمدن جبرئیل بشهر بجهت فتح بذو الفقار

و من بملائکه خدای بقوت او مطمئن بودم و چون مرحب دو پاره گردید بنا خالد و خون انداخت جبرئیل
آمد تبسم کنان بتعجب کنان فرمود ای پیغمبر صلعم تعجب برای چیست عرض کرد تعجب من برای آنست که
ملائکه تعجب کردند از حملهای علی حتی اینکه گفتند لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار و ندای که
در صوامع جوامع آسمانها پر شد و اما تعجب برای آنست که من وقتی مأمور شدم که قوم لوط را
گردان گشتم شهرهای ایشان را که هفت شهر بود بلند کردم از طبقه هفتم زمین بسوی هفت آسمان بر یکبال
خود نگاه داشتم چندانکه شنیدند حاملین عرش صدای خروس ایشان را و گریه اطفال را تا صبح نگاه
داشتم منتظر امر خدا بودم سنگینی او را نفهمیدم و امروز وقتی علی ضربت هاشمی بکار برد و تکبیر
گفت مأمور شدم که بگیرم زیادتی شمشیر علی را تا زمین را نشکافد بگاو و ماهی نرسد آمد بال مرا زد و
گرد زمین با همانش سنگین شد زیادتی شمشیر علی سنگینتر آمد بر من از شهرهای لوط این اسرافیل و
میکائیل بازوی علی را دادند و اگر نه اندین این عجب نیست زیرا که شهر لوط پاره زمین بود و ضربت
علی از تأیید خدا بود از جابر روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند اگر بنده
عبادت کند خدا را بقدر یکه نوح در میان قوم خود بدعوت ایستاد و از برای او مثل کوه احد طلا باشد
و در راه خدا انفاق کند و خدا عمر با و دهد تا حج کند هزار دفعه پیاده پس از آن کشته شود مظلوم
پس از آن تا دوست نداشته باشد علی را نشنود بوی بهشت را این حدیث بطریق دیگر از انس بن مالک
روایت شده در طرایف گفته و از جمله عجایب است روایتی که جهار من ذهب روایت کرده اند در باب
حب علی بن ابی طالب و مروان کرده اند و روایت کرده احمد مردویه حافظ که در نزد عامه ثقه می باشد و سند
خبر را می رسانند بصالح بن هیثم از زید بن سلام که او گوید شنیدم از ابن عباس که میگفت شنیدم از رسول خدا
که می فرمودند هر که خدا را ملاقات کند و منکر ولایت علی بن ابی طالب باشد ملاقات کرده است خدا
را در حالتیکه خدا بر او غضبناک باشد قبول نکند از او چیزی از اعمال او و موکل گردانند بر او هفتاد ملک
که بزنند بصورت او و خدا او را محشور گرداند سیاه روی و کبود چشم راوی گوید از ابن عباس پرسیدم
که آیا حب علی بن ابی طالب نفعی میبخشد در آخرت ابن عباس گفت که اصحاب رسول خدا امتحان عمر

کردند

کرده‌اند در باب حب علی بن ابی طالب تا اینکه رسیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند فا
کذا ربه مرا تا از وی سؤال کنم چون جبرئیل آمد حضرت از او پرسیدند جبرئیل گفت از پروردگار
سؤال کنم و بآسمان برگشت پس از آن فرود آمد بر من عرض کرد یا محمد خداوند سلامت میرساند و
میفرماید دوست بدار علی را پس هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن
بدارد مرا دشمن داشته یا محمد هر جا هستی دوست او باش تا امل نماید در لحد بیت لطایف فیض رایج یا
در زاد دنیا از ابی الحسن روایت شده که اینها عنده هر وقت تو را حاجتی باشد بخدای عزوجل بگو اللهم
انی اسألک بحق محمد و علی فان لهما عندک شأنا من الشأن وقدرا من القدر وبحق ذلک الشأن
والقدر ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا یعنی بجای کذا وکذا حاجت خود را بیان کند
فرمودند پس بدرستیکه هرگاه روز قیامت شود باقی نماند ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که
خدا قلبش را امتحان کرده باشد از برای ایمان از معاذ روایت شده که فرمودند رسول خدا حب علی بن
ابی طالب حسنه ایست که هیچ بدی با وی ضرر نمیرساند و بغض او بدیست که هیچ حسنه با او منفعت ندارد فر
مودند رسول خدا اگر مردم اجماع میکردند در حب علی بن ابی طالب خدا آتش را خلق نمیکرد در تفسیر
این آیه شریفه واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج خداوند
جمع کرد میان او و میان پیغمبران پس از آن خطاب شد یا محمد بپرس از پیغمبران برای چه مبعوث شدید
گفتند مبعوث شدیم بر شهادة ان لا اله الا الله و بر اقرار بنبوت تو و بولایت علی بن ابی طالب در اما
لی شیخ از ابن عباس روایت شده که گفت عرض کردم یا رسول الله مرا وصیت نما فرمودند ای ابن عباس
بر تو باد بدوستی علی بن ابی طالب باز گفتم یا رسول الله مرا وصیتی نما فرمودند بر تو باد بمودت علی بن
ابی طالب قسم بخدائی که مرا مبعوث کرده بنده خدا قبول نکند از بنده حسنه را تا اینکه بپرسد از دوستی
علی بن ابی طالب و خدای تعالی دانا تر است پس اگر با ولایت علی بن ابی طالب آمد عملش قبول میشود بر آنچه
در آن عمل بوده و اگر با ولایت علی نیامد او را از چیزی سؤال نمیکنند او را بآتش میبرند یا ابن عباس
قسم بخدائی که مرا بحق مبعوث کرده بدرستیکه آتش غضبش شدید تر است بر دشمن علی ع از کسیکه گمان کرد

است که از برای خدا اولادی هستند ای ابن عباس اگر ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین اجتماع کنند بر بغض
علی و نکنند هر آینه خداوند ایشان را باتش معذب گرداند ابن عباس گوید عرض کردم یا رسول الله آیا
کسی هست که علی را دشمن بدارد فرمودند ای ابن عباس بلی گروهی او را دشمن دارند از امت من ایشان
را میخوانند و از اسلام بهره ندارند یا ابن عباس بدرستیکه از علامات دشمنی ایشان علی را این است
که تفضیل میدهند غیر او را از کسانی که پست تر از او هستند قسم بخدائی که مرا بحق مبعوث گردانید
مبعوث نکرده خداوند پیغمبری را گرامی تر از من و نه وصیی را گرامی تر از وصی من علی ابن عباس گوید همیشه
با علی بودم چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند و مرا وصیت کردند بدوستی او و آن اکبر عمل من است
نزد من ابن عباس گوید زمانی که گذشت حضرت را وفات رسید عرض کردم پدر و مادرم
فدایت یا رسول الله اجل شما نزدیک شد را بچه امر میفرمائی فرمودند ای ابن عباس مخالفت کن هر که
با علی مخالفت کرد و البته ظهیر و پشتیبان ایشان مباش و دوست ایشان مباش عرض کردم یا رسول الله چرا
مردم را بترک مخالفت ایشان امر نمیکنی گوید حضرت گریه کردند تا بیهوش شدند پس از آن فرمودند
ای ابن عباس کتاب خدا و علم خدا پیشی گرفته قسم بخدائی که مرا بحق مبعوث کرده بیرون نرود احدی
از دنیا از کسانیکه مخالفت او را کردند و حق او را منکر شدند تا اینکه خداوند تغییر دهد آنچه را با اوست
از نعمت ای ابن عباس هر گاه بخواهی خدا را ملاقات کنی و از تو راضی باشد برو براهی که علی ابن ابی طالب
رفته و با او میل کن هر جا میل کرده و راضی شو با او از اینکه امام تو باشد دشمن بدار دشمنان
او را و دوست بدار دوستان او را ای ابن عباس بپرهیز از اینکه داخل شود ترا شکی در علی پس بدرستیکه
شک در علی کفر است در مناقب خوارزمی از جابر روایت شده که گفت فرمودند رسول خدا صلی الله
علیه و آله جبرئیل نزد من آمد از جانب خدا با ورقی از آس سبز نوشته بود در او بسفیدی که من واجب
کردم محبت علی بن ابی طالب را بر خلق خود پس برسان ایشان را این فرض محبت را از جانب من از سلمان فارسی
روایت شده که گفت نزد رسول خدا بودیم در مسجد او ناگاه اعرابی نزد او آمد و مسائلی چند از
مسائل حج و غیر حج از او سؤال کرد چون رسول خدا جواب او را داد عرض کرد یا رسول الله

سؤال اعرابی از رسول خدا در باب علی

تا جای قوم من از کسانی که با شما حاضر بودند با خبر دهند که تو فرمودی سابقاً علی بن ابی طالب را بعد
از برگشتن شما از حج و وادار داشتی او به شیران خم و واجب کردی بر مسلمین طاعت او و محبت او را و واجب کردی
بر همه انها ولایت علی را و فرمانبردار گشتند در این باب بفرمائید یا رسول الله این محبت و ولایت علی را
است بر ما از زمین چون ادا دادی از جهت رحم و صهر بودن شما است یا از جانب خدا فرض کردی
را و واجب کردی او را از جانب آسمان و واجب شد ولایت او بر اهل آسمانها و زمینها جمیعاً رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمودند ای اعرابی بدرستی که جبرئیل بر من فرود آمد در روز احزاب و گفت حضرت سلام میرساند
و میفرماید که من واجب کردم محبت علی بن ابی طالب را و مودت او را بر اهل آسمان و زمین و عذر نمی پذیرم
در باب محبت او از احدی امت خود را امر نماید بدوستی علی هر که علی را دوست بدارد بسبب دوستی او
با من و با تو او را دوست داشته و هر که او را دشمن بدارد بسبب دشمنی او با من و با تو او را دشمن داشته
آگاه باش که خداوند عز و جل نفرستاده کتابی را و خلق نکرده خلیقه را مگر اینکه قرار داده از برای او سید
را پس قرآن سید کتابهای نازل شده از آسمان است و ماه رمضان سید ماهها است و شب قدر سید
شبها است و فردوس سید بهشتها است و بیت الله الحرام سید بقعههای زمین است و جبرئیل سید
ملائکه است و من سید انبیا هستم و علی سید اوصیا و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت
اند و از برای هر کسی از عمل خود سیدی است و حب علی بن ابی طالب سید عملها است و سید چیزهائی
است که تقرب میجویند متقربون از طاعت پروردگار خود ای اعرابی هرگاه روز قیامت شود نصب
میکنند از برای ابرهیم منبری بر طرف راست عرش و میگذارند از برای من منبری بر طرف چپ عرش
پس از آن میطلبند کرسی بلندی را که از او نور میریزد او را میگذارند میان این دو منبر پس ابرهیم بر
منبر خود و من بر منبر خود و برادرم علی بر آن منبر میان من نشیند پس ندیدم بهتر از او حبیبی را میان دو خلیل
ای اعرابی جبرئیل بر من فرود نیامد مگر اینکه از من احوال علی را پرسید و بآسمان نرفت مگر اینکه
علی را از من سلام برسانید در تاویل الایات در تفسیر قول تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد از
ابی برزه اسلمی روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلبید ظرف آبی را و علی بن

ابی طالب نزد او حاضر بود پس رسول خدا بعد از طهارت دست علی را گرفتند و چسبانیدند سینه
خود فرمودند انما انت منذر یعنی خود حضرت رسول پس دست علی را بردند بسینه علی فرمودند
ولکل قوم هاد پس فرمودند بعلی ع بدرستیکه تو منار اعلام و غایة الهدی و امیر قری هستی ثمّ
میدهم برآنکه تو چنین هستی در تفسیر فابی اکثر الناس الا کفورا از امام محمد باقر چنین روایت
شده که جبرئیل این را چنین آورد فابی اکثر الناس بولایة علی الا کفورا در تفسیر و ممن هدینا و
اجتبینا از امام محمد باقر ع روایت شده که فرمودند علی بن الحسین علیهما السلام در سوره مریم بسجده
میکردیم و میگفت ممن هدینا و اجتبینا مقصود شده ایم ما بو آنه و شیعیان اهل حق در تفسیر فطرة الله التی
فطر الناس علیها مسر خبر داده بعضی ولایت امیر المؤمنین ع بعضی نبوت و توحید و ولایت در تفسیر
انا عرضنا الامانة فرموده مراد با امانت ولایت علی است در تفسیر قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا
لله مثنی و فرادی مسر خبر داده واحده یعنی امیر المؤمنین مثنی طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و طاعت علی ع
علی و فرادی یعنی طاعت ذریّة حضرت در تفسیر وقفوهم انهم مسئولون یعنی ولایت علی در بعثت وارد است
که حضرت امیر المؤمنین میکشتند براهی مردی از اهل خیبر دیدند که در راه هر دو رفتند بوادی
ایل رسیدند که می کشت خیبری بر روی آب رفت و کشت حضرت را صدا زد که ایمرا کرمیدانستی
ایخذ من میدانستم تو هم از آب میگذشتی چنانکه من گذشتم حضرت فرمودند مکان نخوبنا شر یس
از اشاره باب کردند نیستم شد چون بیج و حضرت گذشتند خبری ا بمعجزه را که دید خود را انداخت
بپای حضرت پس پرسید چه گفتی تو که آب را ساکن کردی حضرت فرمودند تو چه گفتی که بر روی آب رفتی
خیبری گفت من خدا را باسم اعظم قسم دادم حضرت فرمودند آن اسم اعظم چه بود عرض کرد خدا را قسم
دادم باسم وصی محمد صلی الله علیه و آله که اسم اعظم است حضرت فرمودند منم وصی محمد صلی الله
علیه و آله خیبری گفت راست گفتی این از آن مسلمان شد از شیخ طوسی در شرح صحیفه روایت شده
از حضرت صادق ع که فرمودند چون روز قیامت شود خدا و بینها الخلق را جمع کند برای حساب
اول کسی را که بطلبد نوح است و می گویند آیا تبلیغ کردی نوح می گوید بلی میگویند کیست

شاهد

شاهد بر تبلیغ نوح میگوید محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله فرمودند نوح بیرون آید و با کرد
مردم گذارند تا خود را بخدمت محمد بن عبد الله برسانند و حضرت بر تل مشکی نشسته اند علی در دره
آنحضرت هستند اینست که خدای فرماید فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا نوح عرض میکند
یا محمد خداوند از من تبلیغ پرسید عرض کردم تبلیغ کردم از من شاهد خواست گفتم محمد شاهد من
حضرت رسول پیغمبر ما با جعفر و با حمزه برو و شهادت بده که نوح تبلیغ کرده حضرت شهادت فرمود
جعفر و حمزه شاهد پیغمبران هستند با آنچه تبلیغ کردند راوی گفت عرض کردم فدایت شوم پس علی
کجا است فرمودند علی بزرگتر از اینست صفات منزلت محمد بن عباس روایت شده در تفسیر قوله تعالی و یجعل
لکم نورا تمشون به و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم باسناد خود از کعب بن عیاض که گفت پیش
روی حضرت امیر گردش میکردم رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بسینه من زد و فرمود ای
کعب این برای علی نور است نوری در آسمان و نوری در زمین هر که چنگ زند بنور او خدا او را
داخل بهشت نماید و هر که خطا کند خدا او را داخل آتش نماید مردم را از جابر بن [illegible] از سلمان
فارسی روایت شده که گفت ابو بکر و عمر و عثمان خدمت پیغمبر رسول خدا رسیدند عرض کردند
یا رسول الله چه شده است شما را که تفضیل و برتری میدهید علی را در هر حال بر ما حضرت رسول خدا
فرمودند من تفضیل و برتری ندادم علی را بلکه خدای تعالی او را تفضیل داده گفتند دلیل این
چیست فرمود اگر از من قبول نمیکنید از مرده ها نزد شما راست گو تر از اهل کهف نیستند من شما را
بسوی آنها میفرستم با علی و سلمان را شاهد بر شما میکنم سلام کنید بر آنها هر کس را که خداوند
اصحاب کهف برای او زنده کرد و جواب او را دادند او افضل است گفتند راضی شدیم پس فرمود بساط را بیاورید
و پهن کردند و علی را خواندند و امر نمود بساط نشانند و هر یک از آنها را بر سر گوشه بساط نشاند
سلمان گوید من را در گوشه چهارم نشاندند پس فرمودند بیا و گرای باد ببر اینها را بسوی اصحاب کهف
و بسوی من برگردان تا در زیر بساط در آمد و ما را برد ناگاه بغاری بزرگ رسیدیم ما را فرود آورد
این سه نفر گفتند ما پیش میرویم هر یک از آنها برخواستند گفتند السلام علیکم یا اهل الکهف

حدیث بساط

احدی جواب ایشان را ندادند پس حضرت امیر المؤمنین ع برخواستند بعد از آنها دو رکعت نماز کردند و دعا
کردند و صدا زدند ای اصحاب کهف پس کهف هر که در آن بود لبیک گفتند فرمودند حضرت امیر المؤمنین
السلام علیکم ایتها الفتیة الذین آمنوا بربهم فزادهم هدی گفتند و علیک السلام ای برادر رسول خدا
و وصی او یا امیر المؤمنین خدا عهد از ما گرفته بعد از ایمان بخدا و برسالت محمد صلعم و بولایت تو یا امیر
المؤمنین تا روز قیامت و نیز اهل ایشان بحضرت بر وجه افتادند و گفتند بسلمان یا ابا عبد الله ما
را برگردان سلمان گفت امر بدست من نبود آنهم گفتند یا سلمان یا ابا عبد الله ما را برگردان گفتند
یا ابا الحسن ما را برگردان حضرت فرمودند ای باد ما را برگردان بخدمت رسول خدا صلعم سلمان گوید باد
ما را برداشت ناگاه ما پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم رسول خدا قصه ایشان را تماما ذکر کرده
فرمودند این جمیع را جبرئیل مرا خبر داد بقصه شما همه گفتند الان دانستیم فضل علی بر ما که از
جانب خداست بر امت تو در تاویل الآیات از محمد بن عباس بسند خود از حضرت صادق روایت کرده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کردند ابا بکر و عمر و علی را که بروند بسوی کهف و رقیم ابو بکر وضو
بگیرد و قدمهای خود را درست نهد و دو رکعت نماز بگذارد و سه مرتبه ندا کند اگر اجابت کردند که هیچ و الا
مثل این را عمر بگوید اگر اجابت کردند که هیچ و الا مثل این را علی بگوید رفتند و کردند آنچه را رسول
خدا صلعم ایشان را امر باو کرده بود ابو بکر و عمر جوابی نشنیدند حضرت برخواستند وضو گرفتند و نماز
کردند و ندا کردند او را جواب دادند گفتند لبیک لبیک سه مرتبه حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند با ایشان
چه شد شما را که جواب ایشان را ندادید و جواب او را بسبب چه دادید گفتند ما مامور نیستیم که جواب بگوئیم
مگر جواب پیغمبر یا وصی پیغمبر را پس از آن مراجعت کردند نزد حضرت رسول صلعم حضرت پرسیدند آنچه
را کرده بودند و ایشان خبر دادند پس رسول خدا صحیفه سرخی بیرون آوردند فرمودند با ایشان که شهادت
خود را بنویسید بخط خودتان در این صحیفه آنچه دیدید و شنیدید خدای عز و جل این آیه را فرستاد
و سنکتب شهادتهم و یسئلون از ابن عباس روایت شده حدیثی که رسول خدا صلعم فرمودند ای جبرئیل
چگونه علی را امیر المؤمنین نام کردی عرض کرد ندانم خداوند این وحی فرستاد در غزوه بدر که فرود

اہم پیغمبر و بگوہم کہ امر نما بدامیر المؤمنین علی بن ابی طالب را اینکه چولان کنند میباد و صفی براکہ ملائکه
دوست دارند که نظر باو نمایند و او چولان بنما بید و مبادو صف فضائل خدا او را در آسمان امیر المؤمنین
خوانند پس تو نیز یا علی امیر هر که در آسمان و هر که در زمین است و امیر آنکس که گذشته و امیر آنکس که آینده
پس امیری قبل از تو نبود و بعد از تو هم نیست بر اینکه جایز نیست که کسی خود را باین بخوانند مگر کسی
او را امیر المؤمنین خوانند در شرح صحیفه نقل میکنند حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمودند
یا علی کسی خود را باین اسم نخوانند بعد از تو مگر ولد الزنا یا مخنث در کافی از حضرت صادق روایت
شده که پرسیدند از حضرت مردی که جایز است سلام کردن با و یا امیر المؤمنین فرمودند این
اسمی است که خدا امیر المؤمنین را باین اسم خواند و احدی خود را امیر المؤمنین نخواند بعد از او
و نه قبل از او مگر کافر راوی پرسید پس چگونه سلام باو کنند فرمودند بگو السلام علیک یا
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین فی مجالس ابن الشیخ فرمودند حضرت صادق یا سلیمان آنچه رسید
از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته میشود و آنچه نهی کرد باز داشته میشود از او و از برای او
فضل جاری است آنچه از برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم جاری بود از فضل بر جمیع خلق خدا
عیب کننده بر امیر المؤمنین در چیزی مثل عیب کننده بر خدا و رسول است و رد کننده بر او در صغیره
یا کبیره بر حد شرک بخدا است امیر المؤمنین باب الله است که آمده نمیشود مگر از باب و سبیل خدا
چنان راهی که هر کس جلوتر بغیر او هلاک شد همچنین جاری است حکم ائمه علیهم السلام بعد از امیر المؤمنین
واحد بعد واحد خدا انها را ارکان زمین قرار داده انها هستند حجت بالغه بر کسانی که تا الآن زیر
و زبر زمین هستند یا ثمیدان که امیر المؤمنین فرمودند منم قسیم الله میان بهشت و دوزخ منم فاروق
اکبر منم صاحب عصا و میسم بتحقیق که اقرار کردند از برای من جمیع ملائکه یا روح بمثل آنچه اقرار
کردند از برای محمد   من متحمل شدم مثل متحمل شدن محمد صلی الله علیه و آله که ان حموله
حمولة بود که از است پدر سی که محمد میخوانند و میپوشیدند او سخن خواستند سخن میگفت من
هم میخوانم و میپوشم سخن میخواهم سخن میگویم عطا شده است بمن خصلتهائی که با حدی عطا نشده

بیش از من دانستند منایا و قضایا و فصل الخطاب را از امام جعفر صادق ع روایت شده که فرمودند
هرگاه روز قیامت شود منادی ندا کند از بطنان عرش کجاست خلیفه خدا در زمین داود پیغمبر
برخیزد ندا از جانب خدا برسد که تو را نخواستیم اگرچه خلیفه خدا بودی باز ندا کنند کجاست خلیفه خدا
در زمین امیرالمؤمنین برخیزد ندا از جانب خدا آید که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب خلیفه خدا است
در زمین و حجت خدا است بر بندگان هر که چنگ زده بحبل او در دار دنیا باید چنگ زنند بریسمان
بجانان او در امروز تا پیروی شما کنند و بسوی بهشت روند باز ندا از جانب خدا آید الا آگاه باشید
هر که اقتدا کرده با امامی او را متابعت کند هرجا امامش میرود پس این هنگام بیزاری جویند کسانی
که متابعت کرده اند از کسانی که متابعت ایشان کرده اند و ببینند عذاب را و اسباب بسیار ظاهر
شده روایت شده از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون روز قیامت شود بالا رود علی بن ابی طالب
بر فردوس و آن کوه بلندیست در بهشت و بالای او عرش پروردگار است و از زیر او نهرها منفجر
و بسوی بهشت میرود و علی نشسته است بر کرسی از نور و پیش روی او چشمه تسنیم جاری است نگذرد
احدی از صراط مگر اینکه با او براتی باشد بولایت علی و ولایت ذریه او و اهل بیت او و علی مشرف
بر بهشت است پس داخل میکند دوست خود را در بهشت و دشمن خود را در آتش و در علل از حضرت
صادق ع روایت شده که فرمودند چون روز قیامت شود منبری بگذارند که جمیع خلایق او را
ببینند و بر منبر بنشیند علی بن ابی طالب ع طرف راست و ملکی و طرف چپ و ملکی آن ملکی که در جانب
راست ندا کند که ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب صاحب بهشت است داخل بهشت کند هر که را
بخواهد و آن ملکی که طرف چپ است ندا کند ای گروه خلایق این علی بن ابی طالب صاحب آتش است
داخل آتش کند هر که را بخواهد از ابن عباس روایت شده که در حدیث قدسی است که خدا فرموده
اگر علی نبود جنت نمیخلق نمیکردم پس علی مال بهشت است و میزان زیرا که هر کس خلق شود
چیزی از برای او پس آن چیز ملک او است و در علل از مفضل بن عمر روایت شده که گفت عرض کردم
خدمت حضرت صادق ع که برای چه امیرالمؤمنین ع قسمت کننده بهشت و دوزخ است فرمودند

بجهت

در بیان بودن علی قسیم الجنة والنار

جهة اینکه دوستی او ایمان است و دشمنی او کفر است و بهشت برای اهل ایمان خلق شده و دوزخ
برای اهل کفر پس علی قسیم الجنة والنار است از این جهة تا اینکه فرمودند حضرت که جمیع پیغمبران و
مرسلین و جمیع مؤمنین همه دوست علی بن ابی طالب بودند و تا اینکه دشمنان ایشان و مخالفین ایشان
بودند برای تمام دوستان او دشمن او و گویند که هیچ یک پس داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه علی را
دوست بدارد از اولین و آخرین و داخل جهنم نشود مگر کسی که او را دشمن بدارد از اولین و آخرین پس
علی است این هنگام قسیم الجنة والنار از حضرت صادق ع روایت شده که فرمودند نیست از پیغمبری
و آدمی و انسی و جنی و ملک مقربی در آسمانها و زمینها مگر اینکه ما حجتهای خدا هستیم بر ایشان و خدا
هیچ خلقی را خلق نفرموده مگر اینکه عرضه کرد بر او ولایت ما را و ما را حجت بر او کرد پس مؤمن شدند
بسبب ما و کافر شدند منکرین حق ما آسمانها و زمینها آنچه که در آنها است از حضرت باقر ع روایت شده که خدا
عز و جل نصب کرد علی را علم و نشانه میان خود و خلق خود هرکه او را شناخت مؤمن شد و هرکه منکر او
شد کافر شد و هرکه جاهل شد گمراه شد و هرکه با او چیزی قرار دهد مشرک شد و هرکه
آمد با ولایت او داخل بهشت شد در مجالس صدوق از ابن عباس روایت شده که گفت رسول خدا ص
فرمودند یا علی توئی صاحب حوض من و صاحب لوای من و وفا کننده بوعدهای من و حبیب قلب من
و وارث علم من و پیش تو است امانت میراث پیغمبران توئی امین خدا در زمین او و توئی حجت خدا بر خلق
او و توئی رکن ایمان و توئی چراغ تاریکی و توئی مناره هدایت توئی علم بلند شده برای اهل دنیا هرکه
ترا متابعت کرد نجات یافت و هرکه از تو تخلف کرد هلاک شد توئی راه روشن توئی راه راست توئی
قائد الغر المحجلین توئی یعسوب الدین توئی مولای کسیکه من مولای اویم و من مولای هر مؤمن و
مؤمنه هستم دوست ندارد ترا مگر کسیکه طاهر الولادة باشد و دشمن ندارد ترا مگر کسی که خبیث
الولادة باشد مرا باسمان بردند و در کار من مگر اینکه گفت یا محمد علی را از من سلام برسان و بشناسان
باو که او امام اولیای من و نور اهل طاعت من است هنیئا لک یا علی هذه الکرامة **فصل در اثبات**
امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و آنکه وصی بلا فصل بعد رسول الله ص

در بیان فرقهٔ ناجیه فرقهٔ امامیه اثنی عشریه

دلیل بر اینکه ناجی فرقهٔ محقهٔ شیعه است حدیثی است متواتر لفظا و معنا که فرمودند رسول خدا
بیاید بر امت من آنچه بر بنی اسرائیل آمد فرقه فرقه شدند امت یهود بر هفتاد و یک فرقه و جدا
شدند امت نصاری بر هفتاد و دو فرقه و زود باشد که امت من هم فرقه فرقه شوند بر هفتاد و
سه فرقه همه اینها در آتش اند الا یک فرقه از اینها و وارد شده در خبر متفق علیه و اینکه فرقهٔ ناجیه
کسانی هستند که متابعت وصی من علی را کرده اند چنانکه دو فرقهٔ ناجیه قوم موسی فرمودند
کسانی بودند که متابعت یوشع وصی موسی را نمودند و از قوم عیسی کسانی که متابعت شمعون
وصی عیسی را کردند و در خبر دیگر رسیده که این خبر هم متفق علیه است که فرمودند مثل
اهل بیت من چون مثل داستان کشتی نوح است هر که سوار شد در آن کشتی نجات یافت و هر که
تخلف ورزید هلاک شد فرمودند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به راس الیهود که شما بر چند فرقه
هستید آن شخص عهد بر گفت حضرت فرمودند دروغ گفتی پس از آن رو کردند بر مردم فرمودند
اگر از برای من راست کنند یعنی مسند حکومت بنشینم هر آینه حکم کنم میان اهل تورات به تورات ایشان
و میان اهل انجیل با انجیل ایشان و میان اهل قرآن به قرآن ایشان امت یهود متفرق شدند بر هفتاد
و یک فرقه هفتاد فرقه ایشان در آتش است و یک فرقه ایشان ناجی است و آن فرقه ایست که متابعت یوشع
وصی موسی را کردند و متفرق شدند امت نصاری بر هفتاد و دو یک فرقه ایشان در آتش است و
یک فرقه ایشان ناجی است و آن فرقه ایست که متابعت شمعون وصی عیسی را کردند و متفرق
شدند این امت بر هفتاد و سه فرقه هفتاد و دو فرقهٔ ایشان در آتش است و یک فرقهٔ ایشان ناجی
و آن فرقه ایست که متابعت وصی محمد را کرده اند و دست خود را به سینه خود زدند و فرمودند
سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه کل اینها به خود می بندند محبت و مودت مرا یک فرقهٔ ایشان
ناجی است و آن نمط اوسط است و دوازده فرقه دیگر در آتش است و مراد به نمط اوسط که
حضرت فرمودند اثنی عشریه هستند که نه غالی شدند نه [illegible] شدند نه واقفی نه کیسانی نه غیر اینها
و روایت کرده فخر المحققین از والد خود علامه که فرمودند که نصیر الدین طوسی فرموده فرقه

ناجیه

ناجیه بودن فرقهٔ امامیه است بنابر آنکه جمیع مذاهب ثبوت کرده‌اند بر اصول و فروع خود با فرقهٔ غیر از
امامیه و اشتراک در اصول معتبره در ایمان هر چند مختلف شده‌اند در چیزهائی که مسائل و
اثبات و نفی او نسبت با ایمان ندارد اما فرقه که طایفهٔ امامیه با همه مخالفند در اصول لهذا پس اگر فرقهٔ
ناجیه غیر از فرقهٔ اثنا عشریه باشد باید همه ناجی باشند در صورتیکه یک فرقه ناجی است پس دلالت
میکند بر اینکه فرقهٔ ناجیه فرقهٔ امامیه هستند لاغیر و معنی این کلام نیز دلالت میکند آن است
که جمیع فرق متفق‌اند بر اینکه دخول بهشت و نجات از آتش گفتن کلمهٔ توحید و اقرار بشهادتین لا
اله الا الله و محمد رسول الله است و هر کس کلمهٔ شهادتین را گفت داخل بهشت میشود و احدی با اینها مخالف
نشده در این اعتقاد جز امامیه که میگویند داخل بهشت نشود مگر کسی که قائل باشد بولایت اهل
بیت و بیزاری بجوید بسوی خدا از دشمنان ایشان در مجالس صدوق است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله بسلمان فرمودند یا سلمان وصی موسی از میان امتش که بود سلمان گوید گفتم یوشع
بن نون فرمودند یا سلمان چرا او را وصی نمود گفتم خدا و رسول او داناترند فرمودند وصیت
بسوی او نمود بجهت آنکه اعلم امت او بود بعد از او و اعلم امت من بعد از من علی بن ابی طالب است
بروایتی دیگر سلمان گوید بخدمت حضرت رسول آمدم رسیدم حضرت در غمرات موت بود گفتم یا
رسول الله آیا وصی قرار داده فرمودند یا سلمان آیا میدانی اوصیا کیستند گفتم خدا و رسول او دانا
ترند فرمودند که آدم شیث را وصی نمود و شیث افضل کسی بود که بعد از او ماند از اولاد او و نوح
وصیت بسام کرد و او افضل از کسانی بود که بعد از او ماندند موسی وصیت بیوشع کرد و او افضل
از کسی بود که بعد از او ماند و من وصیت کردم بعلی و او افضل از کسی است که بعد از من میماند
بروایت دیگر در کتاب اسرار امامت ذکر شده که سلمان پرسید از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
از وصی او حضرت تأملی فرمود ساکت ماندند پس از آن او را نزد خود طلبیدند فرمودند وصی موسی
که بود از میان امتش عرض کرد یوشع بن نون فرمودند یا سلمان آیا میدانی که چرا موسی وصیت
بیوشع کرد عرض کرد خدا و رسول او داناترند فرمودند وصیت باو کرد از جهت آنکه یوشع اعلم امت

در بیان سؤال کسان از رسول خدا از پیغمبری

او بود بعد از او و اعلم امت من بعد از من علی بن ابی طالب است و اجماع امت نیز بر این منعقد است که علی
بن ابی طالب ع بعد از پیغمبر اعلم امت است پس آن جناب وصی بالفضل است چنانچه بجز طریقه مسنه عقلیه
هر پیغمبری بوده چه تقدیم جاهل بر عالم عقلاً قبیح است خداوند به پیغمبر ما بیان ام کنتم شهداء اذ حضر
یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی الآیة پس جمیع انبیا هر وقت میرفتند بجای خود
می‌نشاندند مگر اولاد خود را یا بعضی اقارب خود را چنانچه شیث بجای آدم نشست و سام مقام
نوح قرار گرفت و اسمعیل و اسحق مقام ابراهیم و یوسف مقام یعقوب و یوشع بن نون مقام موسی
و ابن عم او بود و یحیی مقام عیسی و پسر خاله او بود و سلیمان مقام داود خداوند به پیغمبر ما فرمود ولا
تجد لسنتنا تحویلا یعنی بنا بر سنت من تغییر نباید داد پیغمبر ما بگو و ما کنت بدعا من الرسل
یعنی پیغمبر تازه نیستم برای من یعنی پیش از من پیغمبران بودند و وصی داشتند باز پیغمبر ما به خطاب
به پیغمبر خود اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده ظاهراً این گروه انبیا خدا انها را هدایت
کرده اقتدا بهدایت انها کن و انها اعلم امت خود را وصی کردند تو هم اعلم امت خود را وصی کن و
عقل نیز بر این معنی حاکم است که احتیاج امت بر نبی جهت آنست که تبلیغ احکام الهی از امور معاش
و معاد با ایشان نماید و این وظیفه کسیست که در عصر خود اعلم باشد یا نبی باشد که کتاب بنفع
و نفس را تفویض نکنند و وانگذارند بکسی که جاهل باشد به انها پس چگونه امر امامت و ریاست
عامه را تفویض و واگذار بجاهل میکنند در کافی از منصور حازم که گفت خدمت حضرت صادق
عرض کردم که خدا تعالی اجل و اکرم از این است که شناخته شود بسبب خلق بلکه خلق شناخته میشوند
بسبب خدا حضرت فرمودند راست گفتی راوی گوید گفتم هر که بداند که پروردگاری دارد سزاوار است
که بداند که از برای این پروردگار رضا و غضبی هست و دیگر اینکه شناخته نمیشود و معلوم
نمیشود رضا و غضب او مگر بوحی از جانب خدا یا رسولی پس هر که وحی نیامد سزاوار است که طلب
کند رسول پس هر گاه ملاقات کرد انها را دانست که انها حجتند و از برای انها است طاعت
واجبه بمردم گفتم آیا نمیدانید که رسول خدا ص حجت بود از جانب خدا بر خلق خدا گفتند چرا

در تعیین امام علیه السلام

گفتم زمانی که حضرت رسول صلعم از دنیا گذشتند حجت بر خلق بعد از او کیست گفتند قرآن من
نظر بقرآن کردم دیدم مخاصمه میکنند مرجی و قدری و زندیق که ایمان بقرآن ندارند تا بمردم غالب
بخصومت قرآن دانستم که قرآن حجت نیست مگر بقیمی که آنچه را گفت در قرآن حق باشد گفتم قیم قرآن کیست
گفتند ابن مسعود قرآن میدانست و عمر میدانست حذیفه میدانست گفتم همه قرآن را گفتند نه ومن ندیدم
احدی را اگر بگوید کسی همه قرآن را میدانست بغیر علی ع وهرگاه چیزی میان قوم میباشد این بگوید نمیدانم آن بگوید
میدانم ودیگری بگوید من میدانم من شهادت میدهم که علی ع قیم قرآن است وطاعت او واجب است
واوست حجت بر خلق بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وهرچه گفت در قرآن حق است امام ع
فرمود رحمک الله ودیگر آنکه در هیچ عصر تعیین امام با امت نبوده مانند نبی که از جانب خدا بوده
نه از جانب نبی یکان تو از جانب خدا در عصری اشاره به پیغمبر زمان می شده که فلان را که اعلم امت است
وصی خود کن چنانکه شنیدی واگر امر امامت مفوض بامت باشد باید ممکن باشد تفویض مامورات
شارع بامت واین امت که تفویض امر با او است یا جمیع امت است یا بعض امت که محال است چون اتفاق
جمع ممکن نیست وبعض امت هم یا معین است یا غیر معین اما معین که یافت نمیشود یا باید اهل بلد
باشند یا طایفه معتبر از بلدی باشند یا از ناحیه دیگر وهر جمیع اینها فساد لازم اید اگر چنین تفویض
باشد واگر غیر معین باشد لازم اید تعطیل حدود شرعیه وجمعه وجماعات وجهاد وغیر اینها و
اگر چنین اختیار کل امت نباشد هر اینه ممکن است وقوع تشاجر در میان علما در تعیین کسی
که صلاحیت امامت داشته باشد یا اختیار نمایند علمای هر بلدی یا هر محله نصب یکی را از برای امامت
وراهی ندارد که رعیت امام را نصب کنند چون امام منبع فتنه است چنانکه می بینی فتنه واقع بنصب شیخین
بحدیکه مذاهب بسیار پیدا شدند دیگر آنکه ممکن است شیطان بشکل آدمی شود بجهه ترویج امر خود
بمکر وحیله عمر ومردم را اغوا کنند چون معویه یزید علیهما اللعنة که امر جاهلیت را تازه کردند چون شرب
خمر وقمار وغیر اینها واختیار امامت برای امت از اصل باطل است زیرا که سعد وقاص با علی بیعت
نکرد ونه با معویه بیعت کرد با آنکه از عشره مبشره بود وهم چنین اسامه بن زید وحسان بن ثابت و

در باطل بودن بیعت امام با امت

و محمد بن سلمه و عبد الله بن عمر و جماعتی از اجلهٔ صحابه بودند که با آنها سعد بن عباده که با احدی از خلفا
بیعت نکرد خالد بن ولید او را کشت بشام و جمهور صحابه بعد از علی ع با معویه بیعت کردند هم چنین قومی
با علی قومی با معویه و بعد از علی قومی با حسن بن علی ع و قومی با معویه و قومی با یزید و قومی با حسین بن
علی و هم چنین سلطان کرد با ملوک بنی امیه و مردم گمراه شدند اگر بگوئی که مردم بیعت بنی امیه کردند
از ترس شمشیر بود میگوئیم که در صدر اول هم چنین بود که فاطمه را تازیانه زدند با علو شأن آن بضعه
احمدی و بلندی مکان او که ذراع مبارکش سیاه شد و از ایشان ضرب دست او داغ کرد و علی را گرفته
از روی قهر با ریسمان دستها بستند بردند پیش خلیفه اول بطریقی با اهانت که نسبت بخود و وجه او بلکه
به پیغمبر هم کدام قهر از این بدتر کدام غلظت از این اغلظ اگر بیعت با اختیار باشد چرا مردم عثمان را اخما
کردند و او را کشتند غیر از امت او و اکثر کشتن از جملهٔ ایشان طلحه و زبیر و سعد وقاص بودند که از عشرهٔ
مبشره بودند محمد بن ابی بکر که خال المؤمنین بود عمار یاسر که مؤمن بود و بشهادت پیغمبر و امت با
علی بیعت کردند پس از آن اجماع کردند رد کردن علی هزار ماه و بهمین سبب که در دنیا بنی معویه
بود مشهور است شد معویه بر لعن علیه السلام کرد قوم او را سنی گفتند که این بدعت را اسمش سنت
گذاردند که از همه بدعتها بدتر بود چون عمر عبد العزیز این بدعت را از میان خلق بر داشت و بدگوئی
علی را موقوف کرد سنیان گفتند سنت بر طرف شد سنت تغییر کرد و تفصیل موقوف شدن
سب علی در زمان عمر عبد العزیز مجملا بیان نمودیم و از جمله کسانی که فتوی بقتل عثمان داد عایشه
بود که همیشه میگفت اقتلوا نعثلا یعنی بکشید این نعثل را چون در مدینه شخص یهودی بود اسمش
نعثل بود و این خلیفهٔ سیم شباهت بصورت و معنوی با او داشت عایشه او را نعثل میخواند می گفت
بکشید نعثل را خدا بکشد نعثل را و بعضی گویند که نعثل اسم نری است که پر مو باشد و عثمان هم پر
مو بود از این جهت او را نعثل میگفت سبب عداوت عایشه با او این بود که ابا بکر برای عایشه و حفصه
وظیفه گذاشته بود تسلی هزار تومان با آنها میداد و از برای همه نصف آن بکر بیا چند تومان
کرد مثل آنها تقسیم میشد در زمان عثمان که او خلیفه شد بعایشه گفت مثل سایر زنان پیغمبر

در بطلان اجماع

اوردن من یاد فمیکنم پدر شحق فاطمه را غضب کرده من هم وظیفه بود را قطع سنکم اخر وظیفه عاید
بر ایشان بشر ما او بد شده هو بقتل او دادو طلحه و زبیر از عقب بیمود دو کشتن او واکر امامت
وخلافت باجماع امت باختیار امت باشد و بیعت کردن امت با خلیفه حق ابو بکر و صیت کردن بعمر
چرا عمر شوری کرد واکر خلافت ابو بکر بنص باشد چرا سر منبر کفت واکنا بید مرا زیرا که این نقض عهد
خدا و رسول است کسیکه خود را از جانب خدا و رسول منصوب باشد خود را از خلافت خلع کند
و مردم را حیران کند بلکه انکه جمیع عبادات از جمله دین است و هم چنین است امامت پس همچنانکه
جایز نیست فراکرفتن چیزی از عبادات و غیر آن از احکام شرعیه الا از خدا و رسول همچنین است امامت
و در کتاب سنی امامت ذکر شده و کل امت متفقند که عمر کفت بیعت ابی بکر فلته و ناکهانی شد
خدا مسلمانان را از شر این بیعت نکاه دارد هر کس بمثل این بیعت برکشت او را بکشید و معنی فلته و ناکهانی
انست که از جانب خدا و رسول نباشد بلکه مردم اتفاق کنند و او را خلیفه کنند همچنانکه در سقیفه
جمعیت شدند و ناکهانی او را خلیفه کردند پس معلوم شد که تعیین امام با رعیت نیست بلکه بتعیین
از جانب خدا باید باشد پس هر کاه باطل شد امامت کسیکه رعیت او را تعیین کردند و خلیفه نمودند
ثابت شد امامت علی ع خداوند میفرماید و اذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس
اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و مراد بکلمات بنا خانه کعبه و مناسک متعلقه باو
و ذبح اسمعیل و بنا بر بعضی احادیث کلمات اسامی مبارکه خمسه نجبا علیهم السلام است حضرت ابرهیم از روی
شوق کفت و من ذریتی خدایا امامت را در ذریه من قرار بده در خطاب شد عهد یعنی امامت
بظالمین نمیرسد ابرهیم عرض کرد رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی از جهة طمع در طاعت پس امامت
از ذریه ابرهیم شد و علی ع از ذریه ابرهیم است و بیا دارنده نماز است و غیر از علی تارک الصلوة بود
بعد از او و پیش از او دلیل بر انمطلب و ابنی است که فقیه ابن مغازلی شافعی از ابن مسعود روایت
کرده که کفت فرمودند رسول خدا صلی الله علیه و اله منم دعوة ابرهیم پدرم کو بلی عرض کردیم چکونه
شما دعوة ابرهیم خوانده شدید بیان شد فرمودند که خداوند عز و جل وحی فرستاد بابرهیم که

در بیان امر لا ینال عهدی الظالمین

میخواهم امام نمایم ابرهیم را از نسل فرزندان عرض کرد و از ذریتی من امام قرار ده و حق سبحانه تعالی
من نیز عهدی قرار دادند هم عطا نکنم مگر آنکه وفا کنم عرض کرد یا رب این عهد چیست که وفا نمیکنی خطاب
رسید که البته عطا نکنم بظالم از ذریه تو عهد را ابرهیم عرض کرد و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام
هذا با من او پسران را نگاه دار از آنکه عبادت بت کنیم رب انهن اضللن کثیرا من الناس هذا با این صنما
بتهای مردم را گمراه کردند پس ازان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند پس دعوه منتهی شد
بسوی من و بسوی علی که احدی از ما هرگز بت پرستی نکردیم خداوند مرا پیغمبر نمود و علی را وصی کرد پس
باید این سند که الی میشود که امام باید معصوم باشد از فعل قبیح و ظالم مرتکب میشود فعل قبیح را و خدا
فرمود که عهد امامت بظالم نمیرسد چه بخود ظلم کند مثل بت پرستی یا بغیر ظلم کند مثل اینکه
مردم را بعبادت بت دعوت کنند یا ظلم دیگر بکنند اما اجماع که ادعا میکنند که اجماع امت شد
در خلافت ابی بکر این اجماع فسادش ظاهر است برای آنکه علی ع و رضا نبودن او اظهر من الشمس است
صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داود روایت کرده است
از مالک بن اوس که علی ع و عباس نزد عمر آمدند و طلب میراث رسول خدا صلی الله علیه وآله نمودند
عمر گفت که چون حضرت رسول ص از دنیا رفت ابوبکر گفت که رسول خدا ص فرمود که ما گروه انبیا
میراث نمیگذاریم آنچه از ما میماند صدقه است و شما ابوبکر را دروغگو و گناهکار و حیله گر و خیانت کننده
دانستید و خدا میداند که او راستگو و نیکوکار و تابع حق بود و چون ابوبکر مرد من گفتم
که ولی رسول خدا و ولی ابوبکر منم شما مرا دروغگو و گناهکار و حیله گر و خاین دانستید و خدا میداند
که من راستگو و نیکوکار و تابع حقم اولا اینکه کلام عمر که گفت ابوبکر نیکوکار و تابع حق است اگر
راست باشد که ابوبکر تابع حق است لازم میآید نعوذ بالله تکذیب پیغمبر چون پیغمبر ص فرمود
علی با حق است و حق با علی است باتفاق علما و جماعت و تکذیب رسول کفر است و اگر فرمایش رسول
راست باشد کلام عمر دروغ است که گفت ابوبکر تابع حق است ثانیا اینکه این حدیث دلیل است بر اینکه
علما اهل سنت قبول دارند پس عمر گفت علی و عباس مرا شما ابوبکر را و مرا دروغگو و خیانت کار

در بیان مکالمهٔ عمر با علی و عباس

می‌باید اگر دروغ گو باشد که امام ایشان خود اعتراف کرده که شما نسبت دروغ با بوبکر و عمر میدهید
و این اعتراف را منکر هم نیست بلکه حاضران هم منکر نیستند که عمر چنین گفت بعلی و عباس و اگر راست باشد
که عمر چنین گفت لازم آید که راضی نبودن علی و عباس باین خلافت چون امام اهل سنت اعتراف کرد که شما نسبت دروغ
با بوبکر و عمر میدهید پس این چه اجماع است که علی و عباس راضی نبودند و بیعت ننمودند تا آنکه اول باید
علی راضی باشد چون از اهل بیت و از اعلم صحابه و افضل ایشان است بالاتفاق و عباس هم که عم رسول
خدا صلعم بود پس معلوم شد که راضی به بیعت ایشان نبودند و راضی بخلافت ایشان نبودند اجماع باید
اجماع اهل حل و عقد باشد و علی افضل و اعلم اهل حل و عقد بود صاحب جامع الاصول روایت
کرده از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت فاطمه دختر رسول خدا صلعم و عباس آمدند نزد ابوبکر
و طلب میراث خود از ترکه رسول خدا میکردند طلب فدک مینمودند و حصه خود را از خیبر مطالبه
میفرمودند ابوبکر گفت من از رسول خدا صلعم شنیده‌ام که گفت از میراث ما انبیا چیزی نمیگذاریم صدقه
است و آل محمد صلعم از این مال میخورند کار دیگر پیغمبر کرده است من خلاف آن نمیکنم پس چون حاصل
صدقه مدینه آمد عمر آن را بعلی و عباس داد و علی از او متصرف شد و حاصل فدک و خیبر را عمر ضبط کرد و
با ایشان نداد و گفتند دیگر در روایت بکر وارد شده است که فاطمه آزرده شد و هجرت کرد از ابوبکر
و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت و حضرت امیر او را در شب دفن کرد و ابوبکر را برای نماز او خبر نکرد
عایشه گفت که علی را در میان مردم داشت تا فاطمه حیات داشت چون فاطمه رحلت کرد روی مردم
گردید از او و دعا بر او و انکار کردند و فاطمه بعد از حضرت رسول شش ماه زنده بود نزهری را ندای
پرسید که علی شش ماه با بوبکر بیعت نکرد گفت والله نه او و نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه با بو
بکر بیعت نکردند تا علی بیعت کرد چون علی دید که روی مردم از او گردید به بعضی و رفت میل کرد بصلح
با بوبکر پس پیغام کرد ابوبکر را که بیا بسوی ما و کسی را با خود میاور از برای آنکه عمر را با خود بیاورد درشتی
شدت عمر را میدانست پس عمر با بوبکر گفت تنها نزد علی مرو ابوبکر گفت بخدا قسم که تنها نزد ایشان
میروم تا من چه میتوانند کرد پس ابوبکر آمد بخانه علی و جمیع بنی هاشم در آنجا جمع بودند پس حضرت

در بیان احوال خلیفه اول

ابو بکر برخاست و خطبه خواند و فضایل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد تا آنکه ابو بکر گفت
اما بعد مهتر ساکت شد ابوبکر برخاست و خطبه خواند و عذر خود را در باب بیعت ذکر کرد و بعد
از نماز ظهر علی بیعت کرد پس تا شش ماه بنابر آنچه در این حدیث مذکور شده اجماعی بر خلافت
ابی بکر نه طوعاً نه کرهاً منعقد نشده است و تصرف ایشان در امامت و فروج و دماء و اموال
مسلمانان صورتی بی اشتباه است و کسیکه رجوع بشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید نماید در مواضع بسیار از آنکه
آن حضرت شکایت بسیار در این امر از ایشان داشته است بخصوص در خطبه شقشقیه و احمد بن اعثم کوفی
که از معتبرین مورخین و محدثین اهل سنت است در تاریخ خود نقل کرده که معویه بعلی (ع) نوشت
نامه که مضمونش اینست اما بعد حسد برده و خواسته خروج در دست ابوبکر و در سایر مردم زیرا
که امور این امت بر نگشتند با تو بعد از رسول خدا (ص) مگر آنکه حسد بردی و تعدی کردی بر او و ما
دانستیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان ناهموار تو و آههای بلند تو و امتناع کردن تو از
بیعت خلفا و ترا میکشیدند بسوی بیعت مانند شتری که مهارش را بکشند تا آنکه بیعت کردی
از روی کراهت و ابن ابی الحدید از کلبی روایت کرده است که چون علی خواست بجانب بصره رود
خطبه خواند بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستیکه چون حق تعالی پیغمبر خود را بعالم بقا برد
قریش امر خلافت را از ما گرفتند و منصرف شدند از ما و منع کردند از حقی که ما سزاوارتر بودیم از
آن همه مردم پس دانستم که صبر کردن بر این ظلم بهتر است از اینکه کلمه مسلمانان پراکنده کنیم و خونهای
مسلمانان را بریزیم و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت اضطراب بود و هنوز قرار نگرفته
و باندک ضعفی فاسد میشد ابن ابی الحدید گفته که از سخنان مشهور معویه است که بعلی نوشت که
دیروز بود که زنت را بر درازگوش سوار کردی و دستهای دو پسرت حسن و حسین را گرفتی در
روزی که با ابوبکر بیعت کردند و نگذاشتی احدی از اهل بدر و اهل سوابق را مگر آنکه با زن و
دو پسرت بخانه ایشان رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای خود فقال یا اصحاب رسول
خدا (ص) و اجابت تو را نکردند از ایشان مگر چهار نفر یا پنج نفر و اگر حق تو بود اجابت تو را می

کردند

[illegible]

کردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمی‌کنم که تا پیغمبر کفن و دفن که میخواست نزد ان جا
بیدار کرد اگر چهل نفر یا فتم که صاحب عزم بودند قتال میکردیم با ابو بکر یا ابن ابی الحدید گفته اما
امتناع علی از بیعت ابو بکر تا انکار او دا بیعت او و دیگر بر نحوی که مذکور شد محدثان و راویان سیر و تواریخ
روایت کرده‌اند همه نقاشند و ما هم بودیم و باز گفته که صحیح نزد من این است که فاطمه از دنیا رفت
غضبناک بود بر ابو بکر و عمر و وصیت کرد که ایشان بر او نماز نکنند و این امر از [illegible] انجمله که [illegible]
صغیره بوده است و امر [illegible] است و باز گفته که من نزد ابو جعفر نقیب [illegible] سنادی خود میخواندم این حدیث
را که هبار بن اسود نیزه حواله هودج زینب دختر رسول خدا نمود و او ترسید و فرزندی از شکمش سقط
شد و باین سبب رسول خدا در روز فتح مکه خون او را هدر کرد چون من این حدیث را خواندم نقیب
گفت هر گاه رسول خدا خون هبار را مباح کرد از برای ترسانیدن او زینب [illegible] سقط او ظاهر
است که اگر رسول خدا زنده می‌بود مباح می‌نمود خون کسی را که فاطمه را ترسانیده فرزندش را هلاک کرد
و باز ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه روایت کرده از محمد بن جریر [illegible] که معتمدترین موثقان ایشان
ایشانست و از زیاد که عمر با [illegible] جمعی و سلمة بن اسلم با جماعتی بدر خانه علی رفت و گفت بیرون
آئید و الا خانه را بر شما میسوزانیم و ابن جریر از زید بن اسلم روایت کرده است که من از آنها بودم که با عمر
هیزم برداشتیم و بدر خانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت ابو بکر و عمر بفاطمه
گفت که بیرون آر هر که در این خانه هست و الا میسوزانم خانه را با هر که در این خانه هست و در آن
وقت علی و فاطمه و حسن و حسین و جمعی از صحابه در آن خانه بودند فاطمه گفت خانه را بر من و فرزندان من
میسوزانی عمر گفت بلی والله میسوزانم و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده که بیعت نکرد علی مگر بعد
از شش ماه و جرات بهم نرسانیدند بعد از وفات فاطمه و ایضا ابراهیم روایت کرده است که قبیله
اسلم ابا کردند از بیعت ابو بکر و گفتند تا بریده بیعت نکند ما بیعت نمی‌کنیم زیرا که حضرت رسول
خدا [illegible] بریده گفته است که علی ولی شما است بعد از من و روایت شده که ابا بکر نوشت بجهة اسامة بن زید
نوشته و اسامه کسی بود که رسول خدا در مرض موت او را سرکرده و امیر کرده بود بر قومی که بروند بجنگ

دربیان کاغذ ابوبکر بسوی اسامه

ایشان را داخل در قوم بودند که تخلف کرده نرفتند بجهت پیغامی که عایشه بایشان داد که پیغمبر در کار
رفتن است اگر شما بروید کار از دست شما بیرون است و علی امیر و خلیفه می شود و حضرت رسول چون
که پیغمبر از جیش اسامه تخلف میکنند بعد از آنکه در دفعه بر گشتند حضرت پرسید چرا نرفتید عذر
بدتر از گناه آوردند حضرت فرمودند بروید خدا لعنت کند کسی را که از جیش اسامه تخلف کند
اسامه رفت و ایشان در مدینه ماندند تا شد آنچه شد اسامه با ابوبکر عهد نبست مدتی بعد از شنیدن خبر فوت
سید المرسلین ع و خلافت ابوبکر مضمون نوشت ابوبکر که بعد از بیعت کرفتن از مردم نوشت باسامه این
بود بسم الله الرحمن الرحیم نوشته است از ابی بکر که عهد دارم خلیفه رسول الله ص بسوی اسامه بن زید
اما بعد باید دانست که مسلمانان مرا خلیفه کردند و راضی شدند بخلافت من تو هرگاه نوشته مرا
خواندی بسوی من بیا یعنی من تو را عزل کردم از امارتی که رسول خدا تو را امیر کرده بود تا اینکه اسامه
امیر ابوبکر بود با جمعی دیگر که منصوب کرده بود رسول خدا او را امارت اسامه در جواب نوشت بسم الله الرحمن
الرحیم نوشته است از اسامه بن زید که پیغمبر او را امیر کرد بسوی آنکه کرده ابن ابی قحافه اما بعد کتابی
از تو بمن رسید که اول و آخرش تناقض داشت اول نوشته که من خلیفه رسول خدا هستم باز در آخر
او نوشته که مسلمین راضی شدند بخلافت من و مرا خلیفه کردند اگر مسلمانان تو را خلیفه کرده اند
من هم یکی از مسلمانان هستم من که تو را خلیفه نکردم و راضی هم نیستم بخلافت تو پس هرگاه نوشته
من بتو رسید و کن براهی که پیغمبر تو را مامور کرده با من یعنی تو امیر من نیستی تو از جمله عسکر من هستی
بیا بر سر عمومیت چون نوشته اسامه با ابوبکر رسید مطلع شد از مضمونش عمر گفت تا بیا اصل کار
را درست کردن تا اینها خود بدست شود ابوبکر گفت چه باید کرد عمر گفت تا بد دست بیعت از علی
گرفت تا علی بیعت نکند این امر تمام نمیشود علی که بیعت کرد کار اسامه نقلی ندارد این بود که ان نقل
رفتن بدر خانه علی واقع شد که خانه را سوزاندند علی را بردند بمسجد سر برهنه و از بین فاطمه کردند
و محسن را اسقاط کردند عباس هم منکر خلافت شد با سفیان بن حرب و زبیر بن عوام که زبیر داماد
ریخته بخانه علی که رفتند و شمشیرش را شکستند تا رضا دادند بر داشتند و بزرگان در دوره

بیعت

در بیان منکر بیعت

بیعت نکردند مثل سلمان فارسی و ابوذر و حذیفه و خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین و ابو الهیثم بن
التیهان و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و سعد عباده انصاری و حباب بن ارت و بریده اسلمی و خالد بن
سعید بن العاص و ابو ایوب خالد بن زید انصاری و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و قیس بن سعد بن
عباده خزرجی و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و عبد الله بن عباس و فضل بن عباس و در روز سقیفه
خضر پیغمبر خدمت علی آمد سید ابلیس را دید بر سر راه رقص میکند و میکوبید و روز بیعت مثل روز
آدم این است که خدا می فرماید و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین که ابلیس
قسم خورد که همه را اغوا کند فبعزتک لاغوینهم اجمعین از جمله غرایب آنکه اکثر متأخرین عامه چون علا
سعد در مقاصد و صاحب مواقف و سید شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک باین اجماع
شدن فضیحت است دست از اجماع برداشته اند و گفته اند هرگاه امامت ثابت شد حصول امامت
بر بیعت و اختیار است پس محتاج نیست با اجماع جمیع اهل حل و عقد زیرا که دلیلی بر آن قائم نشده
نه از عقل و از نقل بلکه بیعت یکی و دو تا از اهل حل و عقد کافیست در ثبوت امامت و جواز منا
امام بر اهل اسلام زیرا که ما میدانیم که صحابه با صلابتی که در دین داشتند اکتفا کردند به همین مثل
عقد عمر از برای ابی بکر و عقد عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در عقدش اجماع هر که
در مدینه باشد چه جای اجماع امت از شهرها و کسی بر ایشان انکار نکردند و بر این امر اتفاق کردند
جمیع اهل اعصار بعد از آن تا این زمان و فخر رازی در نهایة العقول گفته اجماع منعقد نشد بر خلافت
ابی بکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او در زمان خلافت عمر که سعد عباده مرد اجماع منعقد
شد تامل نما در این کلام اگر اجماع بر بیعت ابو بکر نبود پس بچه حجت او را خلیفه میدانند و هرگاه بیعت
یک شخص در امامت کافی باشد چرا قبیله سعد خزرج با ابو بکر معارضه می نمودند و چرا ابو بکر و عمر با
علی و جمیع بنی هاشم معارضه میکردند و حال آنکه اجماع اهل بیت حجت است بجهت حدیث متواتر
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی و مثل حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح و از این قوم
لازم می آید که هرگاه یک نفر با کسی بیعت کند هر چند ما بین اهل فضل و صلاح و علم در هر طرفی یکی

باشند به سبب آن بکفر اما مثالب باشد ما بینها هم که مخالفتهما بیند مرید باشند و حال
اینکه اگر بکفر شهادت دهد کرده همی زنان عمر طلب اراده شهادت شهادت ترا قبول نمی نماید و اما در محقق
اما مثالب که عمده دین است به سبب بکفر اکتفا می نماید این سبب بد و لیلد را خلیفه و احتیاط
خلق میدانند که مصابیح ایشان شبیه فرزند رسول خدا و حرم خدا و حرم رسول خدا صلی الله علیه
و آله از آن مشهورتر است که محتاج بذکر باشد و در جمیع صحاح از مصنفین شهادت و ابت کرده ست
که رسول خدا فرمود که فاطمه پاره تن منست هر که او را رنجیده کند مرا رنجیده میکند و هر که او را
آزار میکند مرا آزار میکند و هر که او را بر غضب آورد مرا بر غضب میآورد و اخبار بر سبیل تواتر وارد
است و بعضی از علماء محدثین لا ینکر شک که پیغمبر فرمودند که علی از منست و من از علی ایذای
علی ایذای منست و خداوند فرموده هر که اذیت کند خدا و رسول را انها کافر بند در کتب امامیه مذکور
است که ابوبکر و عمر خالد بن ولید را امر کردند بقتل علی بن ابی طالب و گفتند که پهلوی علی بایست
چون من سلام نماز دادم بر خیز و گردنش را بزن چون ابوبکر در تشهد نشست از آن اراده پشیمان
شد و از فتنه و شجاعت و سطوت آنحضرت ترسید و تشهد را مکرر میخواند و از ترس سلام
نمیگفت تا آنکه مردم گمان کردند که در نماز سهو کرده است پس ملتفت شد بجانب خالد گفت یا خالد
مکن آنچه من ترا بان امر کردم بروایتی سه مرتبه این سخن گفت و بعد از آن سلام نماز گفت ابن
ابی الحدید نقل کرده است که از استاد خود ابوجعفر نقیب پرسیدم که آیا حقیقت قصه خالد و امر
ابی بکر و عمر او را بقتل علی ابوجعفر گفت که همین سادات علوی این را روایت کرده اند و بتحقیق
کرده اند که مردی امد نزد زفر بن هذیل شاگرد ابوحنیفه و سوال کرد از قول ابوحنیفه که میگوید
جایز است بیرون امدن از نماز بغیر سلام مانند سخن گفتن و غیر آن چون فعل کثیر و حدث زفر گفت
بلی جایز است چنانچه ابوبکر در تشهد گفت انچه گفت مرد گفت چه بود انچه ابوبکر گفت زفر گفت
بر تو نیست که این سوال را بکنی مکرر پرسید زفر گفت بیرون کنید این مرد را که او از اصحاب ابو الخطاب
است فضل بن شاذان در کتاب ایضاح نقل کرده و گفته که این قصه را از سفیان و ابن جنی و وکیع

پرسیدند که چه میگویند در اینکه ابوبکر که هم گفتند بیعت بود اما تمام نکرد و جمعی بیکر از اهل بیت
گفتند وقتو نمیدادند و اگر از برای اصلاح امت که متفرق نشوند مردم را بکشند چون علی مردم را
از بیعت ابوبکر منع میکرد او هم امر بقتل او نمود و ابن ابی الحدید از جاحظ روایت نموده است که چون
عمر شنید که عمار میگوید اگر عمر بمیرد من با علی بیعت میکنم عمر بر منبر رفت گفت بیعت ابی بکر فلته
بود خدا مسلمانان را از شر این بیعت نگاه داشت پس هر که بر گردد بمثل این بیعت او را بکشید اگر
عمر این کلام را راست گفته پس ابوبکر این قدر را از اهلیت خلافت دور است که متضمن شر مسلمانیست
تا حدیکه موجب قتل است و اگر او دروغ گفته پس او قابل خلافت نیست و حال اینکه خلافت عمر
مبتنی بر خلافت ابی بکر است هرگاه خلافت ابوبکر باطل شد از عمر نیز باطل است بکرانکه
روایت میکنند که پیغمبر فرموده ما گروه انبیا میراث نمیگذاریم و وصیت با امت هم نمیکنیم و لا
تکذیب پیغمبر است زیرا که پیغمبر اقتدا به پیغمبران گذشته کرد نظر بخطاب اولئک الذین هدیهم الله
فبهدیهم اقتده و از جمله انبیا پیغمبری وصی بود تا آنکه پیغمبر وصیت نکرده چرا خلیفه پیغمبر بن عمر نفا
وصیت کرد بعمر و عمر شوری کرد که آن هم وصیت بود بعثمان پس اگر وصایت حق بود که پیغمبر اولی
بحق است و اگر باطل بود چرا مخالفت پیغمبر کردند نعوذ بالله من هذه الغوایه و الضلالة

فصل فی رسالة ابن جمهور فی نقض ما مرقالنا الثالثه فی طی مباحثه مع الفاضل المرحوم المغفور
شیخ محمد بن علی بن ابراهیم بن جمهور الاحسائی قدس سره میگوید که در مشهد مقدس رضوی علیه الاف
التحیة و الثنا درخانه سید نقیب سید محسن جمعی از سادات و طلبه ضیافت نموده و ملائی هروی
نیز حاضر بود در اثنا متوجه ما شده و پرسید نام من پرسید گفتم نام محمد است بعد از آن
پرسید که مولد تو از کدام ولایت است گفتم بلاد بحرین پرسید که از علمای آنجا مشهوریست و اهل علم در بحرین بجا
مشهورند گفت که مذهب و طریقت ایشان در اصول چیست یا فروع گفتم از هر دو گفتم مذهب
در اصول هر چه نسبت که مراد ما لا شک در آن هست در فروع نقلی است که منسوب است با اهل بیت
علیهم السلام گفت چنان میبینم که مذهب اما شیعه اثنی عشری گفتم اما شیعه میگویند که علی بن ابی

طالب بعد از آنحضرت رسول امام است بلافاصله گفتم بلی چنین است و من باین قائلم گفت دلیل بگو برای
دعوی خود مرا احتیاج نیست باقامهٔ دلیل بر این مدعا گفت چرا گفتم بسبب آنکه تو امامت علی بن ابیطالب
را یکباره منکر نیستی بلکه من و تو متفقیم بر اینکه او امام است بعد از آنحضرت رسول صلعم و این قدر
هست که من نفی واسطه میکنم پس من در این مسئله نافی باشم و تو مثبت وسائط بر این بر تو است که اقامهٔ
دلیل کنی مگر آنکه امامت علی بن ابی طالب را بالمره منکر باشی و خرق اجماع نمائی که در آن هنگام اقامهٔ
دلیل بر من واجب میشود گفت پناه میبرم از انکار امامت او ولکن میگویم که او رابع سه کس است
که پیش از او خلافت کرده‌اند گفتم پس تو را دلیل باید بر دعوی زیرا که من نافی بودم در اثبات این وسائط
موافق نیستم و حاضران حسن تقریر مرا پسندیدند و گفتند جواب شیخ عرب است که میگوید
تو مدعی او منکر و مدعی در اثبات دعوی خود محتاج بگواه است پس چون الزام او براقامهٔ
دلیل نمودم گفت دلائل بر این دعوی من بسیار است گفتم بگو دلیل را این کافی نیست که اجماع
واقع شده بر امامت ابی بکر بعد از آنحضرت پیغمبر صلعم بلافاصله و اجماع در شرع حجت است گفتم
اگر مراد تو از این اجماع اجماعی است که از کثرت قائلین بامامت ابوبکر در آن وقت حاصل شده
این چنین اجماع حجت نیست زیرا که مخالفان امامت ابوبکر نیز در آن وقت موجود بودند اگرچه
نظر بکثرت موافقان او قلیل می‌بودند و حجت نیست بدلیل قول خدای تعالی و قلیل من عبادی
الشکور بلکه کثرت در بسیاری از امور مذموم است چنانچه خدای تعالی فرموده لا خیر فی کثیر من
نجویهم و کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله مع الصابرین و اگر مراد از آن اجماع این است
که از اتفاق اهل حل و عقد در روز وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاصل شده تا
مرا در ابطال آن دو طریق است یک طریق که اسلاف ما در مذهب من نیز پیوسته و اگرچه الزام
تو بآن نتوانم کرد و آن این است که اجماع نزد من حجت نمی‌باشد الا بدخول معصوم در آن و هر
اجماعی که خالی از آن باشد بمذهب ما حجت نیست زیرا که جایز است خطا بر هر یک از آحاد پس این
اجماع بطریق اولی نادرست باشد دوم ابطال آن بطریقی که در نزد شما نیز مسلم و آن این است

که اجماع

کہ اجماع چنانچه گذشت اتفاق اهل حل و عقد است از امت محمد ﷺ بر امری از امور و این بمعنی
نشد در امامت ابی بکر در روز سقیفه بلکه فضلای صحابه و بزرگان و علما و اشراف و سادات
بنی هاشم بودند در سقیفه بنی ساعده حاضر نشدند و بالجمله اتفاق است که علی و عباس و پسرش
عبد الله و زبیر و مقداد و عمار و ابوذر و سلمان و جماعتی از بنی هاشم و غیر ایشان از صحابه
بمصیبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بتجهیز او اشتغال داشتند و چون انصار اشتغال
حضرت را بلوازم مصیبت حضرت رسول صلعم و عدم التفات او را بخلافت دیدند در سقیفه بنی ساعده
مجتمع شدند بجهت نظم امور خود و نظر در تعیین امیر انداختند چون ابوبکر و عمر و ابوعبیده
جراح و جمعی از طلقا که با ایشان بودند خبر اجتماع انصار را شنیدند بجانب سقیفه دویدند
و با ایشان شیوه مجادله و مخاصمه ورزیدند تا آنکه انصار زبان بمصالحه منا امیر و منکم امیر
گشودند ابوبکر و اصحابش بآن راضی نشدند و این خود را که الائمة من قریش بر ایشان حجت نمودند
و مع هذا بشیر بن سعد را که یکی از رؤسای انصار بود و بمرض حسد سعد بن عباده که قرینه احتیاب
امامت انصار به اسم او افتاده بود فریب داده با خود یار ساختند لاجرم عمر و ابوعبیده با تنها
بشیر بن سعد مبادرة به بیعت ابی بکر نموده دست او زدند و گفتند السلام علیک یا خلیفه
رسول الله و از اینجا معلوم میشود که بیعت ابوبکر در روز سقیفه و فریب و قهر بوده و از این
جهة عمر گفت بیعة ابی بکر فلتة بود خدا مسلمانان را از شر او نگاه داشت پس هر کس بکند مثل این
بیعت او را بکشید و هرگاه فضلای صحابه و بزرگان و ذوی الاقتدار از مهاجر و انصار در آن
جا حاضر نبودند و بیعت با ابی بکر ننمودند چگونه اجماعی که مدعای شما است بهم میرسد فاضل
هروی چون این مقدمه را شنید گفت اینکه ذکر نمودی مسلم است اما جماعتی که ذکر نمودی در
روز سقیفه حاضر نبودند بعد از آن با دیگران در بیعت ابوبکر موافقت نمودند بجهة آنکه واضح
شد نهایت الامر اتفاق ایشان بیکدفعه واقع نشده باشد و این در اجماع شرط نیست گفتم حصول
موافقت و رضای ایشان بعد از آنها چنانکه بود کار از پرده حجت نمیشود زیرا که احتمال اکراه

واجماع

در بطلان اجماع سنیها

واجبات و تغییر دادن آن است بنا بر آنکه چون اشراف علما و زهاد دیدند که متصدیان خلافت
عوام کالانعام را که از روی علم و بصیرت بهره ندارند مایل میکنند و از دنبال هر ناعقی میدوند فریب
داده بخود یار ساختند و بزرگان ایشان را استمالت نمودند و موعد تفویض مناصب بلاد و
ثغور دادند لاجرم از مخالفت ایشان بجان خود ترسیدند و از روی تقیه و اکراه تابع ایشان
گردیدند و منادیان ندا در دادند که از روی اکراه باشد باجماع مبطل اجماعست فاضل طبری
گفته آنجا داشته که ایشان از روی تقیه و اکراه تابع شدند تا مدعای او درست شود گفتم
که در علم میزان مقرر شده که اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و احتمال اکراه در این اجماع قائم
است پس باید که باطل باشد با آنکه امارات اکراه در ضمن بسیاری از روایات ظاهر شده از آن
جمله آنکه ابن ابی الحدید نیز روایت کرده از براء بن عازب که گفت من همیشه محب اهل بیت رسالت
بودم و چون حضرت رسالت صلعم وفات یافت ترسیدم و بسیار غمناک شدم و از خانه بیرون آمدم
تا ببینم مردم در چه کارند دیدم که ابو بکر و عمر و ابو عبیده در کوچه میروند و جمعی از طلقاء
بر همین وتیره با ایشان میروند و عمر شمشیر از غلاف کشیده بهر یک از مسلمانان که میرسد
با او میگوید که با ابو بکر بیعت کن چنانکه دیگران کردند و خواهی نخواهی از او بیعت میگیرند چون
این حالت را دیدم بغایت اندوه گشتم نزد علی ابن ابی طالب و بنی هاشم جماعت بدیشان رسانیدم
در وقتی که بتجهیز حضرت رسول مشغول بودند پس ... بر زمین نهاد و گفت
بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون عباس اینجا
حاضر بود گفت تربت ایدیکم یا بنی هاشم الی آخر الدهر یعنی ... بنی هاشم ... شد
و این روایت نیز دال است بر اکراه و اینکه علی و عباس بوقت خلافت برای خود میدانستند که ابکر آ
روایت مشهور است که چون سعد بن عباده در روز سقیفه بیمار بود از بیعت ابی بکر امتناع نمود
ابو بکر خود گفت که لکن ما ... کنند سعد را روایت ... گفت بکشید سعد را خدا سعد را
بکشد دیگر این روایت نیز مشهور است که چون ابو بکر در ... از ایام خلافت بر بالای منبر

رفتن صحابه بمسجد و درشتی با ابوبکر کردن

دوازده نفر از مهاجران و شش نفر از انصار دیگر بر پا خواستند و بالا رفتن او را بر منبر حضرت پیغمبر ص
انکار کردند و چندان در آن باب با او عتاب کردند که بر بالای منبر مبهوت ماند و جوابی نتوانست
[illegible] عمر برخواست و با ابوبکر درشتی کرد و گفت ای لکع اذا کنت لا تقوم بحجة فلم اقمت نفسك
فی هذا المقام ای پست فطرت هرگاه نتوانی اقامه حجتی کنی چرا خود را در این مقام واداشتی انگاه دست
ابوبکر را گرفته از منبر بزیر آورد و بخانه او برد و چون روز جمعه دیگر رسید با جمعی کثیر مانند
سعد بن وقاص و سالم و خالد بن ولید و همراه هر یک از ایشان صد حلقه پلید بود لشکر کشیدند و با جماعت
شمشیرها کشیده بمسجد در آمدند چون نظر عمر بحضرت امیر و جماعتی از صحابه مانند سلمان و غیره
که با او بودند افتاد با ایشان خطاب نمود و سوگند یاد کرد و گفت والله ای صحابه علی اگر امروز
کسی از شما متکلم شود با آنچه دیروز جمعه متکلم شد چشمهای او را از سرش بیرون خواهم آورد
سلمان برخواست و گفت صدق رسول الله انه قال بینا اخی وابن عمی جالس فی مسجدی اذ وثب علیه
طائفة من کلاب اهل النار یریدون قتله ولا شك انك منهم سلمان گفت پیغمبر راست فرمود
که فرمود در حینی که برادرم و پسر عمم در مسجد نشسته باشد بر روی او بجهند طایفه از سگهای
اهل جهنم و اراده میکنند کشتن پسر عمم را و شکی نیست که تو ای عمر از آن سگها میباشی عمر شمشیر
کشید تا او را بزند حضرت امیر دامن او را گرفت و بر زمین کشاند و گفت ای پسر صهاک حبشیه آیا
بشمشیرهای خود ما را میترسانید یا بجمعیت خود زیادتی میکنید قسم بخدا اگر کتاب خدا و عهد
رسول خدا سبقت نگرفته بود [illegible] مینمودم بشما که کدام یک از ما کمتر عدد و بی ناصر هستیم انگاه
آنحضرت با صحابه خود گفت از مسجد بیرون روید و هرگاه احوال بدین منوال باشد ظاهر میشود که
بیعت ابی بکر از روی اکراه بود و آنکه جماعتی که در روز سقیفه از بیعت او تخلف نمودند نتوانستند
که بعد از آن تا پایان متابعت نمایند و این هنگام اجماعی که مدعا بود حاصل نشود دلیل بر وجود
واسطه که منافات حضرت پیغمبر ص بود و خلافت امیرالمؤمنین قائم نگردد و فاضل هرگاه اعتراف ببطلان این
این دلیل نمود گفت دلیل دیگر بر حقیقت خود دارم گفتم آن کدام است گفت آنکه حضرت پیغمبر در مرض

موقت امر بود که مردم در خلف ابو بکر نماز گذارند واین دلیل است بر تقدیم او بر سایر صحابه زیراکه
مقدم در نماز مقدم است در غیر آن از امور وقایل بفرق نیست گفتیم این دلیل از چند وجه ضعیف
وعلیل است اوّل آنکه خبر تقدیم ابی بکر در نماز اگر صحیح باشد همچنانکه گمان است وبر تقدیر صحت
دلالت بر امامت او داشته باشد هر آینه نص خواهد بود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
بر امامت او وهرگاه این چنین نصّی در باب امامت او بوده باشد که بدلیل ضعیف [illegible]
محتاج نگردید بلکه بایستی همان نص را بر اهل سقیفه ورد دی وطریق الزام سایر انصار را با
سپردن وخلاف امور وفتنه را نشتند بر بیعتی که چند بن خلاف وشمشیر بر روی ها وردن از غلاف
دران واقع خواهد شد وچون تمسک بچنان نصّی که موجب سهولت کار بود بچنین امری
دشوار عدول نمودند معلوم شد که ایشان را دران نص حجتی نبود وغرض تو واصحاب تو از
احتجاج بان مغلطه بوده دیگر آنکه تقدیم در نماز دلالت ندارد بر امامت عامّه که عبارتست
از ریاست در امور دین ودنیا بنیابت رسول خدا زیراکه خاص را دلالت بر عام نباشد خصوص
بر مذهب شما که امامت فاسق را تجویز کرده اید وعدالت را دران شرط نمیدانید وانتفا شده در
آنکه در امامت عامه عدالت شرط است ونزد شما از امام منفی که ظاهر شود عزل او واجب است
پس چگونه چیزی که احتیاج بعدالت ندارد حجت میتواند در آن چیز که محتاج بعدالت است
دیگر آنکه روایت تقدیم احضرتنا ابو بکر را در نماز متفق علیه نیست زیراکه آنچه ما بصحت پیوسته
آنست که چون بلال آمد واز رسیدن وقت نماز خبر داد عایشه دید که حضرت رسالت پناه را با
مرض بیهوشی در اضطراب است بلال را گفت که با بو بکر بگو که امامت نماز مردم بکند چون بلال
گمان کرد که امر حضرت رسول الله در آن باب واقع شده است بیامد وابو بکر را بران خبر داد وچون
ابو بکر پیش ایستاد وتکبیر نماز گفت حضرت رسالت بهوش آمد واز تکبیر او دانستند پرسید
که این کیست که با مردم امامت نماز میکند گفتند ابو بکر است پس امر فرمود که مرا به مسجد برید
که در اسلام فتنه عظیمی پیدا شد آنگاه بر علی وعباس وفضل بن عباس تکیه نموده بیرون رفت

چون بمحراب مسجد ابو بکر را عقب خود ساخته و بنفس نفیس خود بامامت مردم پرداخت واما
دعوی اهل سنت که امامت ابو بکر بامر حضرت رسول بوده باطل است بچند وجه اول آنکه اتفاق
واقع است بر آنکه امر بکردن آن باین بلال رسید بمشافهه حضرت رسول صلعم نبود بلکه بنظر بعضی که
باو گفته باشد ای بلال بابی بکر بگو نماز گذارد بمردم یا بگو بمردم که نماز گذارند عقب ابی بکر یا که
از مرکسی دیگر بواسطه بوده و هرگاه در امثال واسطه بهم رسید احتمال دروغ گفتن واسطه
متوجه گردید زیرا که باتفاق آن واسطه معصوم نبوده و هرگاه احتمال کذب بان قایم باشد
در آن امر که بوساطت بوده حجت نمیباشد زیرا که محتمل است از پیش خود گفته باشد و از نسبت
حضرت رسالت نشنیده باشد چنانچه مسارعت آن حضرت از منزل و عزل ابی بکر و بنفس نفیس
خود امامت مردم نمودن دلالت بران دارد دوم آنکه اگر امامت ابی بکر بامر آن حضرت بود
خروج آنحضرت با شدت مرض و جدا کردن ابو بکر را از محراب و متولی شدن بنفس نفیس خود
شدن منافی اوست چون آن امر که اول بار فرموده مناقضه صریح است که ایشان صاحب وحی
و اگر مسلّم داریم که اول بار بان امر فرموده بودی گوئیم که عزل بنی او داد بعد از تقدیم چنانکه
گمان شما است از برای آن بوده که نقص و عدم صلاحیت او را بجهت تقدیم در امری از امور به
امت خود ظاهر سازد زیرا که مشعر است بانکه او صلاحیت ندارد امامت نماز را زیرا که از غایت
پستی رتبت تقدیم فاسق نزد شما جایز است پس چگونه صلاحیت آن داشته باشد که امام عام و
رئیس مطاع جمیع انام باشد و بسیار شبیه است این قضیه بقضیه برائة و عزل نمودن او از آن
و بعضی فرستادن او با رایت خود در غزوه خیبر و فرار او بر منصفان متامل ظاهر است که این
همه اظهار نقص او بر جمهور و بیان عدم صلاحیت او از برای امری از امور بوده و عجب است که
استدلال میکنند بر امامت ابی بکر بامر کردن حضرت بنمازی که از آن معزول شد و باتفاق
آن نماز را تمام نکرد و استدلال نمیکنند بر امامت حضرت امیر المؤمنین بانکه در وقتی که حضرت
رسالت بغزای تبوک میرفتند او را در مدینه خلیفه نمودند و باتفاق است که او را عزل ننمودند

مطالب نماز ابی بکر

را استخلاف ننمود بنابر آنکه در حجرهٔ آنحضرت نشست در حال صحت و اختیار او از مباشرت امامت
و عزل نکردند و تا زمان رحلت حضرت است بر استخلاف او در دین بکوا مور دنیا که قابل بعزل نیست
و چون سلسلهٔ کلام باین مقام کشید سفرهٔ طعام کشیدند حسن مذکور در رسید و مباحثه
و مجادله منقطع گردید و همگی بطعام خوردن اشتغال ورزیدند و در اثنای طعام خوردن
مرا سخنی بخاطر در رسید اندروی حدیث مشهور که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة
الجاهلیة پس صبر بران نکردم و از فاضل هروی اجازه القای سخن نمودم گفتم چه میگوئی در این
حدیث آیا صحیح است یا نه گفت بلی صحیح است و بر صحت آن اتفاق است گفتم پس بگو امام تو کیست گفت
بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد از امام در این حدیث قرآن است تأویل و آنست که هر که نمی
امام زمان خود را که قرآن است نشناسد بمردن جاهلیت مرده است گفتم بنابر این لازم
می آید که تعلم قرآن بر هر یک از مردم واجب عینی باشد با آنکه هیچ احدی بر این قائل نشده گفت تمام
قرآن مراد نیست بلکه فاتحه و سوره است که قرائت آنها شرط است در صحت نماز و بنابر این واجب
عینی اند باجماع گفتم که حضرت رسول در این حدیث امام را مضاف ساخته فرموده و لم یعرف
امام زمانه و تخصیص امام باهل زمان چنانکه در حدیث واقع است دلیل است بر اختصاص
اهل زمان بامامی که معرفت او بر ایشان واجب است و بر تقدیر قائل شدن بآنکه مراد بامام
فاتحه است تخصیص فائده نمی ماند پس این تأویل مقتضی حدیث نباشد اگر از این تأویل علیل
برگردید گفت بنابر این حدیث مذکور حال من و حال تو برابر است مقتضای آن در این زمان
گفتم نه چنین است زیرا که مرا امامیست که اعتقاد بامامت او دارم و معرفت او بدلیل
حاصل کرده ام و تو چنین نیستی پس ما و تو برابر نباشیم پس گفت از امامی که اعتقاد بامامت
او داری هرگز او را نمی بینی و مقام او را نمیدانی و در دین خود از او نفعی و بهره نمی یابی و فتوی
مسائل خود را از او نمی شنوی پس من و تو در این حکم برابر باشیم گفتم حاشا و کلا حدیث دلالت
نیست بر اینکه جا و مقام امام را باید شناخت و الحمد لله که من او را میشناسم و دلایل واضحه

بر وجوب وجود امام و لزوم متابعت او دارم بجز اینها ثابت است که در هر وقت وظهور آن بر خود و شناخت
آن امام و اینست آنچه مقتضای برهان واجب است بر آنکه حضرت رسالت نفرموده که هر که از امام زمان
خود را انکر فنا امکان امام زمان را انکار است بمردن جاهلیت مرده است والحمد لله که من او را
و بود را اعتقاد اینست که امام نداری و انکه زمان تو از امام خالی است پس من برابر تو باشیم چون سخن
باینمقام رسید فاضل هروی عاجز شد گفت من نیز طلب معرفت امام و شنیدم که در ولایت
بمن رسیده که دعوی امامت میکند میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت دعوی امامت او را بدانم
و انگاه تابع او شوم گفتم الحال تو و این وقت امامی نیست پس در این وقت از اهل جاهلیتی و اگر بمیری
جاهلیت خواهی مرد با آنکه اهتمام تو در این ایام در طلب ملاقات امام خلاف مذهب تو و اصحاب تو
اهل سنت است زیرا که ایشان قائل نیستند بر وجود امام در هر زمان و حکم بوجوب وجود او
هر وقت نمیکنند پس ساکت شد و جواب نگفت و حاضران مجلس از خوردن طعام فارغ شدند سفره
برداشتند هر یک بمنزل خود مراجعت کردند و فاضل هروی نیز با ایشان رفت **فصل** چون
اینجا بجای که مامون الرشید بر فقها و متکلمین عامه در خراسان ایراد نموده است مجموع آنها را از معنی
بنوعی اخذ نموده بوده است و اخبار متفرقه از ائمه علیهم السلام در هر یک از آنها وارد شده و حق تعالی
از جهة اتمام حجت بر زبان وی جاری کرده اینده است و نظر باینکه الفضل ما شهدت به الاعداء
احتیاج باثبات او را براد نمی نمائیم تا آنکه طالب خود دیدهای بصیرت را اسنا ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه
در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام گفته روایت کرده اسحق بن حماد که مامون مجلس منعقد
میکرد برای نظر در امامت و مخالفین را جمع میکرد و با آنها تکلم میکرد در امامت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و تفضیل او بر جمیع صحابه بجهة تقرب بحضرت ثامن و حضرت رضا و میفرمود با صحاب
خود کسانیکه اعتماد بایشان داشت که مغرور نشوید بانها مامون بخدا قسم عزاز او مرا همکشد لکن من
ناپاید صبر کنم تا کار بجا خود رسد حماد بن زید گوید جمع کرد ما را یحیی بن اکثم قاضی گفت که مامون
مرا امر کرده با حضار جماعتی از اهل حدیث و جماعتی از اهل کلام و نظر جمع کردیم او برای مامون

از هر صنف چهل نفر را از آنها بردم در مجلس تا حاجب مأمون خبر کرد پس رفتند نشستند مأمون را
خبر کردم امر کرد که داخل مجلس کنم آنها را پس آنها را بردم سلام کردند ساعتی با آنها سخن گفت و آنها
مأنوس ساخت پس از آن گفت من میخواهم میان خود و خدا در امروز شما را حجت سازم هر که او را بول
شد بلکه هر که حاجتی دارد برخیزد بقضاء حاجت خود و بنشینند موزه های خود را بکنند
عباهای خود را بیفکنند همه کردند آنچه را با آنها گفته بود مأمون گفت ایها القوم من شما را حاضر
کردم تا احتجاج کنم بشما نزد خدای عز و جل آنچه را تا بر سید نظر بخود و امام خود کنید جلالت
و مکانت من مانع شما نشود که کتمان حق کنید و رجای خود را باطل رد کنید هر که گفت بترسید از
جانهای خود بر آتش به تقرب بخدا جوئید برضوان او و ایثار طاعت او احدی تقرب بمخلوق بجست بمعصیت
خالق مگر آنکه خدا او را مسلط کرد بر او تا مناظره کنید بهمه عقلهای خود و من مردی هستم
کمان میکنم که علی بهترین مردم است بعد از پیغمبر خدا اگر راست گفتم قول مرا راست بدانید
و اگر خطا کردم بر من رد کنید و بیائید بمجادله میخواهم من از شما بپرسم میخواهید شما اول بپرسید
اهل حدیث گفتند ما بپرسیم مأمون گفت بیاورید و یکی بعد از دیگری سخن خود را بیاورید
اگر یکی از شما سخن گفت اگر نزد یکی از شما زیادتی هست زیاد کند اگر خللی دارد اصلاح کند
یکی از آنها گفت که کمان داریم که بهترین مردم بعد از رسول خدا ابوبکر است از جهت روایتی که پیغمبر
رسیده و اجماعیست که فرموده اقتدوا باللذین من بعدی ابوبکر و عمر چون ما مأمور شدیم
باقتداء بآنها دانستیم که پیغمبر ما را امر باقتدا نکرده مگر بهترین مردم مأمون گفت روایات
بسیار است باید یا همه آنها حق باشد یا همه باطل باشد یا بعضی حق و بعضی باطل پس اگر همه آنها حق
باشد همه آنها باطل است از جهت آنکه بعضی از آنها نقض بعضی دیگر است و اگر همه باطل باشد لازم
آید بطلان دین و اندراس شریعت چون این دو وجه باطل شد لابد باید قسم سیم باشد که بعضی
از آنها حق باشد و بعضی باطل باشد حال که چنین شد دلیل باید که حق را اعتقاد کنیم و خلاف
را باطل پس اگر دلیل خبر بنفسه صحیح باشد البته دلیل است باینکه فراگیری و اعتقاد کنی و اما

این روایت که گفتند از اصول باطله سنیست زیرا که رسول خدا احکم الحکماء و اولی بخلق بود در راستگوئی و دور
نمودن مردم بود از امر محال و واداشتن مردم را بر اینکه تن بخلاف حق بجهة اینکه این دو مرد که باید اقتدا بایشان کرده
یا هر دو متفقند با هم از هر جهة یا مختلفند پس اگر متفقند از هر جهت باید در عدد و صورت و جسم یکی
باشند و این نمیشود که دو نفر یکی شوند از هر جهت و اگر مختلفند چگونه جائز است اقتداء بایشان و این
تکلیف ما لا یطاق است زیرا که تو هر گاه اقتدا کردی بیکی از ایشان مخالفت کردی دیگری را دلیل بر اختلاف
آنها اینکه ابابکر اهل رده را اسیر کرد عمر ایشان را آزاد کرد و برگردانید عمر اشاره بابی بکر کرد بعزل
خالد بسبب قتل خالد بن نویره ابو بکر امتناع کرد عمر متعه نسا و متعه حج را حرام کرد و ابو بکر نکرد
عمر دیوان عطیه بنهاد و ابو بکر ننهاد ابو بکر عمر را خلیفه کرد و عمر معین نکرد و امثال این بسیار است
در این حدیث جعلی نکته هست که مامون نگفت برای خصم در این باره و آن نکته این است که روایت
میکنند اقتدوا باللذین من بعدی ابو بکر و عمر و روایت نکردند ابی بکر و عمر بعضی ابابکر بالف روایت
کرده اند و اگر این روایت صحیح بود باید ابی بکر بیا باشد نه بواو اینها اگر بواو روایت کرده اند معنیش
اینست که ایها الناس یا ابو بکر و عمر اقتدا کنید با آنچه بعد از من است از کتاب خدا و عترت من و آنکه
منصوبست و اینکه روایت کرده بعضی بالف معنیش اینست که ای ابابکر و عمر اقتدا کنید با آنچه بعد از من است از
کتاب خدا و عترت من و اما این روایت با واو که ابو بکر باشد صحیح نیست و نسبت به پیغمبر صلعم که افصح فصحای امت
نسبت و اینها دادن محض کذب است چون که و اینها عده درست نیست خلاصه دیگر از اصحاب
حدیث گفتند که پیغمبر صلعم فرموده اگر من میخواستم دوستی بگیرم ابو بکر را دوست خود میگرفتم مامون
گفت این هم محالست از جهة اینکه روایت کنند که پیغمبر عقد مواخاة بست میان صحابه و علی را اخر انداخت
علی گفت یا رسول الله مرا با کسی عقد اخوت نبستی پیغمبر فرمود ترا اخر انداختم بجهة خودم پس هر کدام از
این دو روایت اگر ثابت شود دیگری باطل میشود دیگری گفت که علی بر منبر گفت بهترین امت بعد از
پیغمبر ابو بکر و عمر بود مامون گفت این هم محالست بجهة اینکه پیغمبر اگر فضیلت در اینها دیده بود دیگر
مره بن عمرو بن عاص را بر اینها امیر نکرد و باز دیگر اسامه را امیر نمیکرد بر اینها تکذیب این روایت را می کنند

امر و اینکه ثابت شود نزد بکریه باطل میشود بکری گفتند که علی گفت بعد از رحلت پیغمبر که
من سزاوارترم بمجلس او هستم بمنصب او لکن منبر نیم اگر خود را بمجلس او نشانم بانبر کردند بکفر اصلی
خود بکریه گفتند که ابوبکر در خانه خود را بست و گفت آیا کسی هست طلب اقاله کند من اقاله کنم
یعنی هر که راضی بخلافت من نیست بگوید من خود را از خلافت عزل میکنم علی با وی گفت رسول
خدا ترا مقدم داشته کیست که ترا مؤخر دارد مامون گفت این هم باطل است از جهت آنکه علی در
خانه نشست و بیعت نکرد با ابی بکر و شما خود روایت میکنید تا فاطمه حیات داشت علی بیعت نکرد
و فاطمه وصیت کرده که علی شبانه او را دفن کند و عمر و ابوبکر بجنازه او حاضر نشوند و حجت دیگر
آنکه پیغمبر او را خلیفه کرده چرا بایستی اقاله کند و با صحابه بگوید من راضی شدم که یکی از این دو تا
خلیفه شوند یعنی ابا عبیده و عمر دیگر بکری گفت که عمرو عاص گفت یا رسول الله میان زوجات
کدام را بیشتر دوست میداری فرمود عایشه عرض کرد از میان مردان فرمود پدرش مامون گفت این
هم باطل است بجهت آنکه روایت میکنید که پیش روی پیغمبر مرغ بریانی بود عرض کرد خدایا برسان
دوستترین خلق خود را بسوی خود که از این مرغ بخورد علی آمد پس از این دو روایت کدام یک
را قبول میکنید بکری گفت که علی گفته هر که مرا تفضیل دهد بر ابی بکر و عمر او را حد افترا بزنم
میزنم مامون گفت چگونه کسی که حد بر او نیست علی او را زند که تعدی کند از حدود خدا و بخلاف
امر خدا عمل کند و حال آنکه تفضیل علی بر ابوبکر و عمر فریه نیست و شما خود از امام خود روایت
میکنید که گفته من خلیفه شما شدم و بهتر از شما نیستم نزد شما ابوبکر راست گو تر است از علی
پس او بیشتر راست گو است یا شما و اینکه گفته این کلام را یا راست گفته یا دروغ اگر راست گفته باید
از وحی بگوید یا از روی مظنه بگوید اما وحی که منقطع شد و اما مظنه که متحیر است در
کار خود و اگر دروغ گفته که محال است که کذاب متولی امور مسلمانان شود و باحکام آنها
ابتدا کند و اما مرجئه که گفته بکریه گفتند از پیغمبر روایت شده که ابوبکر و عمر دو سید
پیران اهل بهشتند مامون گفت که محال است بجهت آنکه در بهشت پیر نیستند و روایت شده که آنجا

باطل کردن مامون احادیث موضوعه را

خدمت پیغمبر آمد حضرت فرمود که پیر داخل بهشت نمیشود عجوزه گریه کرد حضرت فرمودند...
می فرماید انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا و اگر ابوبکر جوان شود بنعم شما بهشت
کرشما حتی در روایت کرده اید که پیغمبر فرموده حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند از اولین و
آخرین و دیگر اینها بهتر از هااست دیگر روایت کرده اند که صحیح میدانید که پیغمبر فرموده اگر من مبعوث نمیشدم
میان شما هر آینه عمر مبعوث میشد مامون گفت اینهم محال است بجهة آنکه خدا میفرماید انا اوحینا
الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده باز میفرماید واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک
ومن نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم آیا ممکن است که آنکسیکه خدا میثاق بوقت او نگرفته باشد
مقدم بشود و آنکسیکه میثاق بوقت او گرفته باشد موخر شود دیگر گفته اند که پیغمبر نظر بعمر
کرد روز عرفه پس تبسم فرمود و فرمودند بعمر خدای تعالی مباهات کرد بجمیع بندگان عموما
ومباهات کرد بعمر خصوصا مامون گفت اینهم محال است از جهة آنکه خدا نمی آید مباهات کند
بعمر خصوصا و پیغمبرش را داخل عموم مردم کند و مباهات بجمیع مردم عموما که یکی پیغمبر باشد
اینکه افضل است آیا پیغمبر موصوف است و علم ابجاد داخل است مامون گفت این روایات عجیب تر بیشتر است
از روایتی که میگوید پیغمبر گفت داخل بهشت شدم شنیدم صدای نعلین بلال را دیدم بلال نوکر
ابوبکر از من پیشی گرفته در آمدن بهشت شیعه میگویند که شیعه علی بهتر از ابوبکر است شما میگوئید
که غلام ابوبکر بهتر از پیغمبر است چون پیشتر به بهشت رفته و سابق افضل است از مسبوق و چنانکه
روایت میکنید که شیطان از سایه عمر فرار میکند شیطان بزبان پیغمبر راند و اطرح الغرانیق
العلی پس شیطان از سایه عمر که جنب و پیغمبر کفر القا کرد اینها عجیب تر است از اینها دیگر روایت
که پیغمبر فرمود اگر عذاب نازل میشد احدی نجات نمی یافت مگر عمر بن الخطاب مامون گفت این مخالف
با صریح آیه و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم پس شما عمر را مثل پیغمبر قرار داده اید دیگر گفته اید که پیغمبر
شهادت داد در حق عمر به بهشت که از عشره مبشره بود مامون گفت اگر باعتقاد شما عمر اهل
بهشت بود چرا به حذیفه گفت بودم قسم میدهم ترا خدا که از منافقین هستم یا نه پس اگر پیغمبر صریحا و

کرد

گفته بود که تو از اهل بهشتی و تصدیق پیغمبر نکرده تا اینکه حدیث بقره با کی او را بگوید و تصدیق تو هم
کرد و تصدیق پیغمبر نکرد پس چرا از حدیث بقره پرسید که من از منافقین هستم یا نه و این دو خبر هر دو
متناقض اند اینکه مامون گفت چرا از حدیث بقره پرسید اشاره بعقبهٔ تبوک است که حضرت منافقین
را نشان داده اند بحدیث بقره لیلة العقبه که خواستند شتر حضرت را رم دهند و حضرت را بقتل برسانند
حدیث بقره آنها شتر را اگر فهمیدند که شتر رم کرد حضرت یکیک از منافقین را بحدیث بقره نام بردند با نام
و شخص عمر داخل منافقین لیلة العقبه بود و حدیث صدیق بکری گفت پیغمبر فرموده مرا در ترازو نهادند
و امت را در کفهٔ دیگر من بر آنها ترجیح داشتم پس ابوبکر را در مکان من نهادند او از ایشان ترجیح یافت
عمر را بجای او نهادند که ترجیح یافت پس آن میزان برداشته شد مامون گفت این هم محال است بجهت اینکه
خالی نیست از اینکه اجسام آنها است که ترازو با اعمال آنها پس اگر اجسام است پس بر هر ذی روحی
مخفی نیست که محال است بجهت اینکه اجسام آنها زیادتی ندارد بر اجسام امت و اگر اعمال باشد که اعمال
نکرده این انجا ترجیح پیدا می کند و اگر اعمال باشد کدام عمل تفاضل و زیادتی دارد بعضی گفتند که
اعمال صالحه مامون گفت پس هر که زیادتی دهد صاحب خود را بر عهد پیغمبر پس از آن صاحب
زیادتی عمل کند بعد از وفات پیغمبر بیشتر از عمل زیاد کننده بر عهد رسول باهم می رسند این دو عمل
اگر بگویید که این عمل بعد از عهد رسول زیادتی دارد بر آن عهد سابق پس در این عصر پیدا
می شود که جهادش بیشتر و حجش زیادتر و روزه و صدقه اش اکثر باشد گفتند بلی مامون گفت ثابت
که فضیلت زیاد کننده عمل در این عصر می رسد بعمل عصر پیغمبر مامون گفت پس نظر کنید در آنچه روایت شده
از امامهای خود که از آنها فرا گرفته اید دین خود را و آنچه در فضایل علی رسیده پس ببینید برابر
میکند با اخبار فضل علی با اخبار ابوبکر برای تمام آن نه نفر از عشرهٔ مبشره رسیده که شهادت داده اند
اینها اهل بهشتند یا نه پس اگر با بجزء از اجزاء فضایل علی برابری کرد روایات فضل امام شما حق باشد
و اگر بر فضایل علی اخبار بیشتر است پس همان اخبار فضل علی را از امام خود روایت کنید
تعدی نکنید مثل ابوبکر از اخبار فضل علی اگرچه مامون نگفت اینست که پیغمبر فرموده حضرت

علی

سؤال کردن مأمون در حجتهای علی ع

علی در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس که این خبر ثابت نشد و خبر دیگر از دعا بل ولادت
تا ساعت او است در خانه کعبه که برای احدی نه پیش از او و نه بعد از او اتفاق نیفتاده که امام سبقت خود
اقرار دارند فضیلت خیبر و تبلیغ اسماء سوره برائت گوید سخن تا بجائی رسید که قوم سرهای خود را پیش
بیا ثبت انداختند مامون گفت چرا ساکت شدید بگفتند هرچه خبر بود گفته شد بانتها رسید گفت
تا مامون گفت از شما سؤال میکنم افضل اعمال چیست روزیکه خدا پیغمبر را مبعوث کرد گفتند
پیشی گرفتن در اسلام است زیرا که خدا میفرماید السابقون السابقون اولئک المقربون مامون
گفت آیا از سبقت ایمان نمیتوانید خبر کنید اگر سبقت در اسلام کرده باشد غیر از علی گفتند علی پیشی
کرفته در اسلام تازه سن بود بحد بلوغ نرسیده بود که حکمی بر او جاری شود و ابو بکر اسلام آورد
در حالت پیری که حکم بر او جاری بود و میان این دو حالت فرق است مامون گفت اسلام
علی خبر دهید بالهام از جانب خدا بود یا بدعوت پیغمبر اگر بگوئید بالهام بود که علی را بر پیغمبر
تفضیل داده اید زیرا که پیغمبر ملهم نشد بلکه جبرئیل از جانب خدای تعالی داعی و معرف بود و اگر بگوئید که
پیغمبر بود این دعا پیغمبر از پیش خود بود یا بامر خدا بود اگر بگوئید از پیش خود که خلاف گفته اید چنانکه
که وصف کرده پیغمبر خود را که میفرماید وما انا من المتکلفین و میفرماید و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و اگر بامر خدا بود که خدا امر کرد پیغمبر را که علی را بخواند بسوی اسلام از میان
کودکان و ایثار علی بر اینها پس علی را خواند باسلام چون اعتماد بر او داشت و میدانست که از جانب
تایید میشود علی مامون گفت آیا از برای حکیم جائز است اینکه خلق خود را تکلیف بما لا یطاق کند
اگر میگوئید جائز است کافر شدید اگر بگوئید جائز نیست چگونه جائز است که پیغمبر خود را امر نماید
باینکه بخواند کسیرا که ممکن از قبول مامور به نباشد بجهت صغر و حداثت سن او و ضعف او از
قبول دیگر آنکه آیا دیده اید پیغمبر را که بخواند احدی از کودکان اهل خود را یا غیر اهل خود را پس اگر گمان
کنید که پیغمبر احدی را غیر از علی باسلام نخوانده پس این فضیلت است از علی بر جمیع کودکان پس اقتدا کرده
برسول تا آنکه مامون گفت کدام عمل بعد از سبقت در اسلام افضل است گفتند جهاد در سبیل الله

سؤال مأمون بر جهاد علیؑ

مامون گفت آیا باقی ماند از برای احدی از نبی جهاد و رفتن آنچه از برای علی است در جمیع مواقف
نبی صلعم این غزوه بدر بود که کشت علی از مشرکین در آن غزوه از بیست و شش و نکشت و چهل کشتند
مثال باقی مردم بود یکی از ایشان گفت که ابوبکر با پیغمبر بود در عریش تدبیر میکرد مامون گفت امر
عجیبی گفتی آیا ابوبکر خود تنها بود یا پیغمبر شریک بود در تدبیر یا پیغمبر محتاج بود برای او تدبیر
ابوبکر کدام یک از این سه هستند نزد شما در دوست اگر خود تنهائی بود که نعوذ بالله از این کار یا شریک
بود با پیغمبر در تدبیر آن هم چنین یا پیغمبر احتیاج باو داشت و هم بدتر این فضیلت بود تا ابوبکر
در عریش چه بود پس اگر فضیلت ابی بکر این بود که بجنگ نرود پس باید هر که جنگ نکند فاضل و
افضل باشد از مجاهدین و حال آنکه خدا میفرماید لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی
الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی
القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما خداوند
فضیلت داده مجاهدین را کسانی که بجنگ نرفتند اسحق نیز جهاد کرد بعد مامون بمن گفت بخوان بر
من سوره هل اتی را میگوید من خواندم تا رسیدم باینجا ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما
واسیرا تا اینجا وکان سعیکم مشکورا مامون گفت این آیات در شان چه کس نازل شده گفتم در شان
علی گفت آیا بتو رسیده که علی وقتی اطعام کرد مسکین ویتیم واسیر را گفت انما نطعمکم
لوجه الله بگو بگو که خدا میفرماید گفتم نه مامون گفت پس خدای عز و جل میدانست سر علی
را و نیت او و بیان او را ظاهر کرد در کتاب خود بجهت شناختن خلق امر او را آیا دانستی که خدای عز و جل
وصف کرده باشد چیزی را از آنچه در بهشت وصف کرده آنچه در این سوره است از قواریر من قواریر
از فضه بوده گفتم نه گفت این هم یک فضیلت است چگونه قواریر از نقره میشود گفتم نمیدانم گفت
گویا مراد صفای قواریر باشد از نقره مثل او دیده میشود چنانکه بیرون آن دیده میشود مثل
اینکه بگوئی ای اسحق رویه اشوقک بالقواریر و مراد زنان باشند که گویا قواریر زنان از زنی و
لطافت مثل اینکه دکت فرس لی طلی وجد تر بحرا که گویا از زیادی رفتن و دویدن انا سب مثل

گفتار مأمون در فضائل اهل بیت علیهم

در یا میماند پس آنگاه گفت ای اسحق آیا نشنیدی تو از بعضی کسانیکه شهادت میدهند که عشره در بهشتند
گفتم چرا گفت آنگاه پس برابر بینی که بگوید من نمیدانم این سوره از قرآن است یا نه کافر است نزد تو گفتم بلی
گفت می بینم فضل اینمرد یعنی علی مؤکد میشود خبر ده مرا ای اسحق از حدیث طایر شنوا آیا صحیح است
نزد تو یا نه گفتم بلی صحیح است گفت ظاهر شد عناد تو ای اسحق این حدیث از سه قسم بیرون نیست
یا اینست که دعای پیغمبر رد شده و مستجاب نشده یا اینکه پیغمبر میشناخت فاضل خلق خدا را
لکن مفضول نزد پیغمبر محبوب بود یا اینکه گمان کنی که خدا نمی شناخت فاضل و مفضول را کدام یک
از این سه قسم نزد تو بهتر است ای اسحق که آن قائل اسحق گفت ساعتی سر بزیر انداختم پس از آن گفتم
یا امیر المؤمنین خداوند میفرماید در حق ابی بکر ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا خداوند نسبت صحبت به پیغمبر داد ابوبکر را مأمون گفت سبحان الله چه قدر کم است علم تو
و کتاب بعجز بکدام فضیلت در این صحبت است یا نشنیده که خدا می فرماید قال له صاحبه و هو یحاوره
اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا او را مصاحب خود خوانده نسبت کفر
باو داده هذلی میگوید ولقد غدوت وصاحبی وحشیة اری میگوید ولقد غدوت الوحش
چند و صحبتا محض القوام من هجان الهیکل کر است خود را صاحب خوانده و اما اینکه میگوئی خدا
فرموده ان الله معنا خداوند با هر خوب و بد هست نمی بینی میفرماید ما یکون من نجوی ثلثة الا هو
رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم و اما قوله تعالی لا تحزن که پیغمبر
فرمود بابوبکر مترس بگو به بینم این ترس ابوبکر طاعت بود یا معصیت اگر طاعت بود که پیغمبر
را از طاعت نهی نمیکرد این خلاف صفت حکیم است اگر معصیت بود که برای عاصی چه فضیلت نسبت
خبر ده از اینکه خدا میفرماید فانزل الله سکینته علیه خداوند سکینه بر کدام فرستاد گفتم بر ابوبکر
چون پیغمبر مستغنی بود از سکینه مأمون گفت خبر ده از این آیه و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم
فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی
المؤمنین آیا میدانی این مؤمنین کیانند که خدا در این موضع اراده کرده گفتم نه مأمون گفت

باطل کردن استدلال آیه ثانی اثنین را

مردم منهزم شدند و در حنین باقی نماند با پیغمبر مگر هفت نفر از بنی هاشم علی با شمشیر میزد
عباس لجام مرکب پیغمبر را داشت پنج نفر دیگر در اطراف پیغمبر بودند مبادا که کفار با اسلحه
خود به پیغمبر زخمی برسانند تا اینکه ظفر روی داد پس مؤمنین در این موضع علی بود با آنها که حاضر بودند
از بنی هاشم پس افضل کسیست از کسانی که با پیغمبر بودند سکینه نازل شد بر حضرت با آنکس که در غار
بود افضل است که با پیغمبر بود و اهلیت نزول سکینه را نداشت با آنکه بجای پیغمبر خوابید تنها
و جان خود را فدای پیغمبر کرد با اینکه تمام شد اینجا مضمون پیغمبر بود از هجرت خداوند پیغمبر را امر
کرد که بعلی امر کند که بخوابد بجای پیغمبر و جان خود را فدا کند پیغمبر علی را امر کرد علی عرض کرد
اگر من بخوابم شما سالم میمانید فرمود بلی عرض کرد سمعاً و طاعةً پس از آن رفت و بر خوابگاه
پیغمبر خوابید و خود را بجامه او پوشانید و مشرکین در خانه را گرفته بودند شکی نداشتند
که پیغمبر است خوابیده و اجماع کرده بودند که او را بزنند از هر طایفه یکمرد ضربتی بزنند تا اینکه بنی
هاشم نتوانند خون او را طلب نمایند چون از هر قبیله قاتل بوده و علی میشنید اینجا قوم می گفتند
از ندید برد و تلف کردن آن خوابیده که علی باشد و بخیال قریش پیغمبر باشد پس علی این سخنان شنید آنکا
فزع و جزع نکرد چنانکه ابوبکر در غار جزع کرد با اینکه ابوبکر در خدمت پیغمبر بود و علی تنها بود قریش
ابوبکر را نمیدیدند و ابوبکر جزع میکرد و دور علی را گرفته بودند علی همیشه صبر میکرد در راه رضای
خدا پس خداوند ملائکه خود را فرستاد که محافظت کنند علی را از اذیت مشرکین قریش چون صبح شد
و قوم رفتند بالین علی دیدند پیغمبر نیست گفتند محمد کجا رفته علی گفت نمیدانم گفتند ما
فریب تو را خوردیم بخیال اینکه پیغمبر است کفار رفتند و علی خود را به پیغمبر رسانید پس همیشه
علی افضل بود هر چه رو میداد خونی او را میخواست تا اینکه خدا او را قبض روح کرد امر دیده و
ستایش و شنیده شده خدای سخا با حدیث ولایت را روایت میکنی گفتم هر آنکه هی روایت
کن ببینم حدیث ولایت را روایت کردم گفت آیا می بینی که خدا واجب کرده از برای علی چیزی را که واجب
نکرده برای ابوبکر و عمر گفتم مردم میگویند این بسبب بد بختان شر است گفت پیغمبر حدیث

ولاء او را گفت واجب کرد گفتم بعد از برگشتن از حجة الوداع مامون گفت زید بن حارثه کجا شهید
شد گفتم موته گفت پس زید بن حارثه بموته کشته شد پیش از غدیر گفتم آری گفت بمن بگو که اگر تو
اگر پسری داشته باشی و پانزده ساله شده باشد بگوید مولای مولای ابن عمی است بپذیرید بد گفتم
نه گفت ای پسر خود را منزه کنی از چیزی که پیغمبر را منزه نمی کنی وای بر شما ای فقها خود را ارباب خود می
کنید خدای فرماید اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله والله نه روزه برای ایشان
گرفتند نه نماز خواندند لکن مامور شدند اطاعت کردند پس از آن گفت آیا روایت میکنی فرمایش
پیغمبر را که فرمودند بعلی یا علی تو بمنزله منی مثل منزله هرون از موسی گفتم چرا گفت آیا نمیدانی
که هرون برادر پدری و مادری موسی بود گفتم چرا علی هم چنین است گفتم نه گفت پس هرون
پیغمبر بود و علی نبود پس منزله سیم چه بود جز خلافت چیزی نبود این است که منافقین گفتند علی را
خلیفه کرد بجهت دلتنگی او خواست پیغمبر دل او را خوش کند خداوند میفرماید حکایت از موسی
که بهرون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین گفتم که موسی هرون را خلیفه خود کرد
در میان قوم در زمانی که حیات داشت موسی پس از آن گفت سبحان الله و پیغمبر که بتبوک رفت علی
را نبرد مامون گفت خبر ده از موسی زمانی که هرون را خلیفه کرد کسی با موسی بود از اصحابش قومی
بمیقات رفت گفتم آری گفت بر همه قوم هرون را خلیفه نکرد گفتم چرا گفت علی هم چنین پیغمبر او را خلیفه
کرد و او را در مدینه گذاشت خود بتبوک رفت و علی را بر ضعفا و زنان و کودکان گذاشت
اگر چه بیشتر قوم با حضرت بود لکن علی را خلیفه بر همه ایشان کرد دلیل بر اینکه علی را خلیفه کرد بر همه
قوم در حیات خود و بعد از ممات خود فرمایش حضرت رسول که فرمودند علی از من است بمنزله
هرون از موسی مگر اینکه پیغمبری بعد از من نیست و علی وزیر پیغمبر بود باین فرمایش حضرت وزیرا
که موسی خدا را خواند و دعایش این بود که خدایا وزیری برای من قرار بده از اهل خودم هرون برادر
خود را بهرون محکم کن پشت مرا و او را شریک کن در کار من پس هر گاه علی از پیغمبر بمنزله هرون
باشد از موسی پس وزیر پیغمبر است چنانچه هرون وزیر موسی و خلیفه او بود پس از آن مامون

در رفع اختلاف علمای دین

روکرد باصحاب نظر و کلام گفت از شما بپرسم یا شما می‌پرسید گفتند ما می‌پرسیم گفت بگوئید یکی
از آنها گفت آیا امامت علی از جانب خدا بود که نقل شده از پیغمبر مثل نقل شدن واجبات مثل چهار
رکعتی نماز ظهر و پنجگانه هم زکوة دویست درهم و حج بمکه مأمون گفت چرا گفت چه شده که در
اینها اختلاف پیدا نشده و نباید در امامت علی بنهایت اختلاف شود مأمون گفت جمیع واجبات
مثل خلافت نیست که مردم میل و رغبت باو کنند مثل رغبتی که در خلافت دیگری گفت چه می‌شد
که پیغمبر امر کند مردم را که هرکه را بخواهند اختیار کنند که قائم مقام پیغمبر باشد و از روی رأفت
بخلق و رقت بر اینها خود او را خلیفه کند پس اگر خلیفه را تغییر دهند عذاب نازل شود مأمون
گفت این کار نشد از جهت آنکه نسبت بندگان از پیغمبر رحمت خداوند مهربان تر است و مبعوث
کرد پیغمبر خود را میان آنها و میداند که میانشان هم عاصی و هم مطیع هستند ما نیز
همین است دیگر آنکه اگر پیغمبر امر میکرد مردم را که هرکه را بخواهند اختیار کنند آن بعض که
باید علامت نشانه داشته باشد اگر بگوید که فقها هستند باید مجتهد و فقیه بشود تا علامت
او دیگری گفت که پیغمبر فرموده اینچه او را مسلمانان خویش بربینند و نزد خدا خوب است
و اینچه مسلمانان او را زشت بدانند و نزد خدا قبیح است مأمون گفت لابد است از اینکه همه
مردم خوب بدانند یا بعض آن اما جمیع اینها که اجتماعشان ممکن نیست اگر بعض باید خوب بدانند
ببینند که هر طایفه صاحب خود را خوب میبینند شیعه میگویند شیعه میگویند علی شایسته گویند
ابوبکر حشویه میگویند کسی دیگر همان خواهش امامت کجا درست میشود که اختلاف نشود
دیگری گفت میشود که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله خطا کرده باشند مأمون گفت چگونه می‌شود
این کار اگر که اصحاب پیغمبر خطا کنند و یکراه اجتماع کنند و حال آنکه نمیدانند فلان کلام
و سنت کدام است چرا که تو گمان میکنی که امامت نه امر واجب است از خدا و نه مستحب از رسول
خدا پس چگونه است نزد تو چیزی که نه واجب است نزد تو و نه مستحب است از خطا شود دیگری
گفت تو که مدعی امامت علی هستی ثابت کن با دلیل برای ادعای خود مأمون گفت من مدعی نیستم

منم اقرار کننده ام بامامت علی از اقرار کننده شاهد نخواستند شاهد با مدعی میباید مدعی آن
که بگوید تولیت و عزل با منست اختیار امر با من است و شاهد باید در طرف شرکا مدعی باشد که
مخاصمه با او میکنند باید در طرف غیر او باشد غیر یکی دیگر نیست پس باید در طرف خصما باشد
پس شاهد با من نیست که معترف هستم با خصما است دیگری گفت که پس بر علی چه واجب بود بعد از
پیغمبر مامون گفت آنچه پیغمبر واجب کرد بر علی از جانب خدا از امامت گفت آخر باید بمردم برساند
که من امام مامورم گفت که امامت باختیار خود نیست و بفعل مردم هم نیست که بگیرد اختیار
کنند یا تفضیل دهند یا غیر اینها امامت از جانب خدا است چنانکه با ابراهیم گفت انی جاعلک للناس
اماما و از برای ملائکه گفت انی جاعل فی الارض خلیفة و با داود گفت انا جعلناک فی الارض خلیفة
پس امام از جانب خدا امام میشود و باختیار خود در دین و خلقت یعنی میثاق و عالم ذر و نسب و
نسب و طهارت و رشد و شان منصب ماموریت و اگر بفعل خود باشد پس هر کس این کار را بکند
باید مستحق امامت شود و اگر بخلاف او رفتار کند معزول شود پس خلیفه است از جانب افعال خود
دیگری گفت چرا باید امامت واجب شود از برای علی مامون گفت بجهة آنکه از طفولیت خارج شد
داخل ایمان شد مثل خارج شدن پیغمبر از طفولیت و داخل ایمان شدن و بیزار بودن علی از
ضلالت و اجتناب او از شرک مثل بیزار بودن پیغمبر از ضلالت و اجتناب او از شرک زیرا که شرک
ظلم است و ظالم امام نمیشود و همچنین کسی که بت پرستی کرد باجماع امام نمیشود و هر که مشرک
شد دشمن خدا است پس حکم در شرک بجهة شهادت بر او بچیزیست که امت اجماع کنند تا اینکه
اجماع دیگری باید مثل این یعنی از اجماعی که در بت پرستی و مشرک بودن ابوبکر و عمر است که جمیع
مردم میگفتند نتوان اجماع نمود در خروج او از اسلام و خلافت و مامون گفت دیگر آنکه
کسی که او حکم شد بکفر حاکم نمیشود که حاکم محکوم علیه شود پس فرق میان حاکم و محکوم علیه
نماند دیگری گفت چرا علی مقاتله نکرد با ابوبکر هم چنانکه با معویه مقاتله کرد مامون گفت مسئله
محال شد بجهة آنکه نکرد که نسبه است و نسبه علت نخواهد و علت برای کرده است و اثبات

کاله

گفتگوی مأمون با علمای عامه

که نگوید از علی علت نبخواهد بلی باید نگاه کرد در کار علی ببینیم آنجا بخدا است افعال او یا
آنجا بغیر خدا اگر ثابت است که از جانب خدا است پس شک کردن بر علی و چون و چرا در کار او کفر است
خدا میفرماید به پیغمبر فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا
مما قضیت و یسلموا تسلیما ای پیغمبر من قسم بپروردگار تو که ایمان نیاورند تا اینکه حکم کنند
در آنچه نزاع دارند میان آنها بحکمی که دلخواه آنها باشد تو وقت سر تسلیم پیش افکنند پس فعل علی
تابع خود او است پس اگر قتال مشرکین را امامت از جانب خدا است پس افعالش هم چنین است بر مردم
است رضا و تسلیم رسول خدا هم قتال روز حدیبیه را ترک کرد روزیکه مشرکین مانع شدند
صلح از خانه کعبه را پس چون یاور پیدا شد برای رسول خدا و قوت گرفت جهاد بر کرد چنانچه
خدا فرمود به پیغمبر فاصفح الصفح الجمیل پس از آن فرمود اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم
واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد بکری گفت که هرگاه گمان کنی تو امامت علی را که از جانب
خداست و علی واجب الاطاعه است پس چرا از برای ایشان جایز نبود جز تبلیغ و دعوت و جایز نشد
از برای علی اینکه ترک کند آنچه مأمور بود از اینکه مردم را دعوت کند مأمون گفت من نمیگویم
که علی مأمور بتبلیغ بود که رسول باشد لکن میگویم علی بود که خدا قرار داد میان خلق و خالق
هر که متابعت کرد او را مطیع است و هر که مخالفت کرد عاصی است پس اگر علی یاوری پیدا کرد
که با آنها قوت بگیرم جهاد میکردم و اگر پیدا نشد ملامت بر آنها است که یاری علی نکردند نه
بر علی چون آنها مأمور بطاعت علی بودند بر هر حال علی مأمور بمجادله نبود مگر با قوت و مثل او در
علی بمنزله خانه کعبه است بر مردم است حج خانه اگر حج کردند ادا کردند آنچه بر آنها بود و اگر نکردند
ملامت بر آنها است نه بر خانه کعبه دیگری گفت هرگاه ثابت کردی تو اینکه امامی واجب الاطاعه
باشد با اضطرار چگونه باید علی باشد با اضطرار دیگری نباشد مأمون گفت که خدا چیزی مجهول
را که واجب نمیکند واجب ممتنع نیست اما مجهول ممتنع است باید رسول بگوید و لازم چیست که علی
خلق بر آنها باشد پیش خدا نگویند ندانستیم آیا نمی بینی که اگر خدا واجب کند بر مردم روزه یک

ماهی را و مردم برسانند که این ماه کدام ماه است و اسم ببرد بر مردم هست که بعقل خود این ماه را معین
کنند و اسم این ماهها بیرون آورند تا اینکه برسند باین ماهی که خدا خواسته اگر چنین باشد که
مردم محتاج به پیغمبر نیستند که پیغمبر بیان کند برای ایشان و محتاج بامام نیستند که از پیغمبر نقل
کند چیزی را از جانب خدا پس باید امام معین باشد از جانب پیغمبر نه امام مجهول را مردم پیدا کنند بگو
گفت که از کجا ثابت شد که علی بالغ بود نه اینکه پیغمبر او را باسلام خواند مردم گمان میکنند که علی
کودک بود و حکم بر او جاری بود بجهت بلوغ مردان نرسیده بود مامون گفت که علی داخل کسانی بود که پیغمبر
ایشان را دعوت کرد پس اگر چنین باشد محتمل است تکلیف او و قوت بر ادای فرایض و اگر داخل آنکسان
نبود که پیغمبر ایشان را دعوت کرد خدا او را ایشان فرستاد پس لازم آمد بر پیغمبر اینکه خدا فرموده
ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین و با اینهمه پیغمبر مامور بود
بعبادت خدا بتکلیفی که طاقت آن را بندگان نبود و این محال است که نمیشود و حکیم امر نمیکند و دعوت
را ... نمیکند که رسول امر بمحال کند و شأن رسول اجل است از اینکه کسی را امر کند بچیزی که خلاف
حکمت حکیم است و قوم همه ساکت شدند مامون گفت پرسیدید نقض کردم می پرسم جواب بدهید
گفتند بپرس گفت آیا امت باجماع روایت میکنند که پیغمبر فرمود هر که عمدا دروغ بر من بندد جای
او را آتش کند گفتند چرا گفت روایت شده که پیغمبر ص فرمود هر که معصیت خدا بکند صغیره
یا کبیره و او را دین خود قرار دهد و بمیرد با اصرار بر معصیت او در اطباق جهنم مخلد است گفتند
چرا گفت مرا خبر دهید از مردی که مردم او را اختیار کردند و خلیفه کردند آیا جایز است که او را بگوئی
خلیفه رسول خدا و از جانب خدا منصوب شده و پیغمبر او را خلیفه نکرده باشد اگر بگوئید جایز است بگوئی
که خلیفه رسول خدا است این مکابره است و اگر بگوئید جایز نیست واجب است که ابو بکر خلیفه رسول
خدا نباشد و از جانب خدا هم نباشد و شما دروغ بسته اید بر پیغمبر خدا و شما باید که پیغمبر گفته
هر که دروغ بر من بندد عمدا آتش جای او است مرا خبر دهید کدام یک از دو قول شما راست است
این که بگوئید پیغمبر وفات کرد و خلیفه قرار نداد یا اینکه گفت یا ابی بکر تو خلیفه باش اگر بگوئی خلیفه

در ظاهر کردن مأمون قبح عمل عمر در باب شوری

معین نکرد که بعد از خود پیغمبر خلیفه باشد واگر بگویید ابو بکر را خلیفه کرد که شما می گویید اجماع
امت شد دروغ بر پیغمبر بسته اید هر کدام را بگویید آن قول دیگر باطل است بسبب اینکه خدا نظر بیان
خود کنید و تقلید را رها کنید و شبهها را اجتناب کنید بخدا قسم قبول نمیکند خدا مگر آنکه بنا و دین
مگر با یقین و فهمیده و داخل نمیکند مگر در آنچه میداند حق است و ریب شبهه شرک و کفر بخداست
و صاحبش در آتش است بعد از آن گفت مرا خبر دهید ببینم آیا جایز است که یکی از شما ها بنده بخرید
بعد از خریدن مولا شود و شما بنده شوید گفتند نه گفت چگونه جایز است که شما اجماع کنید
بر ابو بکر و او را خلیفه کنید و او خلیفه شما شود و حال اینکه شما او را متولی امور کرده اید باید شما
خلیفه بشوید بر او و او را خلیفه کرده اید گفتند خلیفه رسول خدا است پس از او غضب کرده اید
او را کشیدند مثل عثمان بن عفان یکی از آنها گفت بجهت آنکه امام مسلمین وکیل ایشان است هر وقت
از او راضی هستند ولایت با او است و هرگاه غضب بر او کردند عزلش میکنند مأمون گفت
مسلمین بلاد و عبید از کیستند گفتند از خدا گفت پس خدا اولی است باینکه وکیل باشد بر بندگان
خود از غیر خود زیرا که اجماع امت است که هر که مرا احداث کند در ملک غیر ضامن است برای کسی
نیست که احداث کند اگر کرد باید از غرامت برآید پس از آن گفت مرا خبر دهید از پیغمبر که خلیفه
گذاشت و رحلت کرد یا نه گفتند نگذاشت گفت امت را گذاشت و رحلت کرد در ضلالت یا در
هدایت گفت پس بر مردم است که متابعت کنند هدایت را و باطل را رها کنند گفتند که چنین کردند
گفت پس چرا مردم بعد از پیغمبر خلیفه تراشیدند و حال اینکه پیغمبر معین نکرد و خلیفه نگذاشت
پس ترک فعل پیغمبر کردند و ترک فعل پیغمبر ضلالت است و محال است که خلاف هدایت هدایت
باشد لابد ضلالت است و محال است اگر خلیفه نگذاشتن هدایت است که بگمان شما فعل پیغمبر
بود چرا ابو بکر را خلیفه کردند و پیغمبر نکرد چرا عمر شوری کرد میان مسلمین دو امر خلاف مخالفت
ابو بکر کرد که او وصیت کرد بعمر که آن دار بکه پیغمبر خلیفه نگذاشت و ابو بکر عمر را خلیفه کرد و
عمر هم اگرچه معین نکرد باز مخالفت پیغمبر کرد که شوری کرد و مخالفت ابو بکر هم کرد عمر متهم

بهی اختراع کرد که نه پیغمبر کرد و نه ابو بکر اما پیغمبر که میگویید اصلا خلیفه نگذاشت اما ابو بکر که
معین کرد خلیفه را اما عمر نه این قسم و نه آن قسم چیز تازه خوبی میگویید بر هر این سه قسم کدام یک از اینها
صواب و درست است اگر فعل پیغمبر صواب است که خلیفه نگذاشت چرا ابو بکر گذاشت پس خطا کرده
که خلیفه را ابو بکر کرده بود ابو بکر خطا کرد که عمر را معین کرد و عمر خطا کرد که شوری کرد بعد از آن
مرا خبر دهید از آنکه آیا که پیغمبر کرد افضل بود که بجای آن شما خلیفه نگذاشت یا اینکه شما کردید که خلیفه
نگذاشتید بعد مرا خبر دهید که آیا احدی متولی امر شد بعد از پیغمبر با اختیار و صحابه تا امروز که میگوئید
که با اختیار مردم نشده پس باید همه مردم تا امروز در ضلالت باشند چون متولی آنها با اختیار آنها
نشد و اگر بگوئید با اختیار شده تکذیب امت کرده اید و باطل کرده و قول شما وجوهی که دفع نمیشود
یا نگفتید که مرا خبر دهید از این آیه قل لمن ما فی السموات والارض قل لله آیا اینکه آسمان و زمین
ملک خدا است راست است یا دروغ گفتند راست است گفت آیا ما سوی الله از خدا هست یا نه که خدا
مالک و محمد وارث است گفتند چرا گفت پس در این بر است باطل شد آنچه شما واجب کرده اید و خلیفه
را اختیار کردید و اطاعت او را واجب کرده اید و او را خلیفه رسول خدا خوانید و حال اینکه
شما خود او را خلیفه کرده اید و هرگاه غضب بر او کنید عزلش میکنید و هرگاه بخلاف میل شما
رفتار کند او را میکشید اگر خود او عزل نکرد وای بر شما بخدا افترا مزنید بلکه فردا جزا را بچشید
هرگاه بایستید پیش روی خدای عز و جل و هرگاه وارد شدید بر رسول خدا و حال آنکه دروغ
بر او بسته اید که فرموده هر که بر من دروغ ببندد مهیا شود مکانش از آتش راوی گوید پس
از آن مامون رو بقبله نشست و دستهای خود را بلند کرد و گفت خدایا من اینها را نصیحت کردم خدایا
اینها را ارشاد کردم خدایا من بیرون کردم آنچه واجب بود بر من بیرون کنم از گردن خود کنم خدایا
اینها را وانگذاشتم در ذنب و شک خدایا من تقرب میجویم بتفضیلم علی بر خلق بعد از پیغمبر
چنانکه ما را امر کرد پیغمبر ص حماد گوید پس از آن ما متفرق شدیم تا مامون حیات داشت
دیگر ما جمع نشدیم در مجلسی یک روایت است که قوم همه ساکت شدند مامون گفت چرا

ساکت شدند بعد گفتند بخدا ما هیچ نمی گوئیم مأمون گفت پیغمبر شما را کافیست پس از آن امر کرد که
ایشان را بیرون کردند گفتند ما بیرون رفتیم حیرت زده و خجلت کشیده پس از آن مأمون نظر کرد
بفضل بن سهل گفت اینست نهایت مذهب ایشان و بر همین این قوم بود که کسی گمان نکند که جلالت
مانع شد ما ایشان را از نقض کردن بر من **فصل** بدانکه شش نفر حاضر در ایام غزای پیغمبر با جماع
کل مسلمین عمر و ابو بکر در سقیفه بودند در طلب امر خلافت و امارت مشغول بودند با
اشراف ناس بتدریج تجهیز حضرت و نه در دفن او و نه بنماز بر او آمدند بلکه از این مصیبت خود را مشغول
کردند بقیل و قال و منازعه و مخاصمه بودند در این وقت و پیش از دفن حضرت متولی امر شدند
جری شدند بر خدا و شماتت کردند بموت رسول خدا فرصتی بدست آورده بودند و چون بعض شدند
بر دنیا حب ریاست و گرفتن آنها را با اینکه اهل نبودند و لایق و قابل این منصب امامت
نبودند چگونه شد از برای عمر که سعی و کوشش کرد در بیعت گرفتن از برای ابی بکر و با بیشتر جهت دنیا
فعل منکر بجا آورد و چه قدر معاصی مرتکب شد با بزرگان از صحابه مخاصمه کرد با اینکه خودش
هم مثل یکی از مسلمانان بود اگر بود خدا و رسول او را بمقام بر پا داشته بودند و نه ابی بکر با او
گفته بود که این قدر اهتمام و کوشش کنند بجهة بیعت گرفتن در خلافت و امارت چگونه بر خود روا داشت
که قیام و اقدام نماید و مخاصمه و مقاتله کند و شمشیر برهنه کند بی اذن خدا و رسول و این معلوم است
هر کسیکه بصیرتی دارد ملتفت است که پیشی گرفتن عمر در این امر خلافت با فی صحابه از روی غرض نفسی
بود و مقصودش از این امور ضبط اسلام و اظهار محافظت دین نبود بلکه بر آن بود که حضرت
امیر المؤمنین فرمودند امروز کار را محکم کردی که فردا خود صاحب کار شوی اگر مقصودش ضبط
دین بود چرا در روز بدر و روز احد پیشی نگرفتند بجهة امر دین چرا از جیش اسامه تخلف کردند
با اینهمه سفارش رسول که فرمودند خدا لعنت کند کسی را که از جیش اسامه تخلف کند چرا در روز
احزاب فرار کردند که عمرو عبدود ایشان را صدا میزد بجهة مبارزت عمر اصحاب پیغمبر را ترسانیدا
همه خائف شدند الا حیدر بجنگ عمرو بن عبدود نخواست چرا وقت مبارزت مرحب فرار کردند پس اگر پیشی

حکایت شوری

کرده‌اند در سقیفه بجهة امر دین بود تا بعد از این چند مقام که ذکر شد جهة بیعت کردن ابوبکر اول اسلام
بود پس معلوم شد که منازعت ایشان بجهة ریاست و طلب جاه و حب دنیا و حسد بر آل محمد
بود و از برای همین جهة فرمودند علی در حق عمر که خلافت بصاحب طبیعت خشنه خشن بسیار کینه
دیرینه بود که وقت مردن شوری میان شش کس قرار داده تدبیر کرد تا امیرالمؤمنین کشته شود
یا بناچار بیعت کند بعثمان زیرا که حضرت امیرالمؤمنین را با عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن عوف
و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و گفت اگر همه بیک نفر اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر
یکطرف بیشتر باشد کمتر را بکشند اگر بطرف بیشتر اتفاق نکنند و اگر مساوی باشند و دو نفر یک
کس را اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آن سه نفر را بکشند چون بیرون آمدند حضرت
امیرالمؤمنین فرمود که تدبیر خود را برای محروم کردن من تمام کرد زیرا که عبدالرحمن پسر عم سعد است
و داماد عثمان است که این سه نفر از هم جدا نشوند نهایت بیش است که طلحه و زبیر با من باشند و
عبدالرحمن تا نظر فرمایند تا من یا من کشته شوم یا بیعت کنم با یکی از ایشان در نهج البلاغه منقولست
فیا لله وللشوری متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظائر یعنی ای خدا فریاد
فریاد در سر از مشقت این شوری چه زمان در من شک بود در مساوی من با ابوبکر تا اینکه قرین این
نظائر شدم یعنی مرا با عمر و عثمان قرین کنند و آنچه عمر در این شوری کرده قسم سیم بود مخالف نص ابو
بکر که نص و تصریح بعمر و مخالف اختیار که میگویند خلیفه باختیار امت است و معلوم است که طریق
استخلاف از این دو بیرون نیست ثالثی ندارد عمر برای خود طریق سیمی را اختراع کرد و این است که
در مرض موت خود گفت اگر وصیت بکنم بآنکس که بهتر از من بود وصیت کرده یعنی ابابکر و اگر واگذارم
آنکس که بهتر از من و ابوبکر بود واگذاشت یعنی رسول خدا امامت را باختیار امت گذاشت پس از آن از
متابعت پیغمبر مخالفت کرد که بزعم ایشان امر را باختیار امت گذاشت و از متابعت ابی بکر هم اعراض
کرد که تصریح نکرد بیکی امر را بشوری میان شش کس انداخت همه را حاضر نمود و عمر شهادت داد که
از اهل بهشتند پس از آن عیب گرفت بر هر یک از ایشان بعیبی که باعث خارج بودن امر خلافت بود

حکایت شوری

که گردن ایشان باشد مثل طلحه گفته که پیغمبر از دنیا رفت و بر تو غضبناک بود بجهت آن توجه
کرده بودی آن حرف این بود که در زمانی که آیه حجاب نازل شد که زنان خود را بپوشانند از نامحرم
طلحه گفته بود چه منفعت دارد برای پیغمبر که زنان خود را از ما میپوشاند فردا میمیرد زنهای اورا
بنکاح در می‌آوریم پس از آن که شهادت داد که اهل بهشتند بعد عیب بر ایشان گرفت پس از
آن گفت اگر عمر مرده بود سه روز از شوری گذشت بعد از من و یکی از ایشان بیعت نکردند بکشید ایشانرا و
واگذارید مردم را که خود اختیار کنند هر که را بخواهند و در این قضیه شوری کلمات عمر
از چند وجه تناقض دارد اولا آنکه در حق طلحه شهادت داد که طلحه از اهل بهشت است بعد از آن
گفت که رسول خدا از دنیا رفت و بر او غضبناک بود معلوم است هر که رسول خدا بر او غضبناک
باشد از اهل بهشت نیست خصوصا با این حالت از دنیا رفته باشد ثانیا آنکه امر کرد بکشتن
ایشان اگر متفق نشدند بعد از آن سه روز چگونه جایز است قتل کسی که رسول خدا شهادت
داده که از اهل بهشتند و اگر این قتل که عمر کرده اگر مستحق قتل بودند پس یقینا از اهل بهشت
نبودند چونکه قتل برای امری است که از قواعد اسلام خارج شده باشند بسبب مرتکب
شدن ایشان بچیزی را و هر کسی حالش این باشد چگونه جزم حاصل میشود که از اهل بهشت است
و اگر مستحق نبودند چرا خلیفه که خود را واجب الاطاعه میداند امر میکند بقتل جماعتی که مستحق
قتل نیستند بلکه معظم بوده اند پیش پیغمبر بحدی که شهادت داد که از اهل بهشتند و این قتل
صحیح نیست در امر بقتل ایشان و تناقض صریح و تهافت واضح است ثالثا آنکه علی را داخل شوری
قرار داد و او را اهل خلافت دانست و از جمله مستحقین خلافت شمرد و گفت بعلی [illegible]
بود یا ابا الحسن اگر دعابه مزاح در تو نباشد قسم بخدا اگر تو والی کنم ایشانرا او میداری براه
روشن و جویدا بهاهم وقتی حضرت با ابوبکر در باب خلافت منازعه کردند که بیعت از حضرت
میخواستند حضرت ممتنع میشدند بطرف بیت خود رسول خدا و متمسک میشدند
با چیزی پیغمبر درباره او فرموده بود ابوبکر میگفت که من شنیدم پیغمبر خدا را که فرمود ما

در بیان کستاخی کردن عمر بپیغمبر

اهل بیت خداوند برای ما آخرت را اختیار کرده برای ما و خدا برای ما اهل بیت خلافت و نبوت
را با هم جمع نکرده و این را حجت خود کرد عمر بعد از ابو بکر چهار نفر شهادت دادند بر اینکه ابو بکر
راست میگوید عمر و ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل پس اگر صحیح باشد که پیغمبر
فرموده خدا برای ما اهل بیت خلافت و نبوت را با هم جمع نکرده چرا عمر حضرت امیر را داخل در شوری
کرد و اهل شوری کسانی بودند که عمر ایشان را قابل خلافت میدانست و حضرت را قابل خلافت دانسته
و نبوت و خلافت را با هم جمع کرده پس که مناقض است با آن شهادتی که داده بود که جمع نمیشود و از آن
جهت حضرت امیر فرمود با امام حسن که خود را داخل شوری نکو خود را از اظهار آن من خود را داخل
شوری کردم خواستم تناقض کلام عمر را برسانم که از چون گفته بود نبوت و خلافت با هم جمع نمیشوند
امروز مرا قابل خلافت و اهلیت آن دانسته خواستم مناقضه کلمات عمر را بمردم اظهار کنم
دیگر آنکه عمر گفته بود روز شوری که اگر یکی از دو مرد زنده بودند که ابو عبیده و سالم باشد
مرا بخاطر شکی نمیرسید که او مستحق خلافتست با اینکه همه میدانند که سالم از قریش نبود بلکه
از عبدها بود این کلام عمر هم مناقض است با آنچه روز سقیفه گفته بود با انصار که پیغمبر فرموده
اما ما از قریش هستند پس ادعاء انصار را باطل کردند بحدیث الائمة من قریش پس واضح شد
که این شوری مستلزم چند تناقض بود در روایت کرده مسلم در صحیح خود و حمیدی در جمع
بین صحیحین و غیر ایشان از علما و محدثین که پیغمبر وقتی محتضر شد در خانه چند مرد بودند
مثل عمر بن الخطاب و جمعی دیگر از صحابه حضرت فرمودند دوات و سفیدی بیاورید تا بنویسم در
حدیث دیگر دوات و شانه بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد از من عمر گفت
کتاب خدا ما را بس است پیغمبر شما هذیان میگوید حاضرین مجلس اختلاف کردند بعضی گفتند
قول قول پیغمبر است بعضی دیگر گفتند قول قول عمر است اختلاف و بسیار شد حضرت نگاه
غضب آلودی بایشان کردند فرمودند برخیزید از پیش من نزاع نکنید از پیش حضرت
بیرون رفتند ابن عباس هر وقت این حدیث را میگفت گریه میکرد تا اینکه سنگریزه از آب چشم تر

رحلت فرمود پیغمبر با حالت غضب بر عمر

از مدینه شد میگفت روز پنجشنبه چه روز پنجشنبه میگفت همه مصیبت اینجا است که حایل شد
میان رسول خدا و میان کتابت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که اگر عمر میدانست که پیغمبر
میمیرد در این مرض حسن نمیشد که کلمه بگوید بجرئت یا قدرت داشته باشد که کلمه سخن براند
باز ابن ابی الحدید گفته که ابن عباس در نسبت موضع که عمر گفته که پیغمبر خواست خلافت علی
را تصریح کند که فرمود دوات و قلم بیاورید خدا نخواست و من مانع شدم و وضایح این
کلام واضح است اگر حسبنا کتاب الله صحیح بود چرا در سقیفه جمع شدند تشاجر و نزاع
کردند اخر الامر چند نفر از راه عداوتی که با اهل بیت طاهره داشتند بیعت با ابی بکر کردند اگر
کتاب خدا کافی بود چرا ابوبکر بعینه عمر را تعیین کرد چرا عمر شوری قرار داد چرا در احکام حیران
و سرگردان بود و بحکم بزین آیات قران ابتر و صنوست بعضی گفته اند که فهم نصیب ایشان نشد و راوی
در صحیح بخاری روایت کرده که پیغمبر در مرض موت بحضور جمعی از صحابه فرمود بیاورید دوات و شانه
تا بنویسم برای شما چیزی که بعد از من اختلاف نکنید غشی حضرت را عارض شد خواستند
بیاورند عمر گفت این مرد هذیان میکند چون پیغمبر بهوش امد گفتند یا رسول الله حاضر کنیم
آنچه خواستید فرمود که بعد از آنکه گفتید آنچه گفتید یعنی بعد از حرف عمر حضرت وفات
یافت در حالت غضب بر عمر از آنجا و شنیدی که گفت این مرد هذیان میگوید و این واقعه از جمله
مطاعن است عمر را اولا اینکه پیغمبر از او غضب کرد تا با حالت غضب بر عمر رحلت فرمود و هر که
پیغمبر از او غضبناک باشد خدا از او غضبناک است و هر که خدا و رسول از او غضبناک باشند جهنم
جزاء او است دویم آنکه خود را پیش انداخت در کلام پیش روی حضرت و اجتناب کرد عن ادب با
پیغمبر اجتناب کرد با اینکه خداوند حرام کرده و نهی فرموده از تقدم بر حضرت در آیه شریفه یا
ایها الذین امنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله سیم اینکه میفرماید و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة
اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة چگونه از عمر جایز است که مقدم شود پیش روی
پیغمبر با اینکه امر فرمود که دوات و شانه بیاورید که بنویسد چیزی که از میان امت اختلاف

رحلت پیغمبر در حالت غضب عمر فرمود

پرداز در نظر باینکه صلاح امت را چنین دید بر عمر مانع شد حایل شد بمیان حضرت و کتابت
کردن ما اختیار حضرت تا اینکه میان صحابه نزاع و اختلاف و قیل و قال انداخت در حضور پیغمبر که
مقصود پیغمبر برداشتن اختلاف بود عمر اختلاف انداخت که بحضرت گفتند بیاورید فرمود بعد
از آنکه گفتید آنچه گفتید یعنی بعد از آنکه اختلاف انداختید در سنت پیغمبر که مقصود از کتابت
واقع نمیشود پس کتابت عبث و بی فایده میشود و کار پیغمبر باید خالی از فایده نباشد بهمین جهت
ترک کردند چون مقصود برداشتن اختلاف بود بعد از آنکه اختلاف افتاد در حضور پیغمبر
در زمان حضرت پیش از رحلت بلکه در حال امامت پیغمبر یعنی عترت او و طلب خود شود دیگر چه
منفعت دارد این نوشتن حضرت بعد از فوت او و اینکه در حال حیات حضرت تخلف میکنند مثل اینکه
تخلف کردند از جیش اسامه با اینهمه تاکید حضرت و اصرار آن بزرگوار که تخلف نکنند حتی اینکه لعن فرمود
هر که تخلف کند لابد بعد از فوت حضرت هم تخلف میکنند پس واقع شدن این امور از عمر دلیل است
بر اینکه عمر بی مبالات بود در دین و مراعات دین نمیکرد و اوامر شریعت را رعایت نمیکرد و تعظیم
پیغمبر هم نمیکرد و امتثال فرمایش حضرت نمیکرد و آنچه از جانب خدا به پیغمبر میرسید قبول نمیکرد پس
ایمان کجای او بود با جماعتی که گفتند قول قول عمر است کجا ایمان داشتند که قول عمر را واجب
دانستند متابعت او و قول پیغمبر را باطل گرفتند که واجب باشد ترک آن کفر از این بالاتر کفر صریح
همین است سیم اینکه بعد از آنکه مانع شد از آنچه مقصود حضرت بود اکتفا باین نکرد بلکه جرئت
و خصومت نسبت تا بحدی که جایز دانست نسبت او را بحضرت دادن بلکه در مقابل روی حضرت
در حضور آن بزرگوار در حضور صحابه حضرت را شتم داد نسبت هذیان داد و حالت حضرت را
مثل حالت کسانی گرفته که در آنوقت بی عقل میشوند با اینکه حضرت عقل کامل بود با اینکه خدا
میفرماید در حقش وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و هر که انصاف داشته باشد این دلیل است
کم که بتواند اینها دلالات اعتقادی به دین نداشتن و حال اینکه خداوند بجهت تعظیم مواضع
بر یا ایها الرسول یا ایها النبی خطاب فرموده و ان دو موضع هم بجهت صراحت در رسالت

علیه السلام و پیغمبر هم که مهربانتر بود از آنها از خود انها النبی اولی بالمومنین و امها مپکفتند که ام
امّا منی فی خل این اقوم است از این جهت حاضر نشدند جنازه پیغمبر را فرمودند پیغمبر صلعم من دبرایشما
مثل پدر بودم نسبت بولد شرهرکاه بخواهید تغوط کنید رو بقبله و پشت بقبله ننشینید چگونه
میشود که پیغمبری که حالش چنین است از ما امت برود و اما میراث او را بما نصب نکند با اینکه ام
بزرگی بشما مرامّا منت اظهار کرده ندامدند بجنازه حضرت و مشغول خلیفه تراشی شدند بجهة
اهتمام در آن پس بنابر این انها آن پیغمبر کامل تر بودند که فکر دین بودند و خلیفه را معین میکردند
کا اعتنا بجنازه پیغمبر نکردند با اینکه باعتقاد عمر پیغمبر مرده بود میکفت پیغمبر نمرده اصحاب
با وخواندند ایه انک میت و انهم میتون و باعتقاد ما پیغمبر اگر در ظاهر حیات ندارد امّا عارف
و عالم و شاهد بر اعمال ما هستند قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمومنون فرق میان
این زمان و آن زمان نیست پس بی اعتنائی بجنازه حضرت مثل بی اعتنائی بخود حضرتست در حال
حیات در ملل و نحل کفته اند که بجنازه حضرت رسول حاضر نشدند و بعد از دفن آمدند بعضی
حضرت نماز کردند چون فرصتی نداشتند ابو بکر بعمر کفت البدار البدار قبل البوار یعنی باید تعجیل
کرد در این امر خلافت و ندانستند که تعجیل کار شیطانست و تانی از رحمن است اول کسیکه بیعت
کرد عمر بود بعد شیطان نکر شماتت کرد بود حضرت بعد ابو عبیده و سایرین خدا وقتی خواست
که ادم را خلیفه کند در چند سال قبل از او ملائکه را اکاه کرد انی جاعل فی الارض خلیفة از این
جهة عمر کفت که بیعت ابو بکر ناکهانی بود خدا مسلمانان را از شر او نکاه داشت پس هر که بر کرده
بمثل این بیعت او را بکشید کفتند اگر بنی هاشم فارغ شوند از عزای پیغمبر ما دیگر متمکن از
امر خلافت نیستیم از این جهت مبادرت کردند پس معلوم میشود که حق با شیعه است که میکویند
پیغمبر تصریح فرمود که علی خلیفه است بعضی کفته اند که اگر حق با علی بود و پیغمبر تصریح فرموده
بود دیگر مخالفت نمیکردند متصور نبود منع او میکوییم اگر این برای بی بکو بعضی بود ممکن
بود از بنی حنیفه منع او اگر این برای بعضی بود منصوص نبود رد او هذا جزاء او که کفت لم تؤذونی

وقد تعلمون انّی رسول الله الیکم چرا مرا اذیت میکنید و حال آنکه میدانید من فرستاده خدایم بشما
اما هیچ بودند بیت را اعتراف نکردند و گوساله پرستی کردند و خواستند عیسی را بکشند و او را بدار
کشیدند اما عیسی را نکشتند با اینکه بگمان اینها مضی بود درباره او اما برادران یوسف نشنیدند
محض پدر شان را بر یوسف و او را در چاه انداختند و او را فروختند بثمن بخس معلوم میشود
که مقصود چه بود از این همه اهتمام در سقیفه و کلمات عمر فصل فیما جری بعد النبی و بعض
ما صدر من المتخلفین و بطلان خلافتهم من تتمة ادلة الامامة لعلی بن ابی طالب ع استبعاد مکن
که چگونه میشود که جمیع صحابه از حق بر گردند الا قلیلی و اینها در ایام رسول خدا ص جان و مال
خود را در راه حق میدادند میگوئیم که شنیدی که بعضی از اینها باعث ارتداد اهل شدند از حق بر
گشتند و قبول بنا اوردند و بعلاوه اینها مشرک و بت پرست بودند و در ظاهر اظهار
اسلام میکردند و در باطن کافر و منافق بودند و اما بنی اسرائیل مسلمان زاده میشدند و اولاد
مسلمان بودند چون موسی غایب شد از اینها هشتاد و سه هزار نفر از اینها گوساله پرست شدند
حالی که اینها مسلمان بودند چنین شد پس اینها که اولاد مشرکین بودند و خودشان در باطن
مشرک بودند که بطریق اولی مرتد میشوند و واقع و ممکن است از اینها ارتداد بنی اسرائیل گفتند
وقتی که از دریا گذشتند فرعون را دیدند غرق شده با مثال بعیرایی گفتند که ای موسی بلی خدای
برای ما درست کن چنانچه برای اینها چند خدا هست و از اخبار مستفاد میشود که مخالفت
امر رسول خدا را در حال حیات آنجناب نیز بوده چنانچه در عوالی از براء بن عازب روایت شده
که گفت که رسول خدا ص بیرون رفتند با اصحاب و احرام حج بستند چون بمکه رسیدند حضرت
فرمودند حج خود را بدل بعمره کنید مردم گفتند یا رسول الله ما احرام حج بستیم چرا عمره کنیم
فرمودند ببینید چگونه من شما را امر میکنم شما بجا آرید کلام حضرت را رد کردند حضرت
غضبناک شدند و رفتند بمنزل بعد از ادا و آثار غضب در روی مبارک حضرت بود بعضی
از زوجات دیدند که آثار غضب در حضرت است عرض کردند که کیست شما را بغضب آورده خدا او را

او در دلهای ایشان کمون داشته و سالها در انتظار فرصت بودند چرا مصاحب پیغمبر بودند پس
اینکه عامه نقل نموده اند که هر یک از خلفاء ثلثه بذل اموال عظیمه در راه دین نموده اند محض افترا (بهتان)
چنانکه از این حکایت معلوم شد و از آیه نجوی نیز معلوم است چنانچه عامه و خاصه نقل نموده اند
که حق تعالی در حین آمدن آیه نجوی فرموده یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین
یدی نجویکم صدقه هیچ یک از صحابه بغیر از علی بن ابی طالب عمل باین آیه ننمود چنانچه حافظ ابو
نعیم و سایر مفسرین ذکر نموده اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود که آیه در قرآن هست که عمل
باین نکرده است کسی پیش از من و عمل باین نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه نجوی است که من یک
دینار داشتم آن را به ده درهم فروختم و هر گاه که خواستم رازی بگویم یک درهم تصدق کردم الخ
آنحضرت یاد ده نوبت ده درهم داده با آنحضرت نجوی کرده و بغیر از او باین آیه احدی عمل ننمود پس اگر
خلفای ثلثه را اعتنائی در امر دین بودی در ظرف ده روز عاجز نبودند از اینکه یک درهم تصدق
کنند و با آنحضرت مناجات کنند و خود را مورد عتاب اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم
صدقه در شأن خود نکنند علامه در منهاج الکرامه گفته اما انفاق ابی بکر بر رسول خدا دروغ است
بجهت اینکه مالی نداشت و پدرش نهایت فقر داشت و ندا کن بود بر مائده عبد الله بن جدعان روزی
بقدری نان میگرفت که از آن میگذرانید اگر ابو بکر چیزی داشت دستگیری او می‌نمود ابو بکر در جاهلیت
مکتب دار کودکان مشرکین بود و در اسلام خیاط بود و چون متولی امر مسلمانان شد عمر او را
منع کرد از خیاطی ابو بکر گفت من محتاج بقوت هستم قرار دادند روزی سه درهم از بیت
المال و پیغمبر که پیش از هجرت مال خدیجه در دست داشت محتاج نبود و احتیاج بهیچ چیز نبود
بعد از هجرت که ابو بکر چیزی نداشت و اگر چیزی انفاق کرده بود البته در حق او نازل
شد چنانچه در حق حضرت امیر نازل شد هل اتی و انما ولیکم الله و معلوم است که پیغمبر اشرف
است از آنکه حضرت امیر تصدق باو کند و آیه نازل شد بحالیکه ادعا میکنند که ابو بکر انفاق
کرده که سبب آن بود پس نفی آن که چیزی نازل نشده دلالت میکند بر دروغ بودن نقل انفاق

معویه بعبد الله بن جعفر گفت اگر اینطور است که شما میگوئید پس امت هلاک شدند و از دین بر
گشتند مگر شما اهلبیت و هر که بگفته شما باشد و اینها نسبت بسیار مردم قلیل میباشند عبد
الله عباس روی بمعویه کرد و گفت خدای فرماید قلیل من عبادی الشکور و ما اکثر الناس و لو
حرصت بمؤمنین الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم خدا فرماید نوح قلیل هم مؤمن
که مؤمنین و کسانیکه عمل صالح میکنند قلیل اند و تعجبی نیست از این امر معویه عجب از امر ما امر بنی
اسرائیل که سحره بفرعون گفتند بکن آنچه میکنی پس ایمان بموسی آوردند و تصدیق موسی را
کردند پس از آن با قوم موسی رفتند و تصدیق موسی را کردند با نبوت او اقرار داشتند بدین
موسی اینها را آورد تا آنکه رسیدند باینها عجایبها نمودند و دریا گذشتند به بتهائی که عبادت
میکردند گفتند این خدای شما و خدای موسی است پس از آن موسی گفت باینها ادخلوا الارض المقدسة
التی کتب الله لکم در جواب موسی گفتند کاری نکنیم موسی عرض کرد خدایا من نتوانم نگاه داری
مگر خود و برادرم را جدائی بینداز میان ما و میان گروه فاسقین خطاب رسید لا تاس علی
القوم الفاسقین پس نیست مثل بعضی از این امت مگر اینکه اطاعت اقرار کردند و متابعت نمودند
او را که یار رسول الله بودند و اقرار بدین او نمودند و بعد از آن انکار کردند و در اینها حسد گفت
بود اگر مخالفت کردند امام و ولی خود را پس نیست عجب از قومی که از بعد نبوتها خود گوساله
ما هم نکو ساله پرستی کردند سجده باو کردند گمان کردند که او رب العالمین است
اجتماع کردند بگوساله پرستی جز هرون و باقی ماندند اصحاب پیغمبر که بمنزله هرون بود از موسی
اهل بیت او و چهار سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر و زبیر هم برگشت و مرتد شد تعجب میکنی ای معو
ید دیگر رسول خدا امامت را اسم برد بعد بعد هم و در مواطن بکرات میکرد بر اینها و اینها را امر
میکرد بطاعت ائمه پیغمبر خدا جعفر را و زید و فرستاد فرمود بقوم که جعفر را بر شما امیر کردم اگر
جعفر ابن ابی طالب کشته شد زید بن حارثه امیر شما است اگر زید کشته شد عبد الله بن رواحه
امیر شما است پس همه کشته شدند پس در رحلت خود امت را وا میگذاشت و اقای بعد خود

بیان کفر یزید پلید و عمر سعد

می‌گفت و اینها را امر میکرد بمنا بعث عمر را کردن اینها را دانا بکتاب خدا و سنت رسول میکرد و بعد
از خود اطهار او را وا گذاشت که برای خود خلیفه اختیار کنند پس رای اینها با این از پیغمبر هدایت
کننده تر است و وارد شده است رای اینها از کار رسول و اختیار او پس تکبر شدند و قوم اینها را تکبر
شدند مگر بعد از بیست و چهار سال پیغمبر اینها را وا نگذاشته و کوری و شبهه بکرا آنکه علی بن ابی
طالب اول ایشان است در اسلام آوردن و اعلم اینها از دین کشیدند در جهاد فی سبیل الله و مدتها
همراه پیغمبر جان فشانی او در امر رسول خدا نازل گشته بر پیغمبر سختی و شدت بجز آنکه علی را همه بیشتر
بجهاد اعتماد که با او داشت و معرفتی که بفضل او داشت و علی اینهم را داناتر است بکتاب خدا و سنت
رسول و علی پیش پیغمبر از همه کس محبوب‌تر است علی در خلوت شب و روز با رسول خدا بود هر گاه
سؤال میکرد با او عطا میفرمود هر گاه ساکت میشد رسول خدا خود ابتدا بسخن مینمود علی
محتاج باحدی نبود بعد از رسول خدا در علم و فقه و همه اینها محتاج بعلی بودند از برای علی
سوابق و مناقبی است تا اینکه خدا در قرآن در حق او نازل شد که از برای احدی از اینها نبود و علی کسی
از همه جور نفسش از همه پیغمبر نزدیکتر است و فضائل خیر نیست که در علی نباشد نظیر او و شبیه او
کسی او و علی سبقت نگرفت هرگز رسول خدا کسی را بر علی امیر نکرد احدی در دنیا مقدم بر علی نشد
رسول خدا اسامه را امیر جیش کرد و ابابکر و عمر را از جمله جیش قرار داد گفتند پیغمبر رسید
میداد این کودک بنده را بر ما امیر کرده چون اسامه بنده بود رسول خدا [illegible]
ابن عباس روایت میکند روایتی که در کتاب ذکر شده [illegible] صادق ع از پدرش از جدش در آیه
یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها فرمودند چون نازل شد انما ولیکم الله و رسوله تا آخر چند نفر
از اصحاب رسول خدا در مسجد مدینه جمع شدند بعضی به بعضی گفتند چه میگوئید در این آیه گفتند
اگر باین آیه کافر شویم کافر شده ایم [illegible] اگر ایمان باین آیه آوریم ذلت است برای ما
که پسر ابوطالب بر ما مسلط باشد گفتند که دانستیم که محمد راستگو است در آنچه میگوید
لکن او را دوست میداریم و اطاعت علی را نمی‌کنیم در آنچه ما را امر کرده که این آیه نازل شد یعرفو

نعمة الله ثم ینکرونها نعمت خدا را میشناسند یعنی ولایت علی را پس از آن منکر میشوند واکثرهم الکافرون
بولایت آنحضرت تفسیر ابن عباس است اینجا طبرسی که گفته در کتاب اسرار الامامه که یزید پلید بعد گفته
از قتل حسین تا اقربا و اصحابه او لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل
فاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان
لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل در منهاج التابعین است خدا فکر بنماید مردم بعد
از رسول خدا و بغض با فتراء اینها بحسب بغض دهوا های اینها بعضی طلب امر کردند برای آنکه مستحق
باشند واکثرهم او را متابعت کردند بجهت طلب دنیا چنانچه عمر سعد لعین اختیار کرد ملک
ری بجهت چند روز دنیا چو تحیر کردند او را میان اختیار ملک ری و قتل حسین تا آنکه میگفت
در قتل حضرت آتش جهنم است خود بش خبر داد از شعر خود که گفته فعاد تعبید الله من
قومه الی خطة فیها خرجت لحینی فوالله ما ادری وانی لواقف افکر فی امری علی خطرین
ءاترک ملک الری والری منیتی ام اصبح ماثوما بقتل حسین وفی قتله النار التی لیس دونها
حجاب ولی فی الری قرة عینی این حال ملوک اینها و اصحاب رسول بود و اما علماء اینها غزالی و متوکل
که هر دو امام شافعیه میباشند گفته اند که تسطیح قبور مشروع است لکن چون رافضی از شعار
خود ما ساختیم منکهیم زمخشری که یکی از امام حنفیه است در تفسیر این آیه هو الذی یصلی علیکم
وملئکته گفته که مقتضای این خبر جایز است که صلوات بر غیر پیغمبر فرستادن مسلمان لکن چون که
باتهم خود صلوات بر غیر پیغمبر میفرستند ما منع کردیم حنفیه گفته اند که انگشتر در دست راست کردن
مشروع است لکن چون رافضیان عادت خود کرده اند ما در دست چپ میکنیم از ابن حنبل بسبات
ابوحنیفه گفته که من مخالفت جعفر بن محمد در هر چه گفت و کرد الا آنکه نمیدانستم در حال سجود
چشمها خود را میبندد یا میکشود که من مخالفت کنم تا اینکه هم میکشاده که من بگویم باز کنند امر
کرده که بچشم باز کنند و بچشم بسته بکنند تا مخالف شده باشد بر بنای این احادیث باطل حکومت
شریعت پیغمبر را تغییر و تبدیل دادند و احکام را بهم زدند که از صاحب شریعت سبیله و ضلّ

رفت در عبادت بنی امیه این بود که در آخر خطبه علی را لعن میکردند عمر چون از خطبه فارغ شد بجای لعن این
این آیه را ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم
تذکرون واز منبر بزیر آمد مردم از اطراف مسجد فریاد برآوردند یا امیر المؤمنین کافر شدی براو حمله کردند
که او را بکشند صدا اندر سینه گوششان خود را از منیا عاق برخواستند بیرون او مسائل
خود را عمر را از دست مردم خلاص کردند وخود را بنصرت رساند بعد از آن خواندن این آیه مستحب شد
در آخر خطبه جمعه مردم متفرق شدند میگفتند سنت تغییر کرد سنت تبدیل کرد مردم از ابو حنیفه
وشافعی استفتا کردند از این مسئله که عمر لعن را برداشت و سنت را تغییر داد ابو حنیفه وشافعی جواب
دو نوشتند که لعن علی بدعت بود داشتن سنت لامامت باشد در کتاب اسرار الامامت که در دمشق
چند قبیله هستند همه معظم مکرم که میراث و صدقات را برای آنها میبرند بعضی آنها را بنو السنان
میگفتند که نیزه که سر امام حسین بود بعضی آنها را بنو الطشت گویند از اولاد لعینی هستند که سر
حسین را در میان طشت گذاشت و برد پیش روی یزید لعین بعضی آنها را بنو النعل گویند از اولاد آنها
هستند که اسپها را نعل بند کردند بجسد پاره پاره مظلوم کربلا تاختند بعد از آن نعلها را
برداشتند و با نعلهای دیگر مخلوط کردند حلقها از آن بجهت تفأل و تیمن و تبرک بر در خانهای خود
نصب کردند بعضی از آنها را بنو التکبیر گویند از اولاد کسانی هستند که تکبیر گفتند روزیکه سر مطهر
خامس آل عبا را داخل شام خراب نمودند بعضی از آنها را بنو الفرح گویند از اولاد کسانی هستند
که سرها را به درهم فروختند نمودند بعضی از آنها را بنو القضیب گویند از اولاد کسی بودند که قضیب
چوب خیزران را بر یزید داشت که آن یزید پلید لعین قضیب اشاره بر ثنایای حضرت میکرد بعضی
از آنها را بنو الفتح گویند از اولاد کسانی هستند که بجهت بشارت فتح یزید پلید سوره انا فتحنا
خواندند با اینها همان جماعت هستند که خدای فرماید که اگر برای اهل هر آیتی و معجزه بیاوری مثلا
قبله ترا نکنند تو هم متابعت قبله ایشان مکن و بعضی هم متابعت قبله بعض کنند قبول نکردند و خدا بر
مغضب علیهم در سیصد آیه واز رسول خدا قبول نکردند در سی هزار حدیث خداوند میفرماید

از اولاد کسی

چه قدر را آثار و معجزه آسمان و زمین مثل اینها اعراض کرده‌اند و رد کرده‌اند پس هرگاه قبول نکنند
از خدا و رسول چیزی را از آنچه گذشت از آیات و احادیث چگونه قبول میکنند از غالی کشته از علی پس سبب چیزی
حضرت فرموده‌اند پس از دوری نفس یعنی یاد کردن چیزی از دوری نعت یعنی از دوستی امتحان و جهل جهل
عجایب کرده که گویند اهل رده برای ابوبکر که اینها اهل الله شدند و زاری اینها اسیر شدند و مردان اینها
کشته شدند چونکه ابوبکر خالد را فرستاد بکشتن بنی حنیفه و مثل خالد و مالک بن نویره که امیر قبیله
بود خالد همه اینها را کشته در رکوع و سجود و با زن مالک خالد سلوک نا کرد و کسی که این امر شنید
هر دو را انتساب نا کرده خالد را لقب سیف الله دادند از روی عداوت با علی که ملقب بسیف الله است
حضرت قبیله بنی حنیفه میگفتند که پیغمبر ما را امر کرده که حقوق اموال خود را صرف کنیم بر مصارف
صلحای قوم خود و خلافت از برای بنی هاشم است نه از برای تو ای پسر ابی قحافه و ابوبکر بفهمید که مانع
بنا و بل العدا میکشند چونکه از اصل منکر زکوة نبودند لکن ابوبکر را لایق و قابل ندانستند که
پیش او بفرستند زیرا که از رسول خدا شنیده بودند که ابوبکر را حقی در خلافت و اما مثنا ابوبکر
در آخر عمر بحسن خود تأسف خورد و پشیمان شد از قتل مالک عمر در ایام خلافت فعل ابوبکر را انکار
کرد و اسیر از این قبیله برگردانید خالد را حد نا زد که با زن مالک زنا کرده بود و کافی از حضرت امام
محمد باقر روایت شده که روز غدیر خم وقتی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی ابن ابی طالب را
گرفت و او را مولا خواند بر مسلمانان و خلیفه کرد ابلیس لعین نعره زد در میان لشکر خود تمام ملعون
دیو و جن از لشکر شیاطین که نزد او آمدند و گفتند ای سید و مولای ما چه شد تو را که از تو شنیدیم
نعره‌ای این نعره هولناک تو ابلیس گفت این پیغمبر رو کاری کرد که اگر تمام شود این کار دیگر برای خدا
را معصیت نشود هرگز گفتند ای سید ما تو نه آنکه آدم را از بهشت بیرون کردی چون تمامی گفتند
که خدا از روی هوا سخن میگوید دیگری گفت آیا نمی‌بینی چشمهای او را دور میزند که گویا سر او چون
هستم دیوانگان ابلیس نعره کشید که بطرب افتادند و سنان گفت آیا ندانستید که من بودم آدم را
از بهشت بیرون کردم گفتند چرا اما آدم نقض عهد کرد و بخدا کافر نشد اما اینها نقض عهد کردند

و کافر شد بو رسول چون پیغمبر خدا ص رحلت کرد مردم غیر از علی را بر پا کردند ابلیس تاج پادشاهی بر سر منبر
نهاد و نشست و جمع کرد پیاده و سواره خود را گفت بکشید خدا را اطاعت نمی‌شود تا امام بر پا شود پس
از آن فرمودند حضرت این آیت را ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه چونکه پیغمبر رحلت کرد و ظن از
ابلیس بود زمانی که گفتند پیغمبر از روی هوا سخن میگوید ابلیس گمان کرد و آنها یعنی منافقین تصدیق
کردند گمان ابلیس را و گمان ابلیس اغوای بنی آدم بود که گفت فبعزتک لاغوینهم اجمعین در تفسیر علی بن
ابراهیم بسند خود از حضرت امام محمد باقر ع روایت است آنکه فرماید بعد از آنکه گفت پیغمبر ص من کنت مولاه
فهذا علی مولاه ابالسه خاک بر سرها کرده نزد ابلیس رفتند گفت چه شده است شما را گفتند
امروز این مرد بست بستنی که نگشاید او را احدی تا روز قیامت ابلیس گفت هرگز چنین است اینها آنانی که بد
او هستند مرا وعده داده‌اند خلاف وعده با من نمی‌کنند پس خداوند سبحانه این آیه را فرستاد ولقد
صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین یعنی شیعه علی متابعت ابلیس نکردند و قوم فرعون
کشتند ابنای بنی اسرائیل را و اسیر کردند زنان ایشان را مثل اینکه در کربلا منافقین خلفا کشتند پسرهای
ایشان را چون حسین و اصحاب او و اسیر کردند زنان ایشان را و همچنین هر وقت که سلطنت دنیا بود در دست
ایشان نفر از اولاد علی و فاطمه را کشتند و سرها کندند هر بیست نفر را در یک چاه انداختند در بعض کتب
مذکور است که کشته شد از اولاد علی صد و بیست هزار نفر خداوند میفرماید لکم فی رسول الله
اسوة حسنة پس واجب است بر تابعین رسول خدا ص اینکه محزون شوند در حزن حضرت و شاد شوند
در شادی آن بزرگوار و شکی نیست که رسول خدا محزون است بجهت قتل اولاد خود خصوصا روز
عاشورا بخلاف بنی امیه که روز عاشورا را روز شادی کردند که یزید لعین هفتاد و دو نفر را
شهید کرد که هیجده نفر از اولاد علی بودند مثلا اسعد سید شریف گفته‌اند هرگاه بیعت کردند
یکی از امام است و واجب الاطاعة که چون بیعت با یزید لعین کردند حسین و تابعین او را مباح الدم
کردند لعنة الله العزیز بنی امیة و متابعیهم روایت شده در کتاب شرف النبوة که ابوبکر در خواب
دید که آفتاب از آسمان جدا شد و به کعبه افتاد و اجزاء آفتاب از هم پاشید و متفرق شد قطعه

ازان در نماز ابو بکر امامت داد ابو بکر از حجره هتک سید پیغمبر و انجم اکفت نبوده داشت که ظاهر شود
بمکه در امر زمان پیغمبر و ادعا نبوت کرد و از او نبوت مسیلمه بهره برداری بعد از او با خبر نبنیاد نفاق
دعوت او دادند چون پیغمبر ابو بکر را دعوت باسلام کرد ابو بکر گفت بکدام حجت دعوت قبول کنم فرمودند
پیغمبر بحیرا راهب پس ابو بکر اسلام آورد پس اسلام ابو بکر بجهت همین علت بود نه از برای محض اسلام
او در قتل امام علی شهادت بر لشکر اد بخاری اعتقاد دار از جمله حرفهائی که شهادت بر عداوت قلبیه ایشان
میکند با اهل بیت و اینست که صدوق مرحوم ذکر میکند در علل از احمد حنبل که گفته حق ایشان
کرسیت سنی میشود تا اینکه علی را دشمن ندارد اگرچه ابدا لی باشد و در تاریخ ابن خلکان که تاریخ
معتبر ایشان است میگوید که لیستی ابو موسی علی جمع میشود تا اینکه روایت میکنند در کتب خود که
پیغمبر فرمود یا علی دوست ندارد ترا مگر مومن متقی و دشمن ندارد ترا مگر منافق شقی و در نکت
الفصول شیخ نجیب الدین ابی الفتح اصفهانی از صحیح مسلم نقل کرده که پیغمبر فرموده که خداوند
فرستاد بسوی من در شب معراج سه دفعه که علی سید الوصیین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین است
پس تا نیست که علی امام ایشان نیست بلکه امام المتقین است که خدای فرماید ان المتقین فی جنات
ونهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر چونکه تصدیق بامام با امامت با دشمنی علی جمع نمیشود
تا اینکه جماعت عامه تماما روایت کرده اند که پیغمبر در حق ابا ذر فرموده که زمین برنداشته و
و آسمان سایه نیفکنده بر صاحب لهجه که راستگوتر از ابوذر باشد با اینحال ایشان او را صدیق نگفتند
و ابو بکر را صدیق خواندند با اینکه در حق او چنین حدیثی نرسیده و او را خلیفه رسول خدا خواندند
با اینکه رسول خدا او را در حیات خود و بعد از وفات خود خلیفه نکرد که خود ایشان هم میگویند
که با اختیار امت شد و امیر المومنین را خلیفه رسول خدا نخواندند با اینکه در چندین موطن او را
خلیفه کرده در مدینه از انجمله در غزوه تبوک که فرمود یا علی مدینه صلاح نمی یابد مگر از برای
من یا از برای تو یا راضی نیستی اینکه بوده باشی از من بمنزله هارون از موسی جز اینکه پیغمبری بعد
از من نیست و رسول خدا امر کرد که چون ابو بکر سوءنه امیر کرده اسامه را بر جیشی که ابو بکر و

بیان القاب موضوعه مخالفین بمقابل القاب امیر المؤمنین

وعمر در آن جیش بودند و حضرت رحلت کرد و اسامه را عزل نکرد و او را خلیفه رسول خدا صلعم میخواندند
چون ابوبکر متولی خلافت شد اسامه غضب کرد و گفت رسول خدا مرا بر تو امیر کرد چه کس ترا خلیفه
بر من ابوبکر با عمر رفتند اسامه را راضی کردند و او را مدت حیات خود امیر میخواندند عمر را فاروق گفتند
و بعلی نگفتند با اینکه رسول خدا فرمود علی فاروق امت منست حق و باطل را از هم جدا میکند
چگونه یاری عایشه کرده اند در امر باطل که خروج کرده بر امام چهارم شان و احدی از آنها یاری دختر
پیغمبر نکرده بنانی که حق خود را طلب کرده از ابی بکر احدی ایشان کلمه سخن نگفت و عایشه را ام المؤمنین گفتند
و با آنکه زوجات حضرت را نگفتند برادرش محمد را با بزرگی شانش و قرب منزلتش نزد خدا خال المؤمنین
باو نگفتند خواهرش را ام المؤمنین گفتند معاویه بن ابی سفیان را خال المؤمنین گفتند بجهت آنکه خواهرش
ام حبیبه دختر ابی سفیان بعضی از زوجات حضرت بود و حال آنکه خواهر محمد بن ابی بکر با شان پدرش از خواهر
معویه با پدرش بالاتر بود رسول خدا صلعم لعنت فرموده بود معویه را آزاد کرده پسر آزاد کرده لعین
پسر لعین فرموده بود پیغمبر هرگاه معاویه را بر منبر من ببینید او را بکشید معویه از صنف المؤلفة
قلوبهم میباشد و با علی ع مقاتله کرد و چهارم خلفا است و امام حق است و هر که با امام حق محاربه
کند ظالم است بسبب آنکه محمد بن ابی بکر موافقت کرد با علی و مفارقت پدرش کرد و بغض معاویه را
داشت بجهت دشمنی او با علی ع و محاربه او با حضرت معاویه را از کاتب وحی شمرده اند و حال آنکه
یک کلمه ننوشت بلکه رسائل هم ننوشت بلکه از جمله کاتب وحی ابن ابی سرح بود و مرتد شد مشرک شد
و در حق او آمد و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم با اینکه معویه
همیشه مشرک بود در این مدت که پیغمبر مبعوث بود تکذیب وحی میکرد و استهزا مینمود بشرع و در
روز فتح یمن بود و طعن میزد بر رسول خدا صلعم و کاغذ بصخر حرب بهجو نوشت و او را سرزنش می نمود
که اسلام آورده بود و فتح در شهر رمضان شد هشت سال بعد از هجرت معاویه و پدر لعین خود باقی
بود از ترس پیغمبر که خون او را هدر کرده بود فرار کرده بمکه چون نه بپا و را جا بمنه هند نا از روی

ظاهر کردن پیغمبر کفر معویه را

اضطرار بپناه به پیغمبر آورده و اظهار اسلام کرد بعضی گفته اند پیش از فوت حضرت مسلمان شد پنج
ماه خود را بعباس انداخت که شفاعت او را بکند عباس شفاعت کرد پیغمبر گذشتند از او عبد الله
عمر روایت کرده که از حضرت پیغمبر شنیدم شنیدم می فرمود بر شما ظاهر میشود مردی که بمیرد بر غیر
سنت من معویه پیدا شد حضرت بر خواستند روزی خطبه بخوانند معویه برخواست دست پسرش
یزید پلید را گرفت و بیرون رفت خطبه را نشنیدند حضرت فرمودند لعن الله القائد والمقود خدا
لعنت کند کشنده و کشیده شده را معویه مبالغه کرد در محاربه علی و جمع کثیر از اخیار اصحاب
کشت و دشنام علی کرد بر منابر مدت هشتاد سال تا اینکه عمر عبد العزیز قطع کرد امام حسن را
زهر داد پسر ملعونش امام حسین را شهید کردند زنان او را اسیر کرده بعد او ثنا بای رسول انکشت
مادرش هند جگر حمزه را خورد خالد بن ولید را سیف الله و سهم الله ملقب کردند و خالد هشیم
دشمن اهل بیت بود تکذیب رسول میکرد و خالد سبب شد که روز احد مسلمانان کشته شدند
و دندان پیغمبر را شکستند و حمزه را شهید کردند چون اظهار اسلام کرد حضرت او را فرستادند بقبیله
بنی خزیمه که صدقات بگیرد خیانت کرد و جماعت بسیار کرده مسلمانان را کشت رسول خدا پیش
اصحاب برخواستند انکار از فعال خالد کردند دستهای خود را باسمان بلند کردند بجد بکه ملا خطر
می شد میگفت بدرگاه حضرت عرض میکرد خدایا من بیزارم از آنچه خالد کرد پس
از آن امیر المؤمنین را فرستادند تا آنچه کند اینجا خالد کرده دریغ نظر حضرت بعلی فرمودند که قوم
را راضی کن حضرت امیر رفتند فرمایش رسول را بعمل آوردند چون پیغمبر رحلت کرد ابو بکر خلیفه
خلافت شد خالد را امیر کرد بکشتن اهل یمامه خالد کشت از ایشان هزار و دویست نفر را تا اینکه
همه مسلمان بودند بحکایت مالک بن نویره هم که شنیدید با این همه شناعتها او را سیف الله
گفتند مانع زکوة را مرتد شمردند با اینکه اظهار عذر میکردند خالد مسلمانان را کشت و
خونهای ایشان را هدر کرد با زنان نوزده ایشان را اسیر کرد تا کسیکه محارب با امیر المؤمنین بوده

او را مرتد خوانند تا اینکه پیغمبر فرمود ترا با علی جنگ با تو جنگ منست و محاربه رسول خدا باجماع کفر است
بعضی گفته اند بدتر از ابلیس کیست که سبقت بحسنات و اداء طاعت کرده شد او و با او در صحبت
معصیت بوده و شکی نیست که ابلیس عابد ترین ملائکه بود و مشهور است حامل عرش چون خدا
ادم را خلق کرد و خلیفه زمین نمود ابلیس را امر نمود بسجده برادم ابلیس استکبار کرد او وقت مستحق
طرد و لعن شد و معویه که همیشه در شرک بود بت پرستی میکرد تا پنجاه قبل از رحلت رسول خدا
پس از ان هم استکبار کرد از طاعت خدا و نبرد با خلیفه رسول خدا پس معویه بدتر از ابلیس بود
بعضی چنین میگویند از محا الفرکه معتقد باماست یزید معویه را ابنهم افعال شنایع که از
او صادر شد که حضرت امام حسین را شهید کرد اموال او را غارت کرد فرزندان او را اسیر کرد اهل بیت
در بلاد گردانید بر شتر برهنه امام زین العابدین را مغلول کرد با کفار نکرد تا اینکه استخوان سینه
حضرت را با اسبها پامال کرد سر هاشمیها را بر نیزه کرد تا اینکه مشایخ ابنا روایت کرده اند که در
قتل حسین اسمان خون بارید سرخی که در اسمان است وقت قتل حسین پیدا شد روایت کرده اند
که سنگی برداشته نشد مگر انکه زیرش خون بود اسمان خون بارید که اثر او در جامها باقی ماند تا پاره شد
جماعتی که او را امام میدانستند توقف دارند در لعنش ابو الفرج بن جوزی که از مشایخ حنابله است
از ابن عباس روایت کرده است که خداوند وحی فرستاد به پیغمبر که بسبب قتل یحیی بن زکریا کشتم
هفتاد هزار نفر و هفتاد هزار نفر را بسبب پسر دختر تو میکشم مهنا بن یحیی از احمد حنبل از یزید گفته یزید
انکسی بود که کرد انچه کرد مدینه را غارت کرد او را و الله مالی است روزی گفتند که قومی را نسبت
بدوستی یزید می دهند گفتا با کسی یزید را دوست میدارد که ایمان بخدا و رسول اورده باشد
گفتم چرا او را لعن نمیکنید گفت چگونه او را لعن نکنم حال اینکه خدا او را لعن کرده در قران
گفتم در کجای قران است لعن یزید گفت در این ایه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و
تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم چه فسادی بدتر از قتل و انکه
قتل سبط پیغمبر و قتل و غارت کردن مدینه و اسیر کردن اهل او و کشتن بهمه این وجوه تا

از قریش و مهاجرین و انصار تا که هر سه عدد اینها به هفتصد نفر و قتل کسی که شناخته شد از حر و عبد
و زن ده هزار نفر چونکه قحط مدینه را تا آن رسید بقبر رسول خدا صلعم و روضهٔ حضرت تا مسجد پر از
خون شد پیرزنان کعبه را خراب کردند با منجنیق و او را سوزانیدند **فصل** از جمله مطاعنی که بر ابوبکر
وارد است حکایت فدک است که از اهل بیت عصمت علیهم السلام غصب کرده که مبادا بعضی بطمع مال میل با ایشان
کنند در وقتی که شجرهٔ خبیثه را نوشتند ابجد (?) اجمل کردند که پیغمبر فرمودند ما معاشر الانبیا
میراث نمی گذاریم آنچه از ما باقی میماند صدقه است و فدک از جمله بلادی بود که بی جنگ بتصرف حضرت
رسول صلعم درآمده بود زیرا که چون فتح خیبر بدست امیرالمؤمنین شد اهل فدک ترسیدند از برای نواحی آن
دانستند که تاب مقاومت ندارند بدون جنگ تسلیم کردند و آیات که هم نازل شد که چون بی
جنگ گرفتند مال حضرت رسول است و این آیه نازل شد که وآت ذا القربی حقه حضرت رسول از جبرئیل
پرسید که ذا القربی کیست حقش چیست عرض کرد ذا القربی فاطمه و حقش فدک است پس حضرت فدک را
بامر خدای عز و جل بفاطمه داد که از او و ذریه او باشد که ائمه باشند از اولاد امام حسین و فرزندان
امام حسن فرمودند که اینها بی جنگ گرفته شده مخصوص منست و بامر خدا بتو دادم بگیر اینها از
تو و فرزندان تو است تا روز قیامت و چون خلافت با ابوبکر قرار گرفت کس فرستاد و وکلای حضرت
فاطمه را از فدک بیرون کرد حضرت فاطمه فرمود که چرا مرا منع میکنی از مال من ابوبکر گفت بر اینچه
میگوئی گواه بیاور حضرت فاطمه با او محاجه کرد و خطبه بسیار طولانی در نهایت فصاحت
بلاغت خواند که مشتمل است بر اینکه این مطاعن (?) بر ایشان وارد است و بجهت اینکه زکریا و سلیمان
ابن داود وارث بوده بنص قرآن و عموما آیات ارث فرمودند تو مدعی حدیث نحن معاشر الانبیا
هستی ثابت کن حدیث بودن او عمر شاهد بودند شاهد آخر الامر ام ایمن را شاهد برد ام ایمن با ابوبکر
گفت گواهی نمیدهم تا حجت را بر تو تمام کنم با آنچه رسول خدا در حق من گفته ترا بخدا قسم میدهم
تو میدانی که رسول خدا فرمود ام ایمن زنیست از اهل بهشت ابوبکر گفت بلی میدانم پس ام ایمن
گفت من گواهی میدهم که حق تعالی وحی کرد برسول خدا که بده بذوی القربی حق او را رسول خدا

حکایت فدک

فدک را بفاطمه داد باز چون حضرت امیرالمومنین نیز آمد بهمین نحو گواهی داد و بعد از آن حضرت امام حسن
و امام حسین نیز گواهی دادند ابوبکر قبول نمود خطبه فاطمه علیها السلام را خاصه نقل نموده اند و اکثر
الفاظ آنرا ابن اثیر در نهایه ذکر نموده ابن طاوس از طرق عامه روایت کرده و ابن ابی الحدید از کتاب
سقیفه جوهری روایت کرده که چون ابوبکر خطبه فاطمه را در باب فدک شنید بر منبر رفت گفت
ایها الناس این چه گوش دادنست بهر سخنی اینها در زمان رسول خدا بود و این
قصه آن است که روباه است که گواهش دم او بود و او ملازم همه فتنه ها است میخواهد فتنه
پیر شده را جوان کند استغاثه میجویند از ضعیفان یاری میجویند از زنان مانند ام طحال که دوست
ترین او زنان زنا کار بود ابن ابی الحدید گفته که من باستاد خود نقیب گفتم که ابوبکر که ابوبکر
کنایه از که داشت گفت کنایه نیست صریح است و مراد علی بن ابی طالب است من تعجب
کردم گفتم این قسم سخنان با او داشت گفت بلی پادشاه بود و هر چه میخواست میکرد دیگر گفت
بعینه گفتم ام طحال الذی بود در ایام جاهلیت بزنای او مثل میزدند ای با انصاف تامل نما
کن با معصومه طاهره و امیرالمؤمنین چه نسبتها میدهند و امثال اینکه تکذیب ایشان تکذیب خدا است
و اذیت ایشان اذیت خدا است با مسلمان گفت که این شخص را نصیبی و حظی از اسلام بود نه بخدا
نه بخدا و در منهاج الکرامه علامه ذکر کرده که اگر پیغمبر وعده ابوبکر که محق فاطمه را ثابت نباشد
راست باشد چرا ابوبکر بغله و شمشیر و عمامه را واگذاشت پیش علی چرا حکم کرد مال علی است فاما
که عباس ادعا بعلی او کرد اگر صدقه بود چرا اهل بیت عصمت و طهارت که آیه تطهیر در شان
ایشان است مرتکب میشدند چیزی که جایز نباشد از صدقه بر اهل بیت حرام بود و بعد از اینها
وقتی مال بحرین را پیش ابوبکر آوردند جابر بن عبدالله آنجا بود گفت که پیغمبر وعده داده که
هر وقت مال بحرین آید سه حقوه بدهم ابوبکر بقول او از بیت المال برداد بدون اینکه شاهد از او
بخواهد بلکه بمجرد ادعا مطاعن فدک بسیار است از آنجمله اینکه ابوبکر زوجات حضرت را
متمکن ساخت از تصرف در حجره ها و نگفت اینها صدقه است چنانچه در فدک گفت صدقه است

مکالمهٔ فضال با ابوحنیفه

و میراث فاطمه را غصب کردند در جواب گفتند که فضال بن حسن بن فضال کوفی با ابوحنیفه مناظره کرد فضال
گفت که این آیه یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم نسخ شده یا نه ابوحنیفه گفت
نسخ نشده گفت چه میگوئی در دفن شدن خلفا بعد از رسول خدا ابوبکر و عمر یا علی بن ابی طالب ابوحنیفه
گفت آیا تو نمیدانی که این دو تا هم خوابهٔ رسول اند در قبر او کدام حجت میخواهی روشن تر از این در فضال
گفت ما فضال را مناظره کردیم که وصیت کردند که دفن شوند در جائی که حقی در او نداشتند و اگر هم
داشتند بخشیدند به رسول خدا بد کردند از بخشش خود رجوع نمودند و عهد خود را شکستند و تو خود بحث
گفتی که این آیه نسخ نشده اذن بیوت از رسول داخل خانه او شدند ابوحنیفه سر بزیر افکند پس از آن
گفت این برای اینها مخصوصا بود لکن نظر بحق عایشه و حفصه مستحق دفن شدند در اینموضع بجهت
دخترهای خود فضال گفت تو که میدانی که وفات پیغمبر رحلت کرد نه زن داشت و ارث برای اینها ثمن
بود بجهت اینکه فاطمه را داشت نظر پس ثمن اینها نه یک از هشت یک بهر یک از اینها میرسد پس این ثمن
نه یک از هشت یک یک وجب در یک وجب میشود نه همه حجره با این طول و عرض پس چگونه بعد مرده
مستحق بیش از یک وجب شدند چه شده است که عایشه و حفصه ارث میبرند از پیغمبر و فاطمه ارث
پیغمبر و منع میراث از او شد معنا فضال این کلام تو بسیار است از چند راه ابوحنیفه گفت او را
بیرون کنید که رافضی خبیث است پس اینها عداوت که اینها داشتند با اهل بیت چه اولی که پیغمبر ما
در حق زوجات پیغمبر فرمود فی بیوتکن میفرماید ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی را بعد از ذکر
این آیات پیغمبر زوجه صغرا و دختر شعیب را بر یوشع وصی موسی بیان کرد و فرمود بد و معنی که
بعضی از اینها بر وصی من خروج کنند پس از آن فرمود یا حمیرا تو نباشی از اینها پیغمبر خبر داده
با و پیش از وقوع از باب معجزه با اینها همه عایشه خروج کرد از فتنهی با فتنهی دیگر با اسلحه
بجهة قتال امام و کسانیکه با او بودند از اصحاب سوار شتر شد که او را عسکر میگفتند و تا
میفرماید ولا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض عایشه تفضیح میکرد که مبادا لشکر
از او متفرق شوند با دیگری جنازهٔ امام حسن پیر و پرده نامید بگمان اینکه او را میخواهند دفن

که سلام را بر تشهد مقدم نمود در تعقیبات و همه اینها بدعتهاست زیرا که از اهل بیت طاهرین
خلاف اینها رسیده سلام بعد از تشهد است و آخر نماز است و تشهد جزو نماز است و بسلام
تحلیل حاصل میشود و هرگاه تشهد بعد از سلام باشد نماز ناقص است چون سلام واسطه
و فاصله شده میان نماز و آن که تشهد است پس باطل است و مقصود عمر از اینکه مردم را الزام
میکرد که تشهد را بجای سلام بخوانند این بود که نماز فاسد شود که عمود دین است و اسلام
منهدم شود و تعطیل احکام شود چون عمود دین نماز است عمر خواست که رخنه در عمود دین کند
عمود دین که مقبول نشد مردود شد ما سوای او هم مردود است از جمله امور دیگر است که
کسی ملتفت این نشده و کم کسی دیده مگر اهل بصیرت عمر در شهرها بیت خراج گذاشته دیوان نوشت
مردم را بر سه قسم کرد لشکر و رعیت و اهل علم از رعیت خراج میگرفت بجهة اهل علم و لشکر
پس از آن بدعت گذاشت کتاب و قرابت اهل عطا و اهل علم را با سنت و ولایات از برای هر یک
قرار داد آنچه عطای ایشان بود از خراج باشد که از رعیت گرفته میشود و عمر عطا میکرد بزنان رسول
خدا بعضی از آنها چیزی را که استحقاق نداشتند از برای عایشه و حفصه از بیت المال مسلمین
قرار داد سالی هزار تومان معلوم است پیغمبر اینقدر باینها نمیداد بلکه نفقه و کسوه بقدر اقتضا
میداد چون حفصه و عایشه مشهور بودند بدشمنی اهل بیت و دوستان و دشمنان اهل بیت
رسالت بودند عمر باینها زیاده میداد بدلیل اینها مطلقا نکر بعضی اهل سیر و تواریخ از ثقات اهالی
روایت کرده اند که علی ع از خود حکایت کرده که فرمودند روزی پیش عثمان بودم زنهائی که مرا
بیعت کرده بودند با او دیدم عایشه و حفصه آمدند از او طلب کردند آنچه را عمر و ابوبکر باینها می
دادند هر سال از بیت المال عثمان گفت نمی بینم در کتاب خدا و نه در سنت رسول چیزی که بشما
بدهم گفتند چرا ابوبکر و عمر میدادند هر سال از بیت المال و تو نمیدهی یعنی تو بهتر از اینها هستی عثمان
گفت اینها میدادند شما را و سنت میگذاشتند از اینکه شما مستحق بودید و من خوش ندارم چیزی
بشما بدهم مگر بحق پس نداد بعایشه و حفصه گفتند حالا که عطا و وظیفه ما را نمیدهی

میراث ما را بده از آنکه پیغمبر و مال او که در دست عثمان گفت بخدا اگر من مباحثه خود با
شما من شهادت شما را قبول کردم در حق خود تان شما پیش ابوبکر و عمر پدران خود شهادت دادید
که شنیدیم از رسول خدا که فرمود ما جماعت پیغمبران میراث نمی‌گذاریم صدقه است مال را وارث نیست پس از ان
اعرابی جلف را پیدا کردید که از بول خود مقعد خود پاک نمیکرد او مالک بن حدثان بود با شما این
شهادت داد که از اصحاب بود و غیر از اصحاب دیگر کسی را پیدا نکردید که شاهد باشد جز از ان
اعرابی و من بخدا شکی نیست که عرب شما دروغ نسبت به رسول خدا ولکن من شهادت دروغ
شما را قبول میکنم بر خود شما از پیغمبر چیزی میراث نمانده که بشما برسد چون شهادت داده اید بر
پدران خود که صدقه است بر آنکه پیغمبر روید حق ندارید و اگر شهادت باطل بود بر شما
و بر آنکس که شهادت شما را قبول کرده در حق اهل بیت لعنت خدا و ملائکه و همه مردم باد و حضرت
فرمودند پس از ان عثمان نظر بمن کرد و تبسم نمود گفت یا ابا الحسن شفا دادم دل ترا از ان
دو تا فرمودند من گفتم ای دشمن خدا البته حق با ما گفتی خدا بزمین تا الله مکر بیخ ابها را
پس معلوم شد که باین سبب قتال نمودند فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله عائشه و لشکر او و معویه و لشکر او
شکی نیست برای احدی که اینها از بغاة هستند چون اجماع کل است که حضرت امیر بعد از عثمان امام
پس بزعم مخالف که امام چهارم است چون بعد از قتل عثمان همان مردم که با او بیعت کرده
بودند با حضرت بیعت کردند او واجب الاطاعت دانستند هر کسی که بر علی خروج کند کافر است
چون خلیفه چهارم است و اما باعتقاد شیعه اکر واضح است چون نص ثابت است اثبات کفر ایشان
بود **فصل** و اما مطاعن سنی زیاده از حد شمار است اقاربه خود را والی بر اموال و نفوس
و فروج مسلمانان کرد چنانچه ولید برادر مادری خود را والی کوفه کرد با بیند و انواع فسوق
از او صادر شد مدار شرب خمر بود عبد البر در کتاب استیعاب و اکثر محدثان و مورخان
روایت کرده اند که روزی ولید بمسجد آمد و نماز صبح را با مردم چهار رکعت کرد پس روی بایشان
گفت امروز دماغی دارم اگر میخواهید زیاده از چهار رکعت نیز بکنم پس عبد البر گفته است

رد بر عثمان عمادی

خلافی نیست میان اهل علم که این آیه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا در شأن ولید نازل شد صاحب جمع
الذهب گفته است که شرب او بجماعتی شایع شد که او را در مسجد مست کردند و او را بمدینه بردند و حد
حضرت امیرالمؤمنین او را حد شرب خمر زدند و عثمان راضی نبود و مروان منافق را دخیل در
خلافت کرده و عبدالله ابی سرح را والی مصر کرده و مصریان از او شکوه کردند و بعضی با مدینه
عثمان محمد بن ابی بکر را والی کرده فرستاد و پنهانی بعبدالله نوشت که چون بیاید غائب باید سر و
ریش بعضی را بتراش و حبس کن و بعضی را بر دار بکش اهل مصر نامه را در راه گرفتند بمدینه برگشتند
برگشتند باین اسباب کشته شد و حکم بن ابی العاص که حضرت رسول او را از مدینه بیرون کرده
با عثمان کفر و نفاق و ایذای بسیاری که از او بحضرت رسید تا حضرت در حیات بود او را رخصت
دخول مدینه نداد و چون حضرت رحلت از دنیا کرد با عثمان قرابتی که با عثمان داشت عثمان نزد
ابوبکر شفاعت کرد که او را رخصت دخول مدینه بدهد قبول نکرد و عمر نیز در ایام خلافت
خود قبول نکرد و چون عثمان خود خلیفه شد حکم را با امثال او با اعزاز و اکرام بمدینه آورد
هر چند حضرت امیرالمؤمنین او را منع نمود و همچنین زبیر و طلحه و سعد و عمار و عبدالرحمن
و سایر اصحاب انکار این عمل از او کردند فائده نکرد و این عمل هم مخالفت حضرت رسول بود
و مخالف سیره شیخین بود و حال آنکه شرط کرده بود که بسیره شیخین عمل کند دیگر آنکه ابوذر
را که بدین بزرگواری او احدی تأمل ندارد بسبب آنکه منکر عثمان را بظلم و بدعت نسبت میداد
و میگفت بشر الکافرین بعذاب الیم بشام فرستاد و در آنجا نیز معویه را نسبت بظلم و بدعت
میداد او را بر شتر درشتی ناهموار سوار کرده و شخص غلیظی را بر او موکل کرده که شب و روز
شتر را براند و نگذارد که بخوابد و آرام بگیرد بمدینه بیاورد و چون او را باین حال بمدینه آوردند
رانهایش مجروح شده بود و گوشتهایش ریخته عثمان او را از مدینه بربذه فرستاد که بدترین
مواضع بود و قدغن کرده مسلمانان را که با او مجالست نکنند در هیچ موضعی و کسی بمشایعت
او نرود و بحضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام و عمار که بمشایعت او رفتند دشنام

و ایذا بسیار کرد و عبدالله بن مسعود را چندان بزد و وظیفهٔ او را قطع کرد برای آنکه چرا بر
ابوذر نماز کرد بعد از مردن او و اهل سنت مجموع این قضایا را ازو نقل نموده اند عمار را نیز
و حال آنکه در شان او علما نقل نموده اند از پیغمبر که فرمودند عمار ملئ ایمانا است فرمود
هر که عمار را دشمن دارد خدا او را دشمن دارد و سبب زدن عمار آن بود که جمیع مسلمانان از
صحابه و غیرهم فسق و ظلمهای او را نوشتند و بعمار دادند که باو دهد که اگر ترک این اعمال ننماید
بر او شورش نمایند چون نزد و سطری از او را خواند نامه را انداخت عمار را در ابعضی کرد تا امر کرد که
دستها و پاهای او را بزمین کشیدند و لگد او زدند که از حرکت باز ماندند پس خودش لگد
چند با کفش بر شکم و اسافل اعضا اش زدند که علت فتق بهمرسانید و بیهوش شد تا نصف شب
بیهوش بود و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا از او فوت شد و دیلمی نقل نموده که هیجده هزار
قرآن از عثمان سوختند سوختن و مردم را جمع کرده بر قرائت زید بن ثابت چون این خبر بعایشه رسید
گفت اقتلوا نعثلا حرق المصاحف بکشید سوزانندهٔ قرآنها را و چون شنایع بسیار از او واقع
شد صحابه اجماع کردند بر قتل او و او را کشتند و حد بن فیرم میگفت هر که اعتقاد دارد که عثمان
مظلوم کشته شده دیوث است با من گناهش بیشتر است از جمعی که گوساله پرستیدند پس اگر اجماع
حجت باشد پس اما مت اجماع مهاجرین و انصار با صنعا و مصطفا عقد بر قتل او شد پس عامر باید
قاتل باشند بکفر او یا کبیره که باعث قتل او باشد یا اعتراف ببطلان ابوبکر نماید و جمعیتی که
کرد اتفاق بر قتل عثمان نمودند بنابر اختلاف اقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بیست و پنج هزار کس
بودند حتی عایشه و معاویه نیز داخل بودند چنانچه صاحب تاریخ و مورخان گفته اند که عایشه
مکرر میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا ابن ابی الحدید باز اسناد خود از ابو یعقوب معتزلی نقل
کرده که حریص ترین مردم بر قتل عثمان عایشه بود و چون عثمان معاویه را بمدد طلبید گفت تا او
اطاعت خدای نمود خدا هم رعایت او می نمود بعد از آنکه او تغییر داد و حرمت دین خدا را نگاه نداشت
خدا هم او را واگذاشت و گفت که حق تعالی رعایت نکند من رعایت میکنم و بعد از آن عایشه و معو

بعداوت امیرالمؤمنین خون عثمان را مطالبه می نمودند و حال آنکه همان جماعتی که اجماع بر قتل
عثمان نمودند همان جماعت اجماع بر خلافت امیرالمؤمنین نمودند و بیعت کردند و سنیان
بعضی از ایشان این اجماع خلیفه چهارم میدانند و این خطاء بیشتر بدین سبب میشود که اجماع
بر خلافت حضرت صحیح باشد و بیعت ایشان درست باشد پس قتل عثمان باطل باشد در زمان
امیر تیمور علماء ما وراء النهر اتفاق نموده محضری نوشتند که بر همه کس واجبست بغض علی بن ابی طالب
اگرچه بقتل جو [illegible] باشد بسبب آنکه فتوی بقتل عثمان داده و امیر را بر این داشتند که حکم باین کنند
و بممالک نوشته [illegible] امیر [illegible] محضر را نزد شیخ زین الدین ابوبکر بردند تا رای او در این
باب معلوم شود شیخ در پشت محضر نوشت که وای بر عثمان که علی مرتضی فتوی بقتل او داده
امیر را خوش آمد محضر را پاره کرد و عصبیت عثمان بمرتبه رسیده بود که اهل مدینه بعد از قتل
او چهار روز از غسل و دفن او امتناع کردند چنانچه مدائنی در مقتل و اعثم کوفی و طبری و ابن عبدالبر
و سایر علماء ایشان ذکر کرده اند که بعد از کشتن عثمان سه روز اهل مدینه و اکابر صحابه او را
بر مزبله انداخته بودند و بعضی مردم را از نماز بر او و غسل و دفن منع می نمودند حتی آنکه مروان و
سه کس دیگر از خدام آن شب او را بیرون بردند که دفن کنند مردم مطلع شدند و نعش او را سنگسار
کردند و بعد از سه روز حضرت امیرالمؤمنین مردم را از ممانعت منع نمودند پس او را بردند
در مقبره یهودان دفن کردند و سگها یکپای او را خورده بودند و علماء نقل نموده اند
حضرت امیرالمؤمنین انکار بسیار داشتند در اینکه ابوذر و عمار را ایذا عثمان نمودند و
ایشان میگویند که حضرت داخل قاتلان عثمان بود پس بنابراین باطل از خلافت آن جناب
[illegible] اگر عثمان نظر بحدیث متفق علیه علی مع الحق والحق مع علی وانی تارک فیکم الثقلین
با علی است پس کفر عثمان ثابت است اگر گوئی که عثمان از اهل بدر است و حضرت
[illegible] فرموده اند اهل بدر [illegible] امت جوابش اینست که این موجب عزل
[illegible] میشود صحیح نیست دیگر آنکه عثمان در واقعه بدر حاضر نبود دیگر آنکه این خبر

در بیان بودن اجماع بر اکثر عثمان و بیان اجماع بر بیعت علی علیه السلام

تو را امامت ثابت نیست و این روایت از عبدالله عمر است که او با علی بیعت نکرد و با حجاج کافر بیعت کرد
اگر گویند از جمله ده نفر است که ایشان از اهل بهشت اند جواب دهند که از جمله ده نفری که می گویند طلحه
و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد وقاص و ابوعبیده جراح است امیرالمومنین در جنگ جمل در
حینی که زبیر را دید گفت که من از جمله ده نفر می فرمود بشما ده نفر را شمرد حضرت فرمودند مرا هم
گفتند که نبود حضرت فرمود که اقرار کردی برای من به بهشت و انکار برای خود و یاوران
خود دعوی کردی من قبول ندارم و منکرم زبیر گفت باکمان ندارم که دروغ بر پیغمبر بسته است
حضرت فرمودند که گمان ندارم والله یقین دارم که افترا بسته است بر پیغمبر خدا شود که بعضی از انها
که نام برده از آنها هستند در چاهی در رود در اسفل جهنم و بر سر آن چاه سنگی است که هرگاه خدا
خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل گرداند سنگ را از سر آن چاه بر میدارد و شنیدم این را اگر
نشنیده باشم این را خدا تو را بر من ظفر بدهد خون مرا در دست تو بریزد و اگر شنیده باشم
خدا مرا ظفر دهد بر تو و اصحاب تو و ارواح شما را بزودی بسوی جهنم ببرد پس زبیر برگشت بسوی
اصحاب خود و میگریست و اینها بعینه ابن الطبری در کتاب خود از حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب ذکر شده
روایت کرده است و اگر این خبر صحیح بود ابوبکر و عمر از مناقب خود میشمردند و عثمان در وقتی که او را
محصور کرده بودند از مناقب خود میشمرد و چگونه اکابر صحابه از مهاجر و انصار از این فضل بی خبر بودند
و لازم می آید که اکثر عسکر جمل کافر باشند چه بعضی از مهاجر و انصار از عشره در هر دو طرف
بودند و هرگاه این اصل میدانستند علی را چرا نصرت نمیکردند و دیگر که پیغمبر گفته است اما عمل
منافقین شمردند و ابن ابی الحدید گفته که اگر حدیث عام باشد لازم می آید که تکلیف از ایشان
ساقط باشد و رخصت داده باشد ایشان را بارتکاب جمیع محرمات از صغیره و کبیره هر چند
ان فعل شود که کفر باشد مانند استخفاف بقرآن مجید و این مخالف اجماع فضلا و دین است کسی
دعوی عصمت اهل بدر نکرده است مگر در علی و شک نیست که عمر از الحضرت بیرون که گناهان
میبخشند پس اعلام ایشان بودن چنین مغفرت عامی را اغرا بر قبیح است و آن قبیح است

بیان آیه لقد رضی الله عن المؤمنین

مسدود شد از حق تعالی محال و اما تمسک به بهشت رضوان بر تسلیم صحت روایت بیعت حضر
رسول است کلا لیکن باطل است زیرا که جمیع اهل سنت آنکه حق تعالی معلوم کرد آنکه رضا داد با ایمان
و بیعت که در زیر شجره نهاده و تتمه آنکه قبول نداریم که الف و لام المؤمنین برای استغراق است
خصوصا آنکه در این آیه وصفی چند مذکور است که دلالت بر اختصاص بجماعت خاص میکنند زیرا
که فرموده است پس خدا دانست آنچه در دلهای ایشان است پس سکینه و اطمینان بر ایشان نازل
کرد و ایشان را ثواب داد با ایشان فتح نزدیکی و فتحی که بعد از بیعت رضوان بود بلا فاصله فتح خیبر بود و
رسول خدا در آن جنگ ابوبکر و عمر هر دو را فرستاد و بهزیمت برگشتند و رسول خدا بعضب علم حضرت امیرالمؤمنین
داد فتح نصیب او شد پس این حضرت مخصوص است با این ثمره و هیچکدام از ایشان نبودند و عثمان معلوم نیست
که با ایشان بوده است دیگر آنکه این دلالت ندارد بر اینکه رضای خدا از ایشان مستمر خواهد بود
تا وقت مرگ ایشان و از ایشان فعلی که موجب عدم رضا باشد صادر نخواهد شد ایشان موافق
مشهور هزار و پانصد یا هزار و سیصد نفر بودند معلوم است که بسیاری از ایشان مرتکب
محرمات و کبائر شدند و اگر فلانی غلامی داشته باشد که خوب خدمت نماید و او را بگوید که من از
تو راضی شدم در وقتی که فلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی بعد از آن دیگر کار
هائی عظیم بکند که او در غضب شود و او را دشنام دهد و لعن کند هیچ کس او را ملامت
نمیکند و او را نسبت به تناقض نمیدهد خصوص آنکه آیه که در همین سوره قبل از این آیه بلا
فاصله واقع شده است صریح است و اینکه قبول این بیعت مشروط بوفا است و ممکن است
که این بیعت را بهم زنند چنانچه فرموده است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله
فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما
پس معلوم شد که فائده این بیعت در ایشان مرهون است که رضای خدا شامل حال ایشان میشود که
امر دیگر مخالف آن نباشد از ایشان صادر نگردد و اما نقصان آنکه با این شنایع و فسوق و ظلم
که از بعضی اصحاب رسیده مثل آن کفر و تابعان که چه گونه خدا از ایشان راضی است کلا و حاشا

بیان زهد علی ع

هرگاه از این بیانات بطلان خلافت آن سه نفر باطل شد ما محتاج باین که دلیل برای امامت علی
ابن ابی طالب ع بنویسیم چه امامت از دو نفر بیرون نمی باشد یا شیعی یا سنی از بطلان یکی از ایشان
حقیقت دیگری ثابت میشود و مع ذلک بعضی براهین اقامه میشود بر امامت آن بزرگوار از جمله
آنکه اصول فضایل نزد جمیع علما چهار است علم و عفت و شجاعت و عدالت و امیرالمؤمنین
در اقصی مراتب و اعلی مدارج این صفات بودند اما علم آنحضرت بجائی رسیده بود که فرمودند
پیغمبر مکرم صلعم انا مدینة العلم و علی بابها فرمودند منم شهر علم و علی در آن شهر است فرمودند
حاکم ترین مردم علی است فرمودند حکمت را ده جزء کردند علی را نه جزء دادند و یکجزء بهمه مردم خود
آن بزرگوار فرمودند لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا در باب معرفت کردگار فرمود که اگر
بردارند از پیش چشم حجاب مستغنا در یقین من نیفزاید بذات کردگار در باب حکومت فرمودند
اگر گسترده شود برای من وساده یعنی اگر بمسند حکمرانی بنشینم هر آینه حکم کنم مابین اهل
تورات بتوریة ایشان و مابین اهل انجیل بانجیل ایشان و مابین اهل زبور بزبور ایشان و مابین اهل
قرآن بقرآن ایشان این عبارت دلیل است بر آنکه آن بزرگوار درکمال رسیده بمنتهائی که فوق
بشر عاجز باشد از جمله آیه مباهله است که داخل در لفظ انفسنا بوده اند که نفس رسول
خدا میشود پس ثابت میشود از برای علی از فضایل و کمالات علمیه و عملیه آنچه از برای رسول
خدا ثابت الا نبوت که رسول فرمودند در حقش بمنزلة الا انه لا نبی بعدی بعضی از علما
عامه ضبط کرده اند که عمر در هفتاد موضع هفتاد دفعه گفت لولا علی لهلک عمر اگر علی نبود
عمر هلاک شده بود در مقامات گذشته بعضی از مناقب آن بزرگوار با علوم آنحضرت
ذکر شد و اما عفت آنحضرت که در مقام عفت بمرتبه کبری و منزلت عظمی بودند اگر کسی مطالعه
کند کلمات شریفه وارده از آن بزرگوار منتهی میشود در نهج البلاغه میفرمایند با امام حسن
بدانکه در پیش روی تو عقبه ایست که مشقت دارد بالا رفتن از آن سبکبار بهتر از آن عقبه
نیکوتر است حال او از سنگین بار و آهسته رو بر آن کار زشت تر از تند رو میباشد و بدتر

نادر است که شکمهای خود را مقبرهٔ حیوانات نکنید حضرت هرگز از طعامی سیر نشدند لباس درشت
میپوشیدند نان سبوس دار جو میخوردند حضرت زاهدترین مردم بودند روایت کرده
سوید بن غفله که گفت خدمت حضرت علی بن ابی طالب رسیدم حضرت را دیدم نشسته و پیش رو
او ظرفی بستانی شیر که بوی ترشی او بمن خورده و در دست حضرت نان گرده جو بود که پوستها
جو در وی کرده بود و بدست خود نان را میشکستند میریختند میان آن ظرف فرمودند نزدیک
آی بچش از طعام ما گفت عرض کردم روزه ام فرمودند شنیدم از رسول خدا صلعم فرمودند کسی که
روزه مانع او شود از طعامی که میل باو دارد بر خدا لازم است که او را طعام کند از طعامهای
بهشت و سیراب کند او را از شراب بهشت سوید بفضه که نزدیک حضرت ایستاده بود گفتم وای بر تو ای
فضه از خدا نمی ترسی در باره این پیرمرد آیا این نان را نمی بیختی که در او است فضه گفت با ما قرار
داده که نبیختیم او را انگاه پرسیدند حضرت فرمودند چه گفتی بفضه عرض کردم گفتم چرا نبیختید این طعام را
نمی بیزید گفت خود ایشان فرموده نبیزید حضرت فرمودند پدر و مادرم فدای کسی باد که نبیختند
طعام او را انگه رفتند بالای زبان گندم سیر نخوردند و سه روز نان نخوردند او را قبض فرمود علی بن ابی
سوید که علی بن ابی طالب امدند و نخوردند از اینجا چیزی را فرمود چیزی که پیغمبر نخورده اند
دوست ندارم که بخورم حضرت سبوس جو را در ظرفی میکردند و مهر میکردند سبب سرا
پرسیدند فرمودند میترسم از این دو پسرانم که چیزها از شیر روغن داخل کنند فرمودند
بیان ای پسر بدانکه عمر اهلها چنین در دو نیست از خود جدا کردم نه مرتبه را
رجوع در دو نیست حسن بن علی فرمودند مطلقه است حلال ندیدند و لله هر گاه حضرت
زاهدترین مردم شدند باید افضل باشد باید امام باشد بجهت انکه قبیح است تفضیل
مفضول بر فاضل و اما شجاعت حضرت پس انکه خلافی نیست در آنکه هر گاه میان مسلمانان
جنگها که علم شجاعت مردم بود و بسبب شجاعت علی محکم شد پایهای اسلام فرمودند
رسول خدا صلعم ضربة علي يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين الى يوم القيمة از حضرت صادق ع

بنا عدالت علیؑ

پرسیدند از ایشان بیشتر بودند من هم از تعلیم ایشان چنین شنیدم روز احد از آسمان ندا کرد که همهٔ
مسلمانان شنیدند میگفت لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی و در اخبار کثیر شده
ثابت و لا بشکر از طرف عامه و خاصه متواتر شده بود که نوشته بود بر ساق عرش لا اله الا الله
محمد رسول الله و نصرته بعلی ابن ابی طالب شجاعت چنین بود هر دو شجاعت رسیده که ضرب المثل شده
بود پس هر گاه اشجع مردم باشد البته افضل مردم است خداوند میفرماید و فضل الله المجاهدین
علی القاعدین اجراً عظیما پس امام او است اما عدالت آن بزرگوار که منتهای عدالت بود
در نهج البلاغه مذکور است که فرمودند بعقیل برادرش که از عقیل محبوب‌تر بود نزد حضرت
از میان اخوانش بخدا قسم اگر شب را بر خار سعدان بیدار و کشیده شوم در اغلال
آهنی دوست‌تر است نزد من از اینکه خدا و رسول را ملاقات کنم در حالتیکه ظلم کرده باشم
بعضی از بندگان را غصب کرده باشم چیزی از دنیا را چگونه ظلم کنم احدی را بجهت نفسیکه بسوی
بلی شتابد و طول بکشد در خاک ماندنش و بخدا قسم عقیل را دیدم بحالتیکه فقیر شده
که از من چند صاع از گندم خواست و اطفال او را دیدم رنگها پریده از فقر که گویا سیاه
شده بود رویهای ایشان که با عظلم ایشان را رنگ کرده بودند و بسوی من معاودت کرد با تاکید
و مکرر نمود من سخن او را گوش بحرف او دادم گمان کرد که دین خود را بفروشم و متابعت او را
میکنم و راه خود را رها میکنم آهنی برایش گرم کردم و نزدیک بدن او بردم که عبرتی بگیرد از آن نالید
کرد مثل نالهٔ ناخوش از الم آن آهن با او گفتم ای عقیل زنان بعزایت بنشینند آیا ناله میکنی از آهنی
که انسانی او را گرم کرده بجهت بازی خود و میکشی مرا بسوی آتشی که افروخته او را جبار بجهت غضب خود
تو از اذیت ناله کنی و من از آتش ناله نکنم عجیب‌تر از این کسی بر من وارد شد چیزی پیچیده در ظرفی
و معجونی در او گویا که مخلوط شده باشد به آب دهن مار یا قی او گفتم آیا زکوة است یا صدقه و اینها که حرام
است بر ما گفت نه زکوة است نه صدقه بلکه هدیه است گفتم زنان فرزند مرده بر تو گریه
کنند آیا از راه دین خدا آمده که مرا فریب دهی مختلطی یا جن زده یا هذیان میگوئی بخدا قسم اگر

لازم آید و باطل است پس باید منتهی شود به معصوم و یکی معصوم باشد که ایشان را از خطا حفظ کند و
برای احدی ثابت نشده جز برای علی بن ابی طالب علیه الصلوة زیرا که آنحضرت یک چشم به زدن مشرک نشد
بحذا الاجماع امت است که علی بت پرستی هرگز نکرده و قد دعا ابراهیم در بیت فی ... اصطفاها
المولد از رسول خدا روایت کرده که فرمودند پنج نفر ایشانا معصوم منهم من علی و فاطمه و حسن و حسین
قوله تعالی والله اعلم حیث یجعل رسالته پس علت احتیاج مردم به رسول همان علت احتیاج ایشان است
بامام پس هم چنانکه جایز نیست نصب رسول از برای مردم همچنین نصب امام از مردم نیست و هم
چنانکه جایز نیست اینکه رسول معصوم نباشد همچنین امام باید معصوم باشد **فصل**
في بيان بعض الآيات الدالة على بطلان خلافة المتخلفين و اثبات امامة امير المؤمنين ع خداوند می
فرماید و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا
ینال عهدی الظالمین این آیه دلالت دارد بر اینکه ظالم امام نمیشود مطلقا پس هر کس در هر وقت از
اوقات ظالم شده باشد بجهت ظلمی که نموده مستحق امامت نیست امام باید معصوم باشد زیرا که مراد از عهد
امامت است باتفاق عامه و خاصه عجب است که زمخشری و بیضاوی که در تفسیر خود این کلمه کرده اند این
آیه دلالت بر عصمت انبیا از کبائر پیش از بعثت و دلیل بر عصمت امام نگرفته و فاسق صلاحیت امامت
را ندارد بجهت آنکه دلالت این بر عصمت انبیا و ائمه یکی است بلکه منطوقا این دلالت میکند بر عصمت
امام زیرا که ابراهیم امامت را خواهش کرد برای ذریه خود دیگر آنکه امام هرگاه معصوم نباشد نسبت
در حکم دادن رشوه بگیرد و مداهنه بکند یا شهادت بد دهد مسموع نشود بجهت فسق او اما
امام باید آنچه خدا مقدم داشته مقدم بدارد آنچه را خدا موخر داشته و مردم امین او نباشند
و وثوقی باو نداشته باشند و امر به معروف و نهی از منکر او را رد کنند چون خود فاسق است
بگویند اول خود را موعظه کن بعد غیر خود را از کتب عامه روایت شده که فرمودند رسول خدا
هر کس بخواهد نظر کند به آدم در علمش و به نوح در فهمش ... و بوده باشد ... که ...
من بعد ... باید متابعت کنند علی بن ابی طالب که علی شما را از هدایت بیرون نکند

در فضائل اهل بیت نقل کند در تفسیر ثعلبی است که فرمود پیغمبر صلعم که پیشی گیرندگان امتها سه نفر اند
که یک چشم زدن هرگز شرک بخدا نیاوردند علی بن ابی طالب و صاحب یس و مومن آل فرعون و علی
افضل ایشان است از ابن عباس روایت شده که فرمودند پیغمبر صلعم که من و علی و فاطمه و حسن و حسین
معصوم و مطهر هستیم و در کتاب اسرار الامامة از ابی اسحق ثعلبی در رسالت خود در تاویل آیات
متشابهات روایت شده است در تفسیر ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة که اکرم کسیکه
صدق شهادت کند بخدا او در این حد است بکلمه شهادت سر زند او و استقامت نکوید
پس بنا بر این استقامت واجب است که بر او ذات ایشان حصر با این نشود مگر در رسول معصوم
بر وجهی که یقین کند وقوع نیز از هر گناه از آن سر نزد در ایام السلام و او تا بخلافت ایشان پس هر گاه
کسی مستقیم نباشد چگونه راه را بنماید در راه استقامت بدیگران کور را که رهنما کور شود
برهان دیگر قال الله عز و جل یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین امام فخر رازی
در تفسیر این آیه واضح الدلالة بر امامت گفته که حق تعالی بدین امر کرده است مومنان را که با صادقین
باشند پس باید که صادقین موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط است بوجود آن چیز پس
ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل
است که اجماع حجت است و این مخصوص بزمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطاب
قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت پس الفاظ این شامل جمیع اوقات هست و تخصیص به بعضی
از منه از امر معلوم نیست چه موجب تعطیل حکم آیه است ایضا آنکه حق تعالی امر کرده است
ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی هست که تواند متقی باشد و خطا بر او جایز باشد پس این آیه
دلالت میکند بر آنکه جایز الخطا واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و
ایشان آنهایند که حکم کرده است خدا بآنکه صادقانند پس حکم در این باب دلالت میکند بر آنکه از
برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند صادقین را که مانع باشد از خطا و این معنی
در هر زمان هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این معنی را قبول

داریم و اما می گوئیم که معصوم جمیع امت است و شیعه می گویند که یک شخص از امت است و ما می گوئیم که این
باطل است زیرا که اگر چنین بودی بایستی که بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و ما که
نمی شناسیم چنین کسی را که در میان امت هست تا اینجا بود کلام فخر رازی و حق تعالی جواب این
اوهام که رایانیده است بعد از اتمام دلیل ها نقل آن و جواب سستی گفته که عناد او بر همه ظاهر است
و ضعف جوابش معلوم است اینکه گفته که اگر بودی بایستی که بشناسیم آن شخص کیست مثل آن
است که اهل کتاب بگویند که نبوت حضرت رسول باطل است زیرا که اگر حق بودی بایستی که ما او را
بشناسیم و حقیقت او را بدانیم و همچنین یهود نبوت عیسی نیز و حلش آن است که این ابواب بتقصیر
ایشان است که تابع تخلیه بکنند و مجموع با دلایل موکده انصاف را پیش گیرند تا حقیقت دلیل معلوم
کردند دیگر آنکه تصریح نموده باشد که در هر زمان احتیاج به معصوم هست از برای حفظ از خطا
هیچ عاقل تجویز نمی کند در این اعصار که امت حضرت رسول که شرق و غرب عالم را گرفته اند برا
ممکن باشد که علم با قوال جمیع علمای امت بهم رساند که هیچ کس در این مسئله مخالفت نکرده
خصوص با تشتت آراء و اهوا که در میان امت بهم رسیده دیگر آنکه اگر وجود معصوم در تحفظ دیند
از خطا شرط است در اجماع بالاتفاق علی و حسنین در اجماع سقیفه بنی ساعده حاضر نبود
پس اجماع ایشان باطل است چه همه در اجماع نبودند و بغیر از علی و حسنین نیز کسی معصوم نبود
پس می گوئیم که مراد از آیه آن است که ای کسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با
صادقان و راستگویان در همه چیز و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است
در گفتار و کردار نه آنکه بدن و جسد با ایشان باشند زیرا که این محال است و بی فایده و معنی
امامت همین است و خطابها از این عام است و شامل جمیع امت در همه زمانها هست
باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی باشد که امت با او باشند و معلوم است
که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر کس یک راست بگوید متابعت او واجب باشد
و بالاتفاق این باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال باشد و آن معصوم است

پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و باتفاق کل غیر از حضرت رسول
و دوازده امام معصوم نمیدانند پس حقیت مذهب ایشان و امامت ائمه ثابت شد با آنکه نیز
مستغنی از احادیث مستفیضه در تفسیر در منثور سیوطی و ثعلبی نقل نموده اند از حضرت ابا ذر که مروی
انصاری که علی بن ابی طالب در منبر تصدق انگشتر نمود آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون از طرق عامه و مثل این احادیث مستفیضه وارد
شده است که این آیه در شان علی بن ابی طالب ع نازل شد در حینی که خاتم خود را در اثنای رکوع
بسائل داد و حسان شاعر و غیر او این مضمون را نظم نموده اند و وجه دلالت بر امامت آنست
که انما کلمه حصر است و ولی در لغت بمعنی اولی آمده است یا دوست و صاحب اختیار و اولی
بتصرف و در معنی دیگر نیز بیاید کنند بلکه بمعنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست
زیرا که باید دوستی مومنان مخصوص خدا و رسول باشد و بعضی از مومنان که موصوف باین صفات
باشند نیست بلکه همه مومنان باید دوست یکدیگر باشند چنانچه حق تعالی فرموده والمؤمنون
بعضهم اولیاء بعض و ملائکه نیز محب و یار مومنان است چنانچه فرموده است نحن اولیاؤکم
فی الحیوة الدنیا بلکه بعضی از کفار نیز محب و یار بعضی از مومنان می باشند و اگر گویند که
این بلفظ جمع وارد شده است چگونه مخصوص آن حضرت است گوئیم که در عرف عرب و عجم
اطلاق جمع بر واحد بجهت تعظیم شایع است چنانچه در قول خدا تعالی است اذ قال موسی لاهله امکثوا
و مثال آنکه بر واحد اطلاق شده بسیار است که این نیز از آن جمله است و صاحب کشاف گفته است که مراد
از این هر چند آن حضرت است اما بلفظ جمع آورده است که دیگران نیز متابعت آن حضرت کنند
دلیل دیگر بر امامت آن حضرت و نص دلالت کننده خلافت امیر المومنین است آنست که حق تعالی صادقان
را باوصافی چند ستوده که بغیر حضرت امیر المومنین آن اوصاف جمع نگردیده زیرا که فرموده آیت
لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من امن بالله والیوم الاخر تا آخر آیه
که می فرماید اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون ابن حجر در اربعین از احمد بیهقی

در فضائل الصحابه از حضرت رسول صلعم روایت کرده است که فرمود هر که خواهد نظر کند بسوی
آدم در علم او و بسوی نوح در تقوای او و بسوی ابراهیم در خلت او و بسوی موسی در هیبت او و بسوی
عیسی در عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب و بعضی از اهل سنت گفته اند که این حدیث
دلالت میکند بر آنکه علی مساوی پیغمبران گذشته است و در انصاف این شک نیست که ایشان
افضل از ابو بکر بوده اند و از سایر صحابه و مساوی افضل افضل است پس باید علی افضل
از ایشان باشد دیگر آنکه رسول خدا صلعم [illegible] بودند [illegible] از اول عمر علیه السلام تا آنکه با
مراتب کمالات [illegible] رسید [illegible] خودش [illegible] باید [illegible] با پیغمبر صلعم [illegible]
حضرت [illegible] در خطبه قاصعه فرموده که شما دانسته اید محل مرا از رسول خدا صلعم بقرابت نزدیک
و منزلت مخصوصه مرا در کنار خود می نشاند در حالتی که طفل بودم و بسینه خود می چسپانید
و در خوابگاه خود جا میداد بدن خود را بمن می مالید و بوی خود را بمن می بویانید و چیزی را می خایید و بمن
می خورانید [illegible] دروغ از من نشنید و خطایی در کار از من ندید و همراه ساخت خدا
با او از زمانی که شیر باز گرفتند بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که بسبب او راه مکارم و محاسن
اخلاق عالم را در شب و روز می پیمود و من بودم که متابعت او میکردم مثل متابعت کردن بچه
شیر خواره مادر خود را بلند میکرد از برای من هر روز علمی از اخلاق خود و امر میکرد مرا
باقتدا کردن باو و هر سال در حرا مجاور میشد و من او را میدیدم و غیر من او را نمیدید جمع نشده بود
در اسلام یکخانه بجز رسول خدا و خدیجه و من سیمی ایشان بودم نور وحی و رسالت را میدیدم و بوی
نبوت را استشمام میکردم و ناله شیطان را میشنیدم زمانی که وحی نازل میشد من گفتم یا
رسول الله صلعم این ناله چیست فرمود این شیطان است از عبادت خود نا امید شده تو می
شنوی آنچه من میشنوم و می بینی آنچه من می بینم الا آنکه تو پیغمبر نیستی لکن تو وزیری

فصل في انها جميع العلوم البدائه بعد الرسول صلی الله علیه و آله استاد جمیع
العلوم والفنون بدانکه حضرت امیر المؤمنین با [illegible] که گذشت استاد عالم [illegible] هستند بعد

از رسول خدا در جمیع علوم چنانچه پیغمبر صلعم فرموده اند من شهر علمم و علی در آن شهر است و شکی نیست
که مقصود حضرت این بوده که رسول منبع فیوض و علوم اسلامیه و اسرار حکمیه است که مشتمل است
او قرآن حکیم و سنت کریمه او شده اند و چنانچه از چون شان شهر بجز از سمت ابواب بجز فراهم کریم
و علی ع است مستوعب این اسرار تفصیل مطلب اینست که تحقیق کردیم در تمام علوم تا قسم اعظم
و اهم آنها را که علم الهی است و در خطبه از حضرت وارد شده از اسرار و نعت ثبوتی و صفات و قدر و
امثال آنها چیزها که در مقام تحدی بیشتر از بزرگان علما و اساطین حکمت این زمان یافتیم که جمیع
فرق اسلام علوم آنها منتهی شده بحضرت امیر المؤمنین ع اما معتزله که ظاهر است زیرا که اکثر
اصول آنها ماخوذ است از ظواهر کلام حضرت در توحید و عدل و دیگر آنها منتسب هستند
بمشایخ خود مثل حسن بصری و واصل بن عطا و نسبت علم اینها بعلی ع میرسد که از حضرت یاد گرفته
اند و اما اشعریه که معلوم است اسناد آنها ابو الحسن اشعری است که شاگرد ابو علی جبائی
و او از مشایخ معتزله است و اما شیعه که نسبت آنها بعلی ع ظاهر است و اما خوارج اگر چه در
غایت دوری هستند از حضرت الا اینکه نسبت آنها بمشایخ آنها میرسد و مشایخ آنها شاگرد
علی بوده اند و اما مفسرین که رئیس آنها ابن عباس است و او شاگرد علی بوده و اما فقها که مذاهب
مشهوره آنها چهار است مذهب ابوحنیفه است و او شاگرد حضرت صادق ع بود و احکام را از حضرت
فرا گرفته بود و علم حضرت صادق منتهی است بعلم علی ع در ظاهر و دیگر مذهب مالک است و او
شاگرد ربیعه بود و ربیعه شاگرد عکرمه و عکرمه شاگرد ابن عباس و ابن عباس شاگرد علی ع
دیگر مذهب شافعی است و او شاگرد مالک بود چهارم مذهب احمد بن حنبل است و او شاگرد
شافعی بود پس جمیع فقها نسبت آنها بر گشت بسوی علی ع از جمله چیزهائی که معلوم است کمال حضرت
را در فقه فرمایش رسول است که فرموده اند اقضاکم علی یعنی حاکم تر در حکومت ما از شما
علی و هر کس اقضی شد لابد باید افقه و اعلم باشد بقواعد فقه و اصول آن و اما فصاحت
که معلوم جمیع صحابه کرام بوده است بلکه همه بفصاحت بعد از حضرت پیغمبر که ره آن اند ظاهر نموده اند

اذعانها خود را از الفاظ حضرت و تضمین فصاحت خود میکنند کلام حضرت را با خطبها بین کلمات خطب
حضرت در تضمین کلمات فصحا بمنزلهٔ در در عقود است این واضح است شنیده که گفته اند کلام حضرت
امیر دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است و اما نحو اول کسیکه علم نحو را وضع کرد ابو اسود
دئلی بود و او هم باشارهٔ حضرت بود سببش این شد که ابو اسود شنید کسی میخواند ان الله
بریٔ من المشرکین و رسوله بکسر ابو اسود از این معنا انکار کرد گفت نعوذ بالله من الحور بعد
الکور یعنی پناه میبریم بخدا از نقصان ایمان بعد از زیادتی پس از ان مراجعت کرد بخدمت
حضرت و فرمودند که قصد کردم که از برای مردم میزانی بنهم که بان میزان زبانهای خودها بیازمایند
و فرمودند که انح نحوی را ابو اسود را ارشاد کردند بکیفیت ان علم و اما علم تصفیه که از ان
صوفیه وارباب عرفان نسبتها بحضرت میرسند در تصفیهٔ باطن و کیفیت سلوک بخدا که از
انها ان بحضرت از مناجاتهای ان بزرگوار معلوم می شود و اما شجاعت که علما شجاعت و همت
مراسلهٔ و حروبها هم منسوب بحضرت میشوند پس ثابت شد که حضرت استاد خلق و هادی
انها است بطریقی خوب بعد از رسول خدا و اما فضائل نفسانیه ان بزرگوار یا نسبت بقوهٔ
نظریه است یا بقوهٔ عملیه اما اینکه حضرت کامل بودند در قوهٔ نظریه مخفی بر احدی نیست زیرا
که کمال قوهٔ نظریه باستکمال حکمت نظریه است بقدر طاقت بشریه و شکی نیست که این درجه
که استکمال نفس انسانی باشد بتصور معارف حقیقیه و تصدیق بحقایق نظریه از برای حضرت
ثابت بود چونکه ان بزرگوار سید العارفین بودند بعد از سید المرسلین و بدرجه وصول
رسیده بودند و در علم سلوک ثابت شده که وصول عارف وقتی محقق میشود که از خود
غائب شود پس ملاحظه کند جناب حق را از حیثیت ذات حق فقط و اگر ملاحظه نفس خود را
بکند من حیث هو ملاحظه کند نه از حیثیت که مزین بزینت حق است و در کلام حضرت ایات
مشعره دلالت که مستلزم حصول این مرتبه است از انجمله فرمودند لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و این کلام مستلزم تحقق وصول تام است که در قوهٔ اولیا نیست رسیدن باین مرتبه

فرمود پیغمبر یا علی تو مثل منی الخبر من مبعوثم تو مبعوثی الخبر من مبلغم تو مبلغی پیغمبر نیستی لکن وزیری
و شکی نیست که پیغمبر فضائل و کمالات از برای علی حاصل بود بمقتضای شهادت رسول حضرت
امیرالمؤمنین خودش فرموده در مقام مناجات که الهی من تو را نپرستیدم از ترس غضب تو
و نه بمیل ثواب تو لکن تو را اهل عبادت و مستحق پرستش یافتم عبادت تو را میکنم و فوق
رتبه نبوی که احدی را اطلاع نبود ندارد درجه عبادت سوای حق تعالی و از این جهة محقق و معلوم
حضرتست و اما کمال حضرت در قوه عملیه هم پس کمال نفس بود بکمال حکمت عملیه و این پستکمال
نفس است بکمال ملکه تامه بر افعال فاضله تا اینکه انسان ثابت بماند بر راه راست و از دو
طرف افراط و تفریط دور باشد و پیش گفته شد که اصول فضائل خلقیه حکمت است و شجاعت
و عفت و عدل و هر چهار صفت در برای آن بزرگوار بود بتمام نهایت الخبر ممکن بود و بکر آنکه ما
بالفطره هم مردم را که از برای ایشان است رئیسی و بزرگی از جانب سلطان حتی اینکه شبانان باید بر گله موسی
رئیس باشد فرمود پیغمبر همه شما راعی هستید و همه شما را سوال میکنند از رعیت خود
حق تعالی میفرماید الرجال قوامون علی النساء حتی اینکه کودکان یکی را امیر دارند از خود
شان که بر خود شان رئیس باشد در بازی کردن و هم چنین در مکتبها مؤدب نصب میکنند
در وقت بیرون آمدن از مکتب مؤدب یکی را معین میکنند که سرداری در او باشد بجای
مؤدب نشیند حق تعالی ندیم مهمل نگذاشت هیچ بدنی را بی مقدم و مرشد مصلح عقل و قلب را
قرار داد و حواس و سایر اعضا را در ایشان گرد هیچ عضوی نیست مگر آنکه از برای او مقدمی
قرار داد حتی انگشتان پادشاهان که ابهام و شماسی را مقدم نمود هیچ قومی را نه بینی مگر آنکه نصب
میکنند بکفر صاحب عقل و هوش و فکر را بر خود و هم چنین است جمیع حیوانات از برای
ایشان مقدمی است که ایشان را امر کند با چیزی که لازم ایشان است و نه بر حتی مگس عسل و کلاغ و
کبوتر و امثال اینها که در هوا صاف میپرند از برای هر یک از اینها پیش روی است که می
پرد و هر که در اصناف بیابانی و دریا قرار میدهند در سیر تا و هم چنین است در ما

نام ریاست بجهة فضائل انسانی

کرهلوی فا کهنر خدا یاد کرده این دو جهت را نشنیده بودند که هر چه خوانده است
و نمیدانند عمر هفتاد بار گفت چه در حکومت که خطا می‌کرد و جهت دیگر گوئیست که اگر علی
نبود عمر هلاک شده بود اما علی فرموده سلونی ما تحت العرش یعنی بپرسید از من از آنچه زیر عرش
است سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض یعنی بپرسید از من از راههای آسمان که
من داناترم بشناسائی آنها از راههای زمین کدام یک از علی و عمر و ابوبکر متصف بود
بصفت خلیفه خدا آدم تا اینکه علم آدم در جنب علم علی چون قطره در دریا است و اکذا در
حضرت چرا از ابوبکر را خلیفه رسول خدا دیگر آنکه پیغمبر علی را خلیفه کرده در مدینه زمانی که بغزو
تبوک رفتند و او را عزل نکردند تا از دنیا رحلت کرد و ابوبکر را فرستادند که آیات برائت را
بر اهل مکه بخواند نرسیده بمکه او را عزل کردند علی را فرستادند ابوبکر پرسید آیا
الله امری در حق من نازل شد حضرت رسول ص فرمودند جبرئیل نازل شد که آیات برائت را نخوان مگر
کسی که از من باشد علی را فرستادند و او را عزل کردند پس عمر بخلاف ابوبکر ایمارت او را
تمام نشده او را عزل کردند رازی و نیشابوری در تفسیر انفسنا در آیه مباهله گفته‌اند
که این آیه دلالت دارد بر اینکه علی نفس پیغمبر است و پیغمبر افضل است از جمیع انبیا پس علی
افضل از جمیع انبیا است پس بنابر قول این دو نفر هم افضل امام است **فصل** در بیان
اثبات امامت الائمه الاحد عشر بعد علی علیهم السلام و بیان نکته العدد الاثنا عشر فی الامامة
والبروج والفصول چون امامت علی بن ابی طالب ع بلا فاصله ثابت شد بدانکه بعد از آنجناب
یازده نفر از اولاد امجاد او بترتیب امام‌اند واحدا بعد واحد و اخبار متواتره در این باب
از حضرت رسالتمآب نبوی ص وارد شده است و ظاهر بعضی از آنها ذکر شده و کافی است
در این باب حدیث متواتر بین فریقین موالف و مخالف که از حضرت خیر البریه صلی الله علیه
وآله نقل نموده‌اند که فرموده‌اند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس واجبست ابقاء احدهما به بقاء دیگری چون صلوة و زکوة

از مکلفین ما باشی که تکلیف به ایشان موجه است منفک نمیشود هم چنین است قرآن و عترت
و عترت الان ظاهر نیست مخفی است هم چنانکه قرآن اصلی که تغییر و تبدیل نیافته مخفی است نزد
عترت است در کتاب مصباح الانوار شیخ طوسی باسناد خود از انس روایت کرده که پیغمبر فرمود
خداوند خلق فرمود مرا و علی را و فاطمه را و حسن و حسین را پیش از آنکه آدم را خلق کند زمانی
که نه آسمان بنا شده بود و نه زمین پهن شده نه ظلمتی و نه نوری نه آفتابی و نه ماهی نه بهشتی
و نه دوزخی عباس عرض کرد چگونه بود بدو خلقت شما یا رسول الله فرمودند یا عم چون
خدا خواست که ما را خلق کند تکلم کرد بکلمه از او نوری خلق شد باز تکلم کرد بکلمه دیگر
روحی خلق شد نور را خلط با روح نمود پس ما شدیم و علی و فاطمه و حسن و حسین را
ما تسبیح خدا را میکردیم زمانی که تسبیحی نبود و تقدیس خدا را میکردیم زمانی که تقدیسی
نبود چون خدا خواست که خلق خود را ایجاد کند نور مرا شکافت عرش را از او خلق کرد
پس عرش از نور من است و نور من از نور خدا است و نور من افضل از نور عرش است پس نور
برادرم علی را شکافت از او ملائکه را خلق کرد پس ملائکه از نور علی هستند و نور علی
از نور خدا است پس علی افضل است از ملائکه پس نور دخترم فاطمه را شکافت از او آسمان
و زمین را خلق کرد پس آسمان و زمین از نور فاطمه است و نور فاطمه از نور خدا است
پس دخترم فاطمه افضل از آسمانها و زمینها است پس شکافت نور فرزندم حسن را از او
آفتاب و ماه را خلق کرد پس آفتاب و ماه از نور فرزندم حسن است و نور فرزندم حسن از
نور خدا است پس حسن افضل از شمس و قمر است پس شکافت نور فرزندم حسین را از او
بهشت و حور العین را خلق نمود پس بهشت و حور العین از نور فرزندم حسین است و نور
فرزندم حسین از نور خدا است و حسین افضل از بهشت و حور العین است در کتاب اسرار الائمه
از عبد الرحمن بن سمره روایت کرده است که گفت عرض کردم یا رسول الله ارشاد کن مرا بسوی
نجات فرمودند ای پسر سمره هر گاه هواها مختلف شد و آراء متفرق شد پس برو با علی

در آمدن فاطمه بر رسول خدا در مرض موت و بیان کلام

ابی طالب بدرستیکه او امام امت منست و خلیفه منست بر ایشان و اوست فاروق که حق
و باطل را از هم جدا میکند هر که از او سؤال کند او را جواب دهد و هر که طلب هدایت از او کند
او را هدایت کند هر که حق را طلب کند نزد او می یابد هر که راستی را بجوید نزد او راستی است
هر که پناه باو برد او را ایمن کند هر که چنگ باو زند او را نجات دهد هر که اقتدا باو کرد هدایت
یابد [illegible] و نجات یافت هر که تسلیم کند قول او را و او را دوست داشت هلاک گشت
هر که او را رد کرد و دشمنی با او کرد ای پسر عمه علی از منست روح او از روح منست
طینتش از طینت منست و برادر منست و من برادر او هستم و شوهر دختر من فاطمه سیده
زنان عالمیان از اولین و آخرین و از نسل علی است امام امت من و سید جوانان اهل بهشت
حسن و حسین و نه پسر علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و الحسن بن علی و پسر حسن قائم امت منست ایشان هستند ائمه بعد از حسین که بسبب ایشان
خدا زمین را پر از عدل و داد میکند سلیم بن قیس روایت کرده از عبد الله بن عباس حدیث
طویلی که روایت کرده از پیغمبر و از جمله حدیث اینست که فرمودند و از اهل بیت من دوازده
امام هادی هستند که همه ایشان مردم را بهشت بخوانند علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین
یکی بعد از دیگری امام مردم هستند و اول ایشان علی است و من امام علی هستم و امام مؤمن
ائمه هستند و کتاب با ایشان است از ایشان جدا نشود و ایشان از کتاب جدا نشوند تا وارد
شوند بر من بر حوض از سلمان فارسی روایت شده که گفت نشسته بودم پیش رسول
خدا در مرض موت حضرت که فاطمه داخل شد چون پدر بزرگوار خود را با آن حالت ضعف
دید گریه کرد که اشکش بر صورتش جاری شد رسول خدا فرمودند چه میگریاند ترا ای
فاطمه عرض کرد یا رسول الله میترسم بعد از تو ضایع گذارند [illegible] چشمهای مبارک
رسول خدا پر از اشک شد فرمودند یا فاطمه آیا نمیدانی که ما اهل بیتی هستیم که خدا آخرت
بر دنیا برای ما اختیار داشته و خداوند حتم و واجب کرده بر جمیع خلق خود فنا را

در بشارت فاطمه بتزویج امیر المؤمنین

بدرستی که خداوند تبارک و تعالی نگاهی بزمین کرد پس مرا برگزید به پیغمبری پس بار دوم نگاه کرد
شوهر ترا برگزید و وحی بمن فرستاد که ترا باو دهم و او را ولی و وزیر کردم و او را خلیفه
خود کردم در میان امتم پس پدر تو بهترین پیغمبران خدا و رسولانست و شوهر تو بهترین
اوصیاست و تو اول کسی هستی که بمن ملحق شوی از اهل بیت من پس از آن خداوند بار سیم
نگاهی بزمین کرد و ترا برگزید با فرزندانت و تو بهترین زنان اهل بهشتی و دو فرزند تو حسن
و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند و پسرهای شوهر تو اوصیای من هستند تا روز قیامت
همه هادی و مهدی هستند و اوصیای بعد از من برادرم علی است پس حسن پس حسین پس نه نفر
از فرزندان حسین و در درجه من میباشند در بهشت و نیست در بهشت درجه نزدیکتر بخدای عز و جل از
درجه من و درجه اوصیای من و پدرم ابرهیم آیا نمیدانی ای دختر بدرستیکه از کرامتهای بتو این
که تزویج کرد ترا بهترین امت من و بهترین اهل بیت من پیشتر از همه اسلام دینی و بزرگتر از همه
در حلم پیشتر از همه در علم فاطمه را بشارت داد فاطمه خوشحال شد با آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله با او فرمود پس از آن فرمود ای دختر بدرستی که از برای شوهر تو منقبتها است
ایمان او بخدا و رسول پیش از همه احدی از امت من پیشی از او نگرفت علم او بکتاب خدا
عز و جل و سنت من احدی از امت من نیست که جمیع علم مرا بداند غیر از علی بدرستی که خدای
عز و جل مرا تعلیم کرد علمی که تعلیم احدی غیر از من نکرده و تعلیم کرد ملائکه و رسل خود را علی
هر چه خدا تعلیم ملائکه و رسول کرده من باو عالم هستم و خدای عز و جل امر کرد که بعلی تعلیم
کنم من تعلیم کردم پس نیست احدی از امت من اینکه بداند جمیع علم و فهم و حکمت مرا غیر از علی و تو
ای دختر زوجه او و دو پسر او دو سبط من میباشند حسن و حسین و این دو سبط امت منند
خدا علی را امر کرده بمعروف و نهی منکر خدای عز و جل بعلی داده حکمت و فصل الخطاب ای دختر
ما اهل بیتی هستیم که عطا کرده خداوند ما را شش خصلت که با احدی از اولین پیش از شما عطا نکرده
و با احدی بعد از شما عطا نمیکند غیر از ما پیغمبر ما بهترین انبیا و مرسلین است و او پدر تو است

وصی ما بهترین اوصیا و او شوهر تست و شهید ما سید الشهدا است و او حمزة بن عبد المطلب
است که عموی پدر تست فاطمه عرض کرد او سید الشهدا کسانیست که با تو شهید شدند فرمود
نه بلکه سید الشهدای اولین و آخرین است بجز انبیا و اوصیا و جعفر بن ابی طالب صاحب دو بال
که طیار است در بهشت و دو پسران تو حسن و حسین که دو سبط امت منند و دو سید جوانان
اهل بهشتند و نه امامان از فرزندان حسین که جان من در دست اوست همگی از امت تو که زمین را
از قسط و عدل پر نمایند چنانچه پر شده از ظلم و جور فاطمه عرض کرد کدام یک از اینها که اسم بردی افضل
فرمود علی افضل امت است بعد از من و جعفر و حمزه افضل اهل بیت منند بعد از علی و بعد از
تو و دو پسر تو دو سبط حسن و حسین و بعد از او اوصیا از اولاد پسرم این پسر و اشاره
بحسین کرد و نهم ایشان است مهدی ما اهل بیتی هستیم خدای عز و جل اختیار کرده آخرت را
از برای ما بر دنیا پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نظر کرد بفاطمه و بشوهر
فاطمه و بدو پسر فاطمه فرمود ای سلمان شاهد میگیرم خدا را که من صلحم با هر که با ایشان صلح
و در جنگم با هر که با ایشان در جنگست آگاه باشید اینها با منند در بهشت پس
از آن رو کرد بعلی ع فرمود ای برادر من تو بعد از من مبتلا خواهی بود از قریش شدتی و سختی
میرسد و از تظاهر ایشان بر تو و ظلم ایشان بتو اگر یاوری پیدا کردی با ایشان جهاد کن و مقاتله کن
با کسیکه با تو مخالفت کرده با کسانی که موافقند ترا و اگر یاور پیدا نکردی پس صبر کن و دست
باز دار خود را بهلاکت نینداز بدرستیکه تو از من بمنزله هارون هستی از موسی و از برای
تست بهارون اقتدائی نیکو زمانی که قوم او او را ضعیف شمردند نزدیک بود او را بکشند
صبر کن بر ظلم قریش بتو و تظاهر ایشان بر تو بدرستیکه تو بمنزله هارونی از موسی با
متابعین او و ایشان بمنزله گوساله هستند با متابعین خود تا اینکه ای علی خداوند حکم کرده
بفرقه و اختلاف امت اگر میخواست همه را بر هدایت جمع میکرد تا اینکه دو نفر
از این امت اختلاف نکنند و منازعه نکنند در چیزی از امور و انکار نکنند مفضول فضل

بنا بر اسمهای رسول خدا ائمه هدی را

صاحب فضل را و اگر مخفی است همه را بر هدایت عدل برانگیزد و مبعوث فرمود پیغمبران را تا
اینکه ظالم تکذیب شود و حق معلوم شود که کجا جای او است لکن خدا قرار داد دنیا را خانه
عمل و آخرت را خانه قرار تا اینکه جزا بیابند کسانی که عمل بد کردند و جزا بیابند کسانی که عمل نیکو
کردند پس از آن حضرت امیر علیه السلام فرمود والحمد لله شکرا علی نعمائه و صبرا علی بلائه از حضرت
صادق روایت شده است که خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود چهارده نفر را پیش از خلقت
این خلق بچهارده هزار سال و این چهارده نور ارواح ما میباشند عرض کردند یا ابن رسول الله
آن چهارده کیانند فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد حسین آخر ایشان قائم ایشان
است که بپا میشود بعد از غیبت و دجال را میکشد و زمین را پاک میکند از هر جور و ظلم و
عجبی نیست در طول عمر آن حضرت بعد از قدرت حق تعالی و بعد از وقوع مثل او زیرا که لقمان
سه هزار سال زندگی کرد و خضر و الیاس از زمان ابراهیم تا این زمان هنوز هستند و همچنین
دجال از عهد پیغمبر صلعم تا امروز زنده هست که باید کشته شود بدست حضرت زمان ظهور و حال
اینکه هیچکدام از اینها نیستند هم چنین شیاطین و ابالسه و فساق و عوج عناق از عهد قابیل
تا زمان موسی زندگی کردند و عیسی تا زمان قائم هستند و روایت شده است از علی بن الحسین امام
زین العابدین علیه السلام که فرمودند که اهل زمان غیبت امام که قائلند بامامت او و منتظر خروج
او هستند افضل اهل هر زمان هستند زیرا که خدا تعالی بایشان عطا فرموده عقول
و افهام را بحدی که نزد ایشان غیبت بمنزله مشاهده شده و ایشان را در آن زمان بمنزله مجاهدین
پیش روی رسول خدا قرار داده با شمشیر ایشان مخلصند از روی حقیقت و شیعه ما هستند
از روی صداقت و خوانندگان بدین خدا هستند پنهان و آشکار پس اگر تو بگوئی که موت
طبیعی مانع از این است که ادعا شده بما نمیشود از صد و بیست سال جواب این است که نظایر او
هست از این امت تا اینکه خدا بر هر چیزی قادر است جواب اینکه از برای او طبیعتها مشهور ساطع
بود و کلام [illegible] فاعل مختار [illegible] اهل حیثیت [illegible] است و اگر تو گوئی حکومت [illegible]

اينجا خفا خوف و حال آنكه خدا ميفرمايد ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات والهدى من بعد
ما بيناه للناس في الكتاب اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون جواب اينست كه خداوند فرموده
به پيغمبر ما امر كه خوف داشتند از باب نصب علي والله يعصمك من الناس كه خوف رفع شود
يعقوب فرمود به يوسف يا بني لا تقصص رؤياك على اخوتك فيكيدوا لك كيدا ام موسى
سه سال در خانه فرعون بود كه دين خود را مخفي ميداشت سيم دختر مزاحم زن فرعون
مدتها در خانه فرعون دين خود را پوشيده ميداشت چهارم وصي عيسى دين خود را از جبا
انطاكيه دين خود را يكسال مخفي ميداشت با ظالم جبار بت خانه ميرفت لكن سجده بخدا مي
كرد در آن خانه و مردم گمان ميكردند كه بت را ميپرستند اينست كه خدا ميفرمايد و عززنا بثالث
و هم چنين حزقيل خالو زاده فرعون كه خدا ميفرمايد وقال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه
فرمودند رسول خدا ص ميشود در امت من آنچه شده در بني اسرائيل حذو النعل بالنعل پس
امام ثاني عشر كه مهدي امام زمان ما باشد از زمان ولادت تا امروز كه سنه
هزار و دويست و نود و پنج است مدتها است باز نخدا اگر از زمان ولادت با سعادت آن
بزرگوار كه سنه دويست و پنجاه و شش است تا اين زمان ظاهر شود هزار و چهل و يكسال باشد
بلكه واجب است بقاء او تا آخر زمان كه تكليف بنا بر قواعد لطيفه لطف خداوند بنده مادام نو
جمال آن بزرگوار رؤيت كرده اند بدانكه بودن كه هادي ايشان است بر وجه دوازده گانه
مشهور است اول شان حمل و آخر شان حوت است پس جمال بود و ولايت نيز دوازده است تا آنكه
جمال هادي باطن با هادي ظاهر مطابق باشد و باين نكته شريفه اشاره در اخبار ائمه هادي
شده است پس هلال ماه منزله حجت است كه ترتيب اين عالم بايد و موقت باين نكته است چند
اخبار بتواتر وارد شده است كه دنيا و ما فيها محمول بر ماهي است كه حامل ها است و در اين
اشاره لطيفه است و آن اينست كه چون آخر جمال بزرگوار حوت است و حوت حامل اثقال دنيا
و ما فيها است پس آخر جمال بود و ولايت نيز حامل مصالح اديان و شريعت است تو

نکتۂ عدد دوازدہ

نیست که حامل الارض چون سنبله چون آخر بروج است پس حامل ارض آخر بروج اما مثلث وان
ثور که حامل ان زمین است انتقال حامل مصالح او باز است و حامل ثور اما مثلث است
که باقی با ما مثلث که قائم است بعد زاد و زمانه منه فلوم هذا امت وان نحو نیست که اشاره باد
شد پس چون حامل الارض که آخر بروج است هم چنانکه او با آخر بروج دوازده کانه است این نحو
هم آخر بروج دوازده کانه اما مثلث فافهم بدانکه این عدد دوازده کانه مشتمل است بر اکثر اشیا
چون واقع بر این عدد است هم چنین است که اسما الله تعالی پس واجبست که ائمه هم چنین
باشند کلمه لا اله الا الله دوازده حرفست محمد رسول الله دوازده حرفست علی ولی الله
دوازده حرفست البشیر النذیر دوازده حرفست امیر المومنین دوازده حرفست العروة
الوثقی دوازده حرفست آدم خلیفة الله دوازده حرفست نوح نجی الله دوازده حرفست
ابرهیم خلیل الله دوازده حرفست موسی کلیم الله دوازده حرفست محمد حبیب الله دوازده
حرفست المحیی والممیت دوازده حرفست عیسی روح الله دوازده حرفست الظاهر والباطن
دوازده حرفست اقیموا الصلوة دوازده حرفست اتوا الزکوة دوازده حرفست الم ذلک
الکتب دوازده حرفست الم الله لا اله دوازده حرفست بروج کواکب دوازده حرفست
نقبای بنی اسرائیل دوازده اند عیون منفجره دوازده است بدانکه موکل هر برج دوازده اند
بر برج اما مثلث دوازده است آخر شش چون است چون آخر بروج چون است فرمودند پیغمبر صلعم
مقدم بیان بقیه قمر و مقدم برانها انتو بیا بجز غضنفر علیا نسبت ذکر کرده اند که اینست که
هر گاه اولاد حضرت کنانه باشد او قریش است هو هم قریشی پس نسبت قریش بر رسول خدا بر
و شرف قریش بحضرت الامیر و حضرت رسول بمنزله مرکز دایره است نسبت بمحیط آن نور
شرف ما را واسع کنه که منضما عدد اثنا او است محیط دائره که صفت قریش او منتهی
نضر است پس درجات که بحضرت منتهی میشود از نسب دوازده است درجات شرف که آن
حضرت منضما عدد است دوازده است پس از نضر کنانه که منتهی شد دوازده درجه منتهای

نکتهٔ عدد دوازده

تا بحضرت ختمی مرتبت منتهی شود و از حضرت که شرف مصطفا عدد بشود با وصیای آنحضرت دوازده
نیز چنین تا بطریق جفت مرکز بند

[illegible] محمد [illegible]

بدانکه جمیع انبیا و رسل از زمان آدم تا عیسی از برای هر یک از ایشان اوصیا بودند دوازده
چونکه ایشان مجموعًا مظهر بودند از مظاهر خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین
جمیع اوصیا و اولیا مظهری بودند از مظاهر خاتم الاولیا علی مرتضی علیه الصلوة والسلم و حضرت
نسبت با وصیا انبیا خاتم هستند امام دوازدهم نسبت با عکس خود خاتم الاوصیا
هستند که در معنی خاتم باشد همچنانکه دورهٔ افلاک بدوازده برج است همچنین
دورهٔ وصایت بدوازده برج بسته همچنانکه آخر بروج کواکب حوت است همچنین است آخر بروج
امامت بدانکه انبیا و رسل و اوصیا و اولیا اگرچه بسیار اند زیرا که هر پیغمبری را وصی بوده
شش پیغمبر اولو العزم را بیان میکنیم با اوصیای دوازده گانه ایشان اول ایشان آدم است اوصیا
او شیث هابیل قینان مهلائیل شیثم فارس [illegible] عیلی ابوخ ادریس بوخ تا حود دوم
ایشان نوح است اوصیا نوح سام ارفخشد شیخ فریح فانوا سالخ هود صالح عیسی معد لیا
همان سیم ابرهیم اوصیا او اسمعیل اسحق یعقوب یوسف بلون ایوب ذا النون ذا الیاس
اکبر بتوخ تا خا چهارم موسی اوصیا او یوشع عرف [illegible] عزیر ادیتا هرون بلیما
اصف بواخ منبها اردن و اسمعیل یحیی عیسی اوصیا او شمعون عزوف [illegible] مروا
ذکریا یحیی اهد بشیعا طالوت قس آیستین بحیرا راهب یحیی بحیرا راهب شد سلمان
بود و خواب ابو بکر را تعبیر کرد و اشاره باو شد ششم خاتم انبیا سید اصفیا محمد مصطفی
الی یوم الجزا اوصیای آن بزرگوار علی مرتضی حسن حسین شهید کربلا علی بن الحسین زین العابدین محمد الباقر
جعفر الصادق موسی الکاظم علی الرضا محمد الجواد علی الهادی الحسن العسکری المهدی صاحب
الزمان علیهم سلام الله اجمعین و اسامی ایشان بزبان عبری بالبیا [illegible] در انجیل مسطور و مشهود

شمرده دفعه را اهل بیت نبوت بسطور با فوقش فرمود بنا این سخن پیغمبر را ذکر کرده ام چون بود تحت
حضرت رسول صلعم اشاره بانها فرموده که فرمودند قسم بخدا آدم از دنیا بیرون نرفت مگر
آنکه وصیت کرد به پسرش شیث و امتش وفا نکردند برای او و قسم بخدا نوح از دنیا بیرون نرفت
مگر آنکه وصیت کرد به پسرش سام و امتش وفا نکردند و قسم بخدا ابرهیم از دنیا بیرون نرفت
مگر آنکه وصیت کرد به پسرش اسمعیل و امتش وفا نکردند و قسم بخدا موسی از دنیا بیرون نرفت
مگر آنکه وصیت کرد به پسرش بوصی خود یوشع بن نون و امتش وفا نکردند و قسم بخدا عیسی
از دنیا بیرون نرفت مگر آنکه وصیت کرد بوصی خود شمعون و امتش وفا نکردند و زود
است که من از میان شما بروم و وصیت کنم شما را بوصی خود علی ابن ابی طالب و شما را پناه برید
بدعتهای من و سنتهای امتها حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی زیاده و
نقصان در امت من واقع شود چنانچه واقع شد در امم سالفه در کتاب غیبت نعمانی روایت
کرده که داود رقی گفت خدمت حضرت صادق ع مشرف شدم رسیدن حضرت فرمودند چه باعث
بر زیر تو شده بود عرض کردم حاجتی عارض شده مرا در کوفه فرمودند چه کس را گذاشتی
در کوفه عرض کردم فدایت شوم گذاشتم عموی شما زید را در کوفه سوار بر اسبش شده قرآن را
بگردن انداخته باواز بلند میگفت سلونی قبل ان تفقدونی بپرسید از من پیش از آنکه مرا نبینید
که میان دو استخوان سینه من علم بسیاری است میشناسم ناسخ و منسوخ را و مثانی قرآن
را فرمودند ای داود زید بمذاهب رفت پس از آن صدا زدند ای سماعه بن مهران بیاور سبد
رطب را سماعه سبد رطب را در حضرت خود آورد طلب آورد نما و هسته او را اندهها
میان بیرون آوردند و در زمین کشتند شکافته شد و شاخها داد حضرت دست
خود را بیکی از آنها زدند شکافتند از او ورقی سفید بیرون آوردند فرمودند
بخوان خواندم دیدم دو سطر نوشته بود سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله سطر
دویم ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض

منها ان بعدهم ذلك الدین القیم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب الحسن بن علی بن ابی طالب والحسین بن علی
و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد
والحسن بن علی والخلف الهادی الحجة سلام الله علیهم جمیعا پس از آن فرمودند ابتدا و ابتدا مبدا
چه وقت اینها نوشته شده عرض کردیم خدا و رسول و شما داناترید فرمودند پیش از اینکه خدا
آدم را خلق کند بعد و هزار سال و چون مصالح عالم بساعات لیل و نهار و روز ماست و آن
در حال اعتدال دوازده جزء می باشد بعدد هر ساعتی امامی و هر ساعتی با امامی تعلق دارد
و لهذا منسوب با امامی و در هر ساعتی امامی تو راست ساعت اول تعلق بعلی بن ابی طالب
دارد و بدین ترتیب تا آخر ساعات و ساعت دوازدهم تعلق با امام دوازدهم دارد عجل الله
فرجه پس اگر گفته شود که سبب غیبت امام دوازدهم چیست میگوئیم که از خوف اعداست بر خدا
واجب بود که اعلام کند مردم را و این واجب بود بر خدا از جهت لطف که در سابق بکرم ذکر
کرده اند که انا استخلاص نطفی است که در اصلاب اهل نفاق است که مومن هستند بمقتضای
یخرج الحی من المیت پس اگر حضرت ظهور نماید لابد بسطوت کنند و قیام بسیف نماید
که موجب قتل اهل خلافت و اگر اینها کشته شوند ذراری صالحه از اصلاب اینها بسبب قتل
کفار فوت میشود و یکی از جوابها که سبب بقا مدعی باشد همین را ذکر کرده اند که این سبب
حضرت امیر جهاد را ترک کردند با خلفا منعقد بین پس حال الصبر علی رنستن و از طلب حق او
مثل حال اختفا ایشان است از اعدا دین بنا بر فرق روایت شده که حضرت امام حسین روز
عاشورا هر گاه حمله میکرد بر عسکر ابن زیاد بی بنیاد لعنهم الله بعضی را میکشتند و بعضی را از زیر
شمشیر میگذرانیدند و میخواستند که تا سبیل را حضرت علی بن الحسین بر سبیل سند
تا اینکه از خودان بزرگوار پرسیدند فرمودند پرده بر داشته شد از پیش چشم نطفها را دیدم
در اصلاب اینها شناختم کسانی که مومن اند از اصلاب اینها ظهور میکنند اینها را وا
گذاردم بجهت استخلاص اینها تا اینکه تا اهل ولایت بر درند پس امور خلق فصل

وجه تسمیه امام مهدی بالقائم

مهدی موعود از آل محمد را قائم گویند و وجه تسمیه حضرت بقائم از اخبار معلوم و مستفاد میشود
روایت کرده که وقتی حسین ع از ذوالجناح افتاد ملائکه گفتند پروردگارا این بندگان تو
را با حسین میکنند و حال آنکه تو در میان ظالمین هستی خطاب رسید بملائکه نظر کنید
بطرف راست عرش ملائکه نظر کردند دیدند بجانب عرش یکی ایستاده نماز میگذارد
خطاب رسید بملائکه که من انتقام بکشم از برای حسین با این قائم از این کفار و در علل الشرایع
حضرت باقر ع روایت شده که فرمودند چون حسین شهید کشته شد ملائکه ناله و گریه
زاری بلند کردند گفتند الهنا و سیدنا غافل از کسانی که کشتند صفوة تو را پسر صفوة
تو را خدا داد وحی فرستاد با ایشان که قرار بگیرید بعزت و جلال خودم قسم که البته انتقام بکشم
از ایشان اگرچه بعد از مدتی باشد پس از آن خداوند ظاهر ساخت ائمه از اولاد حسین را
ملائکه مسرور شدند ناگاه دیدند یکی از ایشان ایستاده نماز میگذارد خطاب رسید که با این
قائم انتقام میکشم از ایشان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی بمعراج رفتند دیدند دوازده
شبح نورانی که همه نشسته اند مگر یکی از ایشان پرسیدند کیانند و چیستند این شبحها
با و گفتند اینها اوصیاء تواند و آنکه ایستاده است مهدی آخر الزمان است حضرت قائم
پرسیدند آنکه چرا که مرتد شدند بعد از پیغمبر فرمودند اما شنا حضرت رسول خدا
داستان تاجر پیشه که فرید آمده باشد بر دو شهر بگمان آنکه میرود بشهری که سلطان
بنای او را گذارده باز اهل بیت با سعه معیشت بطریقی که مثل او پیدا نشود در
دنیا و متابعت کردند او را دو ماه تا مشاهده کنند این سعه را پس تاجر در راه بمرد و
کسانی که متابعت او را کرده بودند پشیمان شدند گفتند قول این تاجر از اساطیر
الاولین است هرکه از این شهر آمده او را دیده برگشتند با چیزی را دیدند پس این تاجر
این پیغمبر است و چیزی خبر داده بشما است چون رحلت کرد امت متابعت کردند و پشیمان
شدند برگشتند بحالت شرک دلیل صدق اینها است که منقول شد از آن سه نفر

و مشابعه

احوال دجال لعین

تا ام عبدالله مرا اذن داده که عبدالله را ببینم عرض کرد یا ابا القاسم چکار بعبدالله داری
بعد از شنیدن که نا داشته بعقل خود جامه خود را بخشم بکند مرا وعده با من میکند در امر
بزرگی فرمودند مرا اذن ده به بینم او را عرض کرد که از برای من عهدکار نبوده باشد
کسی را حقیقه این طفل خبر ندهی که منتهای عاقبت کارش چیست و آنچه از او صادر
شود چون مادرش فی الجمله اطلاعی یافت حضرت قبول کردند بعد از آن که خبر او را
باصحاب دادند با چند تا از اصحاب تشریف بردند آن زن گفت داخل شو حضرت داخل
شدند دیدند در قطیفه ای ایستاده تکلم میکند مادرش گفت ساکت شو بنشین
ابن محمد است آمده است نزد تو دجال ساکت شد نشست حضرت فرمودند چکار
با مادرش بود خدا او را لعنت کند اگر او را میگذاشت شما را خبر میدادم که او دجال
هست ابن صیاد حقیقت حالش را میگویم چون با مادرش عهد کردم نگویم حضرت
با او فرمودند چه میبینی گفت میبینم حق و باطل را و میبینم عرش را بر روی آب گویا مرادش
آسمان باشد حضرت فرمودند آیا شهادت بوحدانیت خدا و برسالت محمد مصطفی
میدهی گفت شهادت بوحدانیت خدا میدهم و شهادت برسالت خودم نیز و خدا سزاوار
تر از من نکرده به رسالت چون روز دوم شد که با روز دوم ولادت و بود با خبر
روزی برویانده روزهای دیگر رسول خدا آنجا رفتند لیکن در همین طفولیت جا
بود خدا لعنه روز دوم حضرت نماز صبح را خواندند با اصحاب برخواستند رفتند
در زدند مادرش گفت داخل شو حضرت داخل شدند دیدند دجال بالای درخت
خرما نشسته تنها مادرش گفت ساکت شو پایین بیا ابن محمد است نزد تو آمده فرود آمد
حضرت فرمودند مادرش را مرکار خدا او را لعنت کند اگر او را میگذاشت هر آینه شما
را خبر میکردم حقیقت حال او که او دست و پا چون روز سیم شد حضرت نماز صبح را خواندند
با اصحاب رفتند آنجا دیدند که گوسفند میچرانید با او دست که تا اصلا میرزد مادرش

فی بیان علامات الظهور

گفت ساکت شو بشیر این محمد است آمده است نزد تو هر روز چند آیه از سوره دخان نازل
شده بود حضرت آنها را در نماز صبح بر اصحاب خواندند و فرمودند به دجال آیا شهادت به وحدانیت
خدا و رسالت محمد مصطفی میدهی گفت شهادت میدهم به وحدانیت خدا و برسالت خودم
تو الحال انکار رسالت مرا از من بکرده در رسالت حضرت فرمودند چیزی برای تو پنهان کردم چیست
او دجال گفت [illegible] ذلیل من میشوند و متابعت امر مرا میکنند حضرت فرمودند ساکت شو ابلیس
تو از اجل خود پیش نیفتی و بمراد خود نرسی و بتو نمیرسد جز آنچه مقدر شده از برای تو و
اطاعت ترا نکنند مگر کسانیکه مثل تو باشند در شقاوت و بدبختی بعد از آن حضرت با اصحاب
فرمودند خدا هیچ پیغمبر را مبعوث نکرد مگر آنکه آن پیغمبر قوم خود را از دجال ترسانید
خدای عزوجل او را بدینجا نیاورده مگر [illegible] اگر چیزی از امر او بر شما مشتبه شود بدانید
که خدای شما اعور نیست یعنی آن یک چشم نیست و این دجال خروج کند بر حماری سوار باشد
از گوش تا گوش او مسافت یک میل راه باشد و او بهشت و دوزخی باشد با او و کوهی از نان
و نهری از آب باشد اکثر متابعان او یهود و زنان و اعراب هستند بهمه آفاق زمین داخل
شود جز مکه و خانه مکه و مدینه خانه آن روایت دیگر از صدوق مرحوم روایت کرده
از ابن سبره که گفت خطبه خواند بر ما علی ابن ابی طالب ع پس حمد خدا و ثنای او را بجا آورد پس
از آن فرمود با اصحاب سه مرتبه ایها الناس بپرسید از من هر چه میخواهید پیش از آنکه مرا
نیابید صعصعة بن صوحان برخواست عرض کرد یا امیر المؤمنین چه زمان دجال خروج
میکند فرمودند بنشین خدا کلام ترا شنید و دانست اراده ترا بخدا قسم [illegible] او و سوال
کرده شده اعلم از سائل نیست لکن علامات دارد بعضی عقب بعضی در آید مثل جای نعل
بر روی نعل اگر خواهی ترا خبر دهم عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین حضرت فرمود حفظ و ضبط
کن بآنکه علامت خروج دجال آنست که مردم نماز را بمیرانند امانت را ضایع کنند دروغ
را حلال دانند و ربا بخورند رشوه بگیرند بناها را محکم کنند دین را بدنیا فروشند

بیان مقدمات ظهور

صادق فرمود قائم خروج نکند تا اینکه پیش از او دوازده نفر از بنی هاشم خروج کنند همه مردم را
بسوی خود بخوانند فرمودند حضرت صادق پنج چیز است پیش از قیام قائم یمانی و سفیانی
و منادی که از آسمان ندا کند و فرو رفتن زمین بیدا و قتل نفس زکیه و در حدیث دیگر
فرمودند قائم آل محمد و قتل نفس زکیه مگر پانزده شب فرمودند در حدیث دیگر خروج
سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال در یک ماه در یک روز واقع شود و در رایتها علمی هدایت
از یمانی نیست زیرا که او مردم را بحق دعوت میکند مردی از حضرت ابی الحسن از فرج
سؤال کرد فرمودند هرگاه علمهای قیس بمصر آمد و علمهای کنده بخراسان فرمودند ستا
فتح فرات شکافته شود بکوفه برود فرمودند مردم بزحمت افتند پیش از قیام قائم از معاصی
خود بسبب آتشی که ظاهر شود در آسمان و سرخی در آسمان و خسفی ببغداد و خسفی بشهر
بصره و خونهائی که در شهر بصره ریخته شود و خانها که خراب شود و مرگی که در اهلش
واقع شود و خوفی با اهل عراق که قراری از برای ایشان نباشد فرمودند حضرت امام دو علامت
است که پیش از قیام قائم است کسوف شمس در نیمه ماه رمضان و خسوف قمر در آخر ماه راوی
گوید گفتم یا ابن رسول الله آفتاب در نیمه ماه گرفته میشود فرمود من داناترم با آنچه
گفتم اینها دو علامت اند که از زمان هبوط آدم تا حال نشده زیرا که آنچه عادت جاری
شده و منجمین هم گفته اند این است که خسوف قمر میشود مگر در سیزده یا چهارده یا پانزده
ماه نه غیر اینها و این خسوف نزد مقابله شمس و قمر است بر هیئت مخصوصه کسوف نمیشود
نمیشود مگر در بیست و هفتم یا بیست و هشتم یا بیست و نهم ماه و اینهم نزد مقارنه ایشان
بر هیئت مخصوصه فرمودند حضرت صادق منادی ندا میکند باسم قائم گفتم خاص
یا عام فرمودند بلکه عام است میشنوند هر گروهی بزبانهای خود گفتم کیست که مخالفت
قائم کند و حال اینکه ندا باسم میشود فرمودند ابلیس وا نگذارد تا اینکه در آخر شب
ندا کند و بشک اندازد مردم را ایشان عرض کردند که ندا چگونه است فرمود منادی ندا میکند

بیان معین نبودن وقت ظهور

ده روز زیاده فرموده که چون قوم او گفتند موسی با ما خلف کرد کردند آنچه کردند پس هرگاه
ما شما را حدیثی گوییم بحدیثی پس بر خلاف آن حدیث بشما رسید بگویید صدق الله تا دو مزد
ماجور شوید و صاحب کتاب منتخب البصائر بسند خود از مفضل عمر روایت کرده که پرسیدم
از سید خود حضرت صادق ع که آیا از برای مهدی وقتی هست که مردم بدانند فرمود حاشا لله از
اینکه ظهور او موقت باشد که شیعه بدانند عرض کردم یا سیدی چرا معین نشده فرمودند
چونکه قیامت است که خدا میفرماید یسئلونک عن الساعة قل انما علمها عند ربی لا یجلیها
لوقتها الا هو و آن قیامتی است که خدا میفرماید یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها
تا آنکه میفرماید و عنده علم الساعة تفسیر فرمود که نزد اوست یعنی علم قیامت نزد خداست نزد
کسی دیگر نیست میفرماید اقتربت الساعة و انشق القمر گفتم پس چه معنی دارد آنچه را که روایت میکنند
و میگویند چه وقت زاییده شده و چه وقت ظاهر میشود از روی شک در قضا
خدا اینها آن گروهی هستند که خسران دنیا و آخرت یافتند مفضل گوید عرض کردم آیا
وقتی قرار داده نمیشود فرمود ای مفضل هر کس برای مهدی ما وقتی قرار دهد شریک
علم خدا شده و ادعا کرده که او ظاهر کرده ستر خدا را از حضرت باقر روایت شده که
جبرئیل فرود آمد بر پیغمبر و او را بشارت داد که قائم از فرزندان تو ظاهر نمیشود تا ما الا نشود
کفایت پنج نهر را سیحون و جیحون و فرات و نیل مصر پس خدا نصرت دهد اهل بیت پیغمبر را بر
ضلالت پس علمی از اهل ضلالت بلند نشود تا بعد قیامت پرسیدند از حضرت صادق ع
از وقت ظهور فرمودند هر زمان که خصیان حاکم دولت شوند زنان و امارت واقع
شود با جوانان و کودکان و خراب شود جامع کوفه از عمارت و منقطع شوند حاجیان پس
این وقت وقت زوال ملک بنی عباس است و ظهور قائم ما اهل بیت از حضرت ابی عبدالله
بسند معتبر روایت شده که هرگاه خدا خواست که ظاهر کند آل محمد را ابتدا شود از ماه
صفر تا ماه صفر این نشان زمان خروج مهدی است از امیرالمؤمنین از رسول خدا ص روایت شده

وباطنه فيه رحمة من قبله معه

را اسم او و کنیه هم نام جد خود رسول خدا است تا اینکه مردم نگویند ما نشناختیم او
برای او اسم و کنیه را مفضل عرض میکند مولای من تاویل این آیه چیست که خدای عز و جل
می فرماید لیظهره علی الدین کله و می فرماید و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین لله
فرمودند قسم بخدا برطرف میشود اختلاف از میان اهل ملتها و ادیان و دینها همه یکی شود
چنانچه خدا می فرماید و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخا
عرض میکند مهدی کدام بقعه ظاهر میشود فرمودند ظاهر میشود در مکه و الله ای مفضل
گویا می بینم که داخل مکه شده و بر دوش او است برده رسول خدا صلی الله علیه و آله و
بر سر او عمامه جدش و نعلین رسول خدا در پایش و عصای پیغمبر در دستش و در پیش
روی او چند بز لاغر است به همین حالت بمکه رود که کسی او را نشناسد عرض میکند ای
آقای من چگونه ظاهر میشود فرمودند ظاهر میشود تنها بجانب کعبه آید تنها شب آید
شب که بر او رفتی که چشمهای مردم بخواب رفت و شب تاریک شد جبرئیل و میکائیل نازل شوند
برایش با ملائکه صف صف جبرئیل عرض میکند ای آقای من قول تو مقبول و امر تو
جاری است پس حضرت دست خود را بصورت خود بکشد و این آیه را بخواند الحمد لله الذی
صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین پس می ایستد
میان رکن و مقام و نعره میکشد که ای گروه نقبا و اهل خاصیت من و ای کسانی که خدا
ایشان را خلق کرده بجهت نصرت من پیش از ظهور من بر روی زمین بیایید بسوی من از روی طوع و
صیحه او بمردم برسد در حالتی که بجای خود مشغول و بر روی فرش خود در شرق و غرب
زمین باشند همه یک صیحه را میشنوند و صیحه را بگوش همه پس بسوی حضرت آیند طولی نکشد
برای ایشان چشم بهم زدن که همه یکجا پیش روی او بایستند انشاء الله میان رکن و مقام پس خدای
عز و جل امر میکند نوری بیاورند عمود میکشد از زمین تا آسمان هر مؤمنی که بر روی
زمین است او را روشنائی بگیرد و نور بیرون میان دل خانه خود به بیند نفوس مؤمنین را

بعضی از نشانهای ظهور

نوروز شاد میشوند و نمیدانند که قائم ظاهر شده پس صبح شود ببینند که همه پیش روی او باشند
و آفتاب معهود بر سیصد و سیزده نفر باشند بعدد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز
بدر مفضل عرض کرد که یاران همه اینها و دو نفر دیگر با حسن شهید شدند تا قائم ظاهر شود
فرمود بلی ظاهر میشوند با او و در مدینه اما از دیگر شهرها دوازده هزار از مؤمنین شیعه علی
بر سر مسیر است عمامه سبز با مفضل سبز ما قائم پشت خود را بحجر تکیه میدهد دست
خود را دراز کند سفید دیده شود بی سیاهی و بگوید این دست خدا است ... این آیه را تلاوت
نماید ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم پس اول کسیکه دست
او را ببوسد جبرئیل است پس ملائکه با او بیعت کنند با نجبای جن پس نقبا مؤمنین مردم
صبح زنند بگویند اینست مرد عجیبی دیدیم که مثل او را ندیده بودیم بعضی بعضی گویند
نگاه کنید به بینید از این که کبار هستند میشناسید میگویند ما ایشانرا نشناسیم
کسی با خبر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه و اینها اول طلوع آفتاب میشود که
از اینجور آفتاب بلند گشت و روشن کرد همه را صیحه زننده بلند آوازه با
آفتاب بزبان عربی آشکارا که بشنوند هرکه در آسمانها و هرکه در زمینها است صیحه زند
که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و اسم او اسم جدش پیغمبر پس بگویید با او بیعت کنید
تا هدایت یابید و مخالفت او نکنید که گمراه میشوید پس اول کسیکه دست او را ببوسد
ملائکه است پس جن پس نقبای گویند شنیدیم اطاعت کردیم باقی نماند صاحب گوشی
جز آنکه این صدا را بشنود و خلایق بودند و بارندان بادیه ها و حاضرین و اینرو بعضی بعضی
را خبر ساختند با خبر شنیدند از گوشهای خود چون آفتاب نزدیک بغروب شد نعره زننده
نعره زند از سمت مغرب که ای گروه خلایق ظاهر شد بنام مولای مردم اند زمین فلسطین که
او عثمان بن عنبسه اموی از اولاد یزید بن معویه است پس با او بیعت کنید تا هدایت
یابید و مخالفت او را نکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا قول او را رد کنند و از

بیان بعض علامات ظهور

بیدا شود از طرف چپ صدائی صیحه زنند که ای بیدا ببلع اهلها را زمین بیدا اهلها را با جهار
تا پایان ببلعد مگر سه نفر از ایشان باقی مانند ملکی از آسمان آید و ندا کند تا ایشان برگشته باشند
یکی از ایشان که بیرون رود به پیش مهدی آید و او را بشارت دهد بهلاک لشکر سفیانی و یکی دیگر که برود
برود به پیش سفیانی او را اعلام کند بظهور مهدی آل محمد پس بشارت دهنده برود مهدی را
بشارت دهد بهلاک لشکر سفیانی و از ضمیمه شکافته شدن ... یکدانشان لشکر بقا
معنا الشریعه همه را یکدفعه بلعید پس مهدی دست مبارک بشرها الله برکرد بحالت
اول و بیعت کنند با حضرت و ملائکه و جن ظاهر شوند و با مردم مخلوط باشند و همه را
حضرت بر ... فرود آیند ما بین کوفه و نجف و اصحاب او آن وقت چهل و شش هزار ملائکه
و چهل و شش هزار از جن او را یاری کنند و فتح واقع شود مفضل عرض کرد که جن و ملائکه
ظاهر شوند بمردم در آن زمان فرمودند بلی چنانچه ظاهر میشوند مردم بعضی برای بعضی
مفضل عرض کرد با ملائکه چه میکنند فرمودند آنها را میخوانند بحکمت و موعظه پس
نصب نماید برای آنها خلیفه از اهلبیت خود و متوجه مدینه شود مفضل عرض کرد با کعبه
چه میکنند فرمود این بنا را خراب میکنند و بنا میکنند ببناء حضرت ابرهیم و اسمعیل و همچنین
خراب میکنند هر بنا که ظالمی بنا کرده در شهر [illegible] و همچنین خراب کند مسجد کوفه را و بنا
کند به بناء اول مفضل عرض کرد یا مولای مکه ... فرمودند ... نصب میکند برای ایشان
خلیفه از اهل بیت خود چون از مکه بیرون رود اهل مکه خلیفه او را بکشند مهدی برگردد
بسوی ایشان و ایشان را بترساند و توبه دهد ایشان را و خلیفه از خود بر ایشان نصب کند چون
بیرون رود باز خلیفه را بکشند پس از آن مهدی عسکر بفرستد بسوی ایشان از جن و نقبا
هر کس از ایشان ایمان آورد او را بگذارند و هر کس انکار کرد او را بکشند تا از صد نفر یکنفر ایمان آورند
در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد است که اول چیزی که از مهدی ظاهر شود قطع
دستهای بنی شیبه کلیدداران کعبه را که دزدان کعبه اند و دستهای ایشان را بیاویزند

بجانب کعبه بیاویزند و بنویسند که این بنی شیبه دزدان کعبه‌اند ببرد و ... و اولاد قاتلان سید
الشهدا را بکشد چون راضی بودند بفعل پدران خود و ... و اعداء
کند چون ... بنت فاطمه را کرده باشند و مانع الزکوة را بکشد و مومن ... حضرت قائم
شود ظلمت از میان برخیزد و مردم محتاج با آفتاب و ماه نباشند هر کدام از مومنین هزار
سال عمر کنند ... مفضل پرسید که
کجا ای آقای من منزل مهدی کجا است و محل اجتماع مومنین او ... کجا است فرمودند
... ملک او بکوفه است مجلس و موضع حکم در مسجد کوفه و مکان بیت المال و قسمت غنائم
در مسجد کوفه سهله و موضع انفراد و نزاهت در نجف اشرف مفضل گفت جمیع مومنین
در کوفه اند فرمودند بلی نیست مومنی مگر آنکه در کوفه است یا در بلد کوفه یا قلبش
مایل بکوفه است قیمت یک منبر کوفه آن وقت بقدر موضع یک گوسفند هزار درهم است
و وسعت بلد کوفه ... فرسخ ... کوفه متصل بزمین کربلا شود و کربلا
ملجا مومنین شود مفضل گوید که حضرت آه سردی کشیدند فرمودند ای
مفضل بدرستی که بقعهای زمین مفاخرت کردند کعبه فخر کرد بر بقعه کربلا خداوند
باو فرمود که ساکت شو ای کعبه و فخر مکن بر کربلا زیرا که کربلا بقعه مبارکه ایست که خدا
موسی عمران گفت انی انا الله و بقعه کربلا مکان ولادت مسیح است بقعه کربلا ...
که باو شستند سر حسین بن علی ابن ابی طالب را بقعه کربلا بقعه ایست که محمد صلی الله علیه و آله
در او عروج کرد مفضل عرض کرد ای آقای من مهدی تا کجا میرود فرمودند بمدینه جدم
رسول خدا صلعم چون وارد مدینه شود امر عجیبی از او ظاهر شود که سرور مومنین در آن
و حزن کافرین در او باشد مفضل عرض کرد چیست آن ای آقای من فرمودند وارد قبر جدش
شود پس بگوید با گروه خلایق آیا اینست قبر جدم همه بگویند آری ای مهدی آل محمد فرماید
کیست با او در این قبر میگویند دو مصاحب و هم خوابه او ... میگویند کیست

این دو نفر را اینکه او و لعل خلق است چگونه از میان خلق این دو تا دفن شدند با جمیع رسول
خدا با ایشان باشند گویند غیر از ایشان کسی مدفون نیست و آن دو تا دفن شدند چونکه
هر دو خلیفه رسول خدا و پدران دو زوجه او بودند مهدی گوید کی ایشان را می شناسد
میگویند بلی ما میشناسیم بصفت می فرماید کسی شک دارد که غیر از ایشان کسی در اینجا
مدفون نیست میگویند نه پس بعد از سه روز امر میفرماید قبر ایشان را میشکافند و ایشان
را از قبر بیرون می آورند تر و تازه مثل صورتی که در دنیا بودند پس کفنهای ایشان را می کشند
و امر میکند ایشان بر ببندند بدرخت خشک خرمائی ایشان را بدار کشند پس درخت متحرک
شود و سبز و تازه گردد و بلند شود و شاخهای او بالا رود پس ایشانی که مرتاب بودند
و دوستان ایشان بودند میگویند قسم بخدا شرف است اینستما محبت ایشان و دوستی ایشان
از دادیم پس این خبر منتشر شود پس هر کس که در دلش ذره بقدر خردلی محبت ایشان را داشته باشد
بمدینه حاضر شود امتحان شوند با ایشان پس منادی مهدی ندا کند این دو نفر مصاحب
رسول اند هر که ایشان را دوست میدارد جدا شود و هر که ایشان را دشمن دارد جدا شود
بکناری پس مردم دو دسته شوند دوستان و دشمن پس بر دوستان ایشان گویند که
بیزاری جوئید از ایشان بگویند ای مهدی ما از ایشان بیزاری نمیجوئیم و نمیدانستیم که نزد خدا این
فضیلت را دارند چگونه از ایشان بیزاری جوئیم و حال آنکه ما دیدیم آنچه دیدیم در این وقت
از بودن ایشان و سبز شدن درخت بسبب ایشان و تا میگویند قسم بخدا بیزاری جوئیم
از تو و هر کس که بتو ایمان آورده است و از کسانی که ایمان با ایشان ندارد و بیزاری جوئیم
از کسی که ایشان را بدار کشیده و از قبر بیرون آورده و کرد با ایشان آنچه کرد پس امر نماید
مهدی بادی سیاه که ایشان را مثل ریشه درخت خشک نماید پس امر نماید که ایشان را فرود آرند از درخت
و ایشان را زنده نماید باذن خدا و امر کند که خلایق جمع شوند پس از آن حضرت بر مردم بخواند
قصه افعال ایشان که در هر دوری و زمانی واقع شده از قتل هابیل پسر آدم که فتنه تا جمع

کردن آتش برای ابراهیم و انداختن یوسف را در چاه و حبس شدن یونس در شکم ماهی و قتل
یحیی و دار زدن عیسی و عذاب جرجیس و دانیال و زدن سلمان فارسی و آتش بر در خانه امیر
المؤمنین زدن و اراده سوزانیدن حسنین و فاطمه و زدن صدیقه طاهره فاطمه زهرا
بتازیانه و در میان در پهلو شکستن او و محسن را سقط کردن و امام حسن را سم دادن و شهید
شدن امام حسین و ذبح اطفال او و بنی عم او و انصار او و اسیر کردن ذریه رسول
خدا و ریختن خون آل محمد و ریختن خون هر مؤمنی و هر فرجی که بزنا رفته و هر ربائی که
خورده شده و هر خباثتی و هر فاحشه و هر ظلمی که از زمان آدم ابو البشر شده تا برسد بزمان
منتظر که قیام قائم ما باشد همه را بگردن این دو شیخ ثابت کنند با چیزها واقع شده پس از آنها
قصاص میکنند در آنوقت مظلمه کسی که حاضر است پس از آن آنها را بدار میکشند بر آن
درخت و امر کند آتشی که از زمین بیرون آید آنها را بسوزاند با درخت پس باد را امر فرماید
که خاکستر آنها را بدریا بریزد مفضل عرض کرد ای سید من این آخر عذاب ایشان است
فرمودند هیهات ای مفضل والله آنها را برگردانند و حاضر شود سید اکبر محمد رسول
و صدیق اعظم امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام و هر کس که مؤمن محض
باشد و هر کس که کافر خالص باشد و قصاص کنند از آنها بجمیع مظلمه ها پس امر میکنند
آنها را شب و روز هزار دفعه میکشند و آنها را میبرند بسوی جهنم پس عذابها پیش
میکند بکوفه زنده فرود آید مابین کوفه و نجف با چهل و شش هزار ملائکه و چهل و شش
هزار جن و سیصد و سیزده نفر از نقبا احد عشر ولایت و از جمله حدیث است که پس ظاهر
میشود حسین بن علی با دوازده هزار و سیصد و نود و هفت و دو نفر از صحابه کربلا و در روز
عاشورا شهید شدند پس ... جماعت مذکوره زهرا و ... پس ... بند
سید اکبر امیر المؤمنین و نصب میکنند از برای او قبه سفید بر نجف پایه های او را بلند
میکنند رکنی بصنعا بن رکنی بارض طیبه رکنی بر ... گویا می بینم مصابیح آنها را که

و درخشید در زمین و آسمان درخشنده تر از آفتاب و ماه پس راه نور آشکار شود و نور
عاقل شوند مردمان از صنع خود مردم را مشتبه بینی لکن نمی‌بینند بلکه عذاب
خدا بیخشیده پیرتا هر شود سید اجل محمد رسول الله ص با اصحاب مهاجرین و انصار
سازند کسانی را که تکذیب او کردند و کسانی که در او شک کردند و کسانی که گفتند
او ساحر است کاهن است مجنون است معلم است شاعر است از روی هوا سخن میگوید
و کسانی که با او محاربه کرده و مقاتله نموده و از ایشان قصاص می‌نماید و جزای اعمال ایشان
میدهد از زمانیکه پیغمبر ظاهر شده تا زمان مهدی که هر روز و هر وقت و شفق شود
تاویل این آیه رین بیان نمود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم
الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما ما کانوا یحذرون مفضل
عرض کرد مراد از فرعون و هامان چیست حضرت آیه فرمود ابوبکر و عمر است گفتم ای
آقای من رسول خدا با امیرالمؤمنین با ایشان هستند فرمود لابد باید زمین را قدم بزنند حضرت
ما و آن کوه قاف و ایشان در طلب است و جمیع ربانها و دین خدا را بپا کنند و جمیع را اما کن
گویا می بینم ای مفضل که ما ائمه ایستاده ایم نزد جد خود رسول خدا ص شکایت کنیم باو
از آنچه این امت با ما کردند بعد از او از آنکه تکذیب ما کردند و سب ما کردند و ما را دشنام
بکشتند و ما را بیرون کردند از حرم خدا و رسول ما را کشتند و حبس کردند پس رسول خدا
گریه نماید و بفرماید کردند با شما آنچه بجد شما کردند پس اول کسی که شکایت کند برسول
خدا ص فاطمه ع است که شکایت نماید از ابی بکر و عمر فاطمه عرض کند این دو نفر فدک را از
من گرفتند فاتمام برهان کردم که بگیرم نفع نبخشید کاغذ فدک را که نوشته بود با
از من گرفتند در حضور مهاجر و انصار و آب دهن بر او انداختند و آن را پاره کرد آمدم بقبر
شکایت کنم ابوبکر و عمر بسقیفه بنی ساعده رفتند با منافقین و ملحدین و غصب
کردند خلافت شوهرم را آمدند از علی بیعت بگیرند بیعت نکرد هیزم جمع کردند بر در

خانهٔ ام که اهل خانه را بسوزانند گفتم عمر این چه جرئت است بر خدا و رسول میخواهی نسل
پیغمبر را قطع کنی عمر گفت بس است ای فاطمه محمد موجود نیست که ملائکه برای او نازل شود امر و نهی
علی بگو بیا بیعت کن با ابی بکر و الا آتش در خانه ات افکنم گفتم الهی شکایت بتو میکنم
که چه کردند با ما بعد از پیغمبر و چگونه حق ما را غصب کردند عمر صیحه زد فاطمه واگذار
این حماقتها را تو گمان میکنی که نبوت و امامت را خدا برای شما جمع نکرده تا زمانش را [illegible]
مرا زدند بازوی من شکسته در پهلویم زد محسن را سقط کردم من صیحه زدم وا ابتاه
الله نکن بی حرمتی کردند با دختر [illegible] زدند محسن فرزندش را اسقاط کردند یا رسول
الله خواستم مقنعه از سر بردارم گیسو پریشان کنم علی مانع شد گفت ای فاطمه پدرت
رحمة للعالمین است و سبب عذاب اینها مشو گیسو پریشان مکن والله اگر بیرون آیی
بنفرین خدا اهلاک کند اینها بدون [illegible] هوا میباشند من بخانه برگشتم مریضه شدم
و از صدمهٔ عمر از دنیا رفتم صادق آل محمد فرمودند پس بعد از فاطمه امیر المؤمنین برخیزد
شکایت بدرگاه خدا عرض نماید یا رسول الله حسنین را شب برداشتم بخانهٔ مهاجر و
انصار رفتم که بیعت مرا از یاد کرده بودید منم [illegible] طلب یاری کردم مرا وعده
صبح دادند چون صبح شد کسی از آنها نیامد حال من با امت مثل حال هارون شد
در بنی اسرائیل بعد از موسی چون موسی بطور رفت برگشتند هارون گفت یا ابن ام ان القوم
استضعفونی و کادوا یقتلوننی من صبر پیشه کردم که او وصیت [illegible] نکنی تحمل
[illegible] تا اینکه برگشتند [illegible] امام حسن برخیزد عرض نماید
ای جد بعد از شهادت پدرم بمعاویه رسید [illegible] صد و پنجاه هزار
[illegible] تا اینکه بیعت [illegible] اهل بیت [illegible] معاویه و هر
کدام اگر قبول نکردیم گردن زدند و سرها [illegible] مسجد [illegible]
شدم مریم را موعظه کردم اینها را [illegible] ترسانیدم

اجابت نکردند مرا از ایشان بیرون بیعت نفر سوی آسمان کردم عرض کردم خدایا شاهد باش
که من ایشان را بدین تو خواندم و از عقاب تو ترسانیدم اطاعت مرا نکردند خدایا نفرت
بر ایشان بلا و عذاب تو و الیوم از منبر بزیر آمدم رو به بدینه کردم از عقب من آمد گفتند که عسکر
معویه با نبار رسیدند و شیعیان را زدند اهل آنها اموال ایشان را گرفتند و زنان را و کنیزان را
اسیر کردند با ما بیایید تا با ایشان جهاد کنیم گفتم که وفائی در شما نیست جماعتی از ایشان رفتند
گفتم با ایشان که مدام در وقتی که معویه رسید به سبب جرأت شکستند مرا مضطر میکنید
بصلح با معویه شد آنچه را با شما خبر دادم فرمودند پس برخیزد حسین مظلوم شهید
بخون خود خضاب شده با جمیع شهدا پس پیغمبر نظر بایشان نماید و گریه کند و از گریه او گریه
اهل آسمان و زمین بگریه آیند فاطمه صیحه بزند که زمین بلرزد با امیرالمؤمنین و حسن
و حسین در طرف راست پیغمبر و فاطمه در طرف چپ او پس حمزه و جعفر حاضر شوند خدیجه
و فاطمه در طرف چپ او پس حمزه و جعفر حاضر شوند فاطمه بنت اسد بیایند
و با ایشان باشد محسن سقط شده فاطمه و گریه کنند در اینجا مفضل بسیار گریه کرده اند
و مفضل هم گریه کرد پس عرض کرد ای آقای من چیست ثواب کسی که در مصیبت شما
گریه کند فرمودند ثواب بیشمار دارند و بیرون است اگر از جمله شیعیان باشد مفضل عرض کرد
ای آقای من بعد از این چه میشود فرمودند فاطمه برخیزد و عرض کند پروردگارا وفا
کن با آنچه بمن وعده دادی بر آنکسانی که مرا زدند و اولاد مرا کشتند پس گریه کنند
بجهت خواطر فاطمه اهل آسمان و زمین باقی تا آنکه ظلم کنند کافرانی و کسانی که پای
ایشان کرده اند و کسانی که با فعال ایشان راضی شدند مگر آنکه در آن روز نفر ایشان کشته شوند
مفضل عرض کرد بعضی از شیعیان تو اعتقاد ندارند که تو رجعت میکنی و دوستان شما
فرمودند ای مفضل آیا نشنیده اند احادیث از رسول خدا که فرموده رجعت هست ما هم
گفتیم آیا نشنیده اند آیه را که ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم

رجعت ائمه و شکایت آنها

رجعت عذاب دنیا و وقت خروج ما است و عذاب اکبر قیامت است باید دانست که جماعت
سنیان منکر میشوند که معنی رجعت این نیست که دولت برگردد و ببنی العباس و مهدی
آنها سلطان آنها است وای بر آنها از این گفتار چه زمان ملک از دست عمال الملک گرفت
که ما برگردیم بلکه در دنیا بود ملک موقت و اما ما ملک دنیا و آخرت همیشه ما است و
آنها بر او نزیدان نمن علی الذین استضعفوا و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین فرموده
پس بعد از آنها بر میخیزد محمد بن علی الحسن و ببیند محمد با قرآن پس شکایت بی بی خود
کنند از دست ظالمین پس من برخیزم و شکایت کنم از منصور دوانقی و پسرم موسی
برخیزد و شکایت از هرون الرشید پس علی بن موسی الرضا و شکایت کنند از مامون
ملعون پس محمد تقی برخیزد و شکایت کنند از مامون و پسر او پس علی نقی برخیزد و شکایت
کنند از متوکل پس حسن العسکری برخیزد و شکایت کنند از معتز لعنه پس مهدی برخیزد
و با او است جامه رسول خدا خون آلوده روز احد که سر او را با دندان او شکستند
ملائکه گرد او را گرفته اند عرض میکنم یا جدا تو مرا برای مردم وصف کردی و
دست کینه مرا با نهاد ... انکار کردند مرا اطاعت نکردند از اهل احدی بعضی
گفتند مهدی متولد نشده بعضی دیگر گفتند که مرده است اگر زنده بود غیبت او
این قدر طول نمیکشید من صبر کردم تا آنکه خدا امر به خروج کرد پس ... مهدی پس
میفرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوء من الجنة حیث
نشاء فنعم اجر العاملین هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
ولو کره المشرکون در احادیث کثیره از برید عجلی روایت شده که پرسید از حضرت صادق ع
از آیه شریفه واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد این اسمعیل که نیست پسر
ابراهیم است فرمودند نه بلکه اسمعیل بن حزقیل است خداوند او را مبعوث کرد بر جماعتی
تکذیب او را کردند ... او پوست سر و صورت او را کندند خداوند

رجعت اسمعیل صادق الوعد

الهاطاطائیل ملک عذاب با فرشتها آمد نزد اسمعیل گفت خدا مرا بسوی تو فرستاده تا ترا
بامر تو بر عدو عذاب نمائیم اسمعیل گفت حاجتی بعذاب ایشان ندارم خداوند وحی باو فرستاد که
اگر ترا حاجتی است طلب کن عرض کرد خدایا تو از ما معاشر انبیا میثاق توحید خود
واقرار بنبوت محمد و بامامت ائمه گرفتی و خلایق را خبر دادی که بعضی ظالمین میکشند بد
حق فرزندش حسین و بحسین وعده رجوع بدنیا دادی تا اینکه خونخواهی و انتقام کشد
از ظالمین خود حاجت من بتو ای خدا اینست که مرا در زمان رجعت حسین بر گردانی تا طلب
خون خود کنم و بکشم هر که مرا کشته خدا حاجت او را قبول کرد و قرار داد او را از کسانیکه
که بر میگردند در زمان رجعت حسین و سبب آنکه خداوند صادق الوعد نامیدن
است که صدوق روایت کرده از حضرت صادق که مردی وعده کرد با او تا چاشتگاه
در مکانی آفتاب بلند شد حرارتش تابید بر اسمعیل اصحابش گفتند ای پیغمبر خدا بهتر
آنست که بسایه بروید گفت من او را وعده در این مکان دادم در روایت دیگر وارد شده
که حسین بن علی بر میگردد با هفتاد هزار مرد عاصم بن حمید روایت کرده است از
حضرت باقر که فرمودند امیر المؤمنین خطبه کردند در کوفه بعد حمد خدا و ثنای او
بوحدانیتش او را ستودند پس فرمودند بدرستیکه خدا تعالی تکلم کرد بکلمه نوری شد
پس خلق کرد از آن نور پیغمبر را و نور ائمه را و باز تکلم کرد بکلمه دیگر روحی شد او
جا داد روح را در این نور پس این نور را با روح ترکیب کرد در بدنهای ما ائمه پس مائیم روح
برگزیده مائیم کلمات تامات مائیم حجت الله خدا بر خلق ما بودیم نور سبز زمانیکه
نه آفتاب بود نه ماه نه هیچ مخلوقی از مخلوقات بود ما تسبیح و تقدیس خدا میکردیم پیش
از آفرینش خلق خدا از برای ما عهد گرفت از ارواح انبیا با ایمان آوردن بما و یاری
دین ما و اینست معنی این آیه و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم
جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه فرمودند یعنی ایمان بمحمد بیا

وصیّ او خداوند میثاق از من و از پیغمبر خود گرفته که هر یک از ما دیگری را یاری کنیم اما من که
پیغمبر را یاری کردم جهاد با او رفتم و دشمنان او را کشتم و اما یاری او برای من و هم چنین
یاری بقیهٔ انبیا اگر حاصل نشد چونکه ایشان مردند پیش از آنکه من بمیرم و بعد از این یاری من بکنند
در زمان رجعت من و از برای من ملکی باشد میان مشرق و مغرب خداوند انبیا را بیرون
آورد بجهت یاری من از زمان آدم تا محمد صلی الله علیه وآله وسلم جهاد نمایند با من و بکشند
با شمشیرهای خود کفار زنده و کفار مرده را که خدا ایشان را زنده می گرداند و عجب باید
نداشته باشم از مردگانی که خدا ایشان را زنده می نماید با لبیک می کنند صداهای خود را فوج
فوج با لبیک لبیک یا داعی الله بر بندند بازار کوفه و کوچهای آن تا بکشند کافرین و
جبّارین و ظالمین از اوّلین و آخرین تا اینکه حاصل شود از برای ما آنچه را خداوند وعده
بما فرموده پس از آن امیر المؤمنین این آیه را فرمودند وعد الله الذین آمنوا منکم و
عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا یعنی عبادت مرا
بکنند و از احدی نترسند نیز اگر از برای من رجعت است بعد از رجعت و حیات بعد الممات
بعد فرمودند منم صاحب رجعات منم صاحب صولات منم صاحب انتقامات و صاحب
دولت عجیبه منم قلعهٔ آهنی منم بندهٔ خدا و برادر رسول او منم امین بر علم او و صندوق سرّ
او و حجاب او و صراط او و میزان او و وکیل او منم اسماء الله الحسنی و امثال العلیا و آیات الکبری
منم صاحب بهشت و دوزخ ساکن گردانم اهل بهشت را در بهشت و اهل آتش را در آتش
منم کسیکه تزویج کنم میان اهل جنت و بسوی منست رجوع این خلق و قیامت بر منست
حساب ایشان منم مؤذن بر اعراف منم آنکسیکه ظاهر شود در آخر الزمان در چشمهٔ خورشید
منم دابة الارض که خدا در قرآن ذکر کرده که در آخر الزمان ظاهر شود با منست عصای موسی
و خاتم سلیمان که میگذارم در روی مومن و کافر نقش بردارد هذا مومن حقا هذا کافر

بیان وقت معلوم که مهلت شیطان و کشته شدن او

حقا منم امیر المؤمنین و امام المتقین و لسان المتکلمین و خاتم الوصیین و وارث انبیاء و خلیفه خدا بر
عالمین منم کسیکه خدا بمن داده علم منایا و بلایا و علم حکومت میان مردم منم کسیکه مسخر کرده
برای من رعد و برق و ابر و ظلمت و نور و بادها و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارهها را ایها
الناس پس بپرسید از من از هر چیزی پیش از آنکه مرا نیابید و روایت شده که شیطان چون گفت رب فانظرنی
الی یوم یبعثون قال انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم پس چون آید شیطان با جمیع عسکر
و اتباع خود از روز بدی که خدا آدم را خلق کرده تا روز وقت معلوم که آن آخر رجعتی است که
امیر المؤمنین میکند راوی عرض کرد که از برای امیر المؤمنین چند رجعت میشود فرمود
از برای حضرت رجعتها هست هیچ امامی در عصری از عصرها نیست مگر اینکه رجعت کند
و رجعت کنند با او مؤمنین زمان او تا اینکه مؤمنین استیلا یابند بر کافرین و انتقام
از کفار بکشند هر گاه وقت معلوم شود امیر المؤمنین با اصحاب خود ظاهر شوند شیطان با اصحاب
خود ظاهر شود پس ملاقات کنند عسکرین شود در شط فرات در مکانی که آنرا روحا است
نزدیک کوفه پس واقع شود میان ایشان جنگی که واقع نشده از اول دنیا تا آخر دنیا گویا می
بینم اصحاب امیر المؤمنین را که برگشته‌اند صد قدم بعقب که افتاده پاهای ایشان بفرات در این
وقت خداوند بفرستد ملائکه عالم را ابری که دور ایشان پیغمبر است در دستش حربه است
از نور چون شیطان نظرش بحضرت افتد بعقب برگردد پس فرمایند باصحاب او که بکجا فرار میکنی
ظفر برای تو است و ایشان گوید من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید من میترسم از خدا
پروردگار عالمیان پس پیغمبر با او برسد و ضربتی بزند میان دو کتف او با حربه پس هلاک
شود با جمیع عسکرش پس در این وقت خدا را عبادت کنند از روی اخلاص کفر
و شرک برداشته شود و مالک دنیا شود امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال و زائیده شود برای هر یک
از شیعیان هزار اولاد از صلبش در این وقت ظاهر شود آن دو بهشتی که خدا فرموده مدهامتان
که نزد مسجد کوفه و دور این دو بستان این قدر وسعت هست که کسی نمیداند بجز خدا روایت

شده در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون که خدای سبحانه مقرر کرده
از برای هر کس موتی و قتلی را که اگر کسی پیش از رجعت مرده در رجعت کشته می‌شود و اگر
کشته شده پیش از رجعت بعد در رجعت می‌میرد و در اخبار بسیار وارد شده در تفسیر و
یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا که تأویل این آیه در رجعت است زیرا که در قیامت
که خدا همه خلایق را محشور می‌نماید و اینکه از صغیره و کبیره را مگر اینکه میشمارد و
چنانکه در آیات دیگر وارد در روایت شده از حضرت صادق و آن در تفسیر فان له معیشة
ضنکا که تأویل این در نواصب سفیانیانست که طعام ایشان در رجعت عذره است
در احادیث معراج وارد شده که ناچار دستی که علی آخر کسی است که قبض روح او
می‌شود از ائمه و او است دابة الارض که با مردم تکلم کند و در روایات از حضرت صادق
وارد شده که فرمودند بدرستیکه امیرالمؤمنین رجعت می‌نماید با فرزندش امام حسین
در رجعت و با او بر می‌گردند بنی امیه لعنهم الله و آل معویه و هر که مقاتله کرده پس ایشان
را عذاب کنند بقتل و غیر قتل و خداوند برگرداند از اهل کوفه سی هزار نفر و از باقی
مردم هفتاد هزار نفر و تلاقی کنند از برای حرب با معویه لعین و اصحاب او در صفین
در موضعی که حرب را آنجا بوده پس معویه را با اصحابش بکشند و آن مکان پس خدا
ایشان را زنده کرداند و ایشان را عذاب نماید با فرعون و آل فرعون تا شدید عذاب باشند
کند امیرالمؤمنین رجعت دیگر با پیغمبر و جمیع انبیا پس پیغمبر علم خود را با امیرالمؤمنین تسلیم
نماید و جمیع انبیا زیر آن علم باشند و ائمه علیهم السلام عمال شوند از جانب حضرت در بلادها
و حکام باشند زیر دست حضرت پس عبادت شود خدا را آشکارا بی تقیه و خدا به پیغمبر
عطا نماید ملکی را که مقابل جمیع دنیا باشد از اول دنیا تا آخر دنیا تا اینکه خدا وفا نماید
وعدهٔ خود را و در حدیث وارد شده که هرگاه نزدیک قیام قائم در ماه جمادی الاخری
و ده روز از ماه رجب باران ببارد که خلایق مثل آن ندیده باشند پس از آن باران گوشت

مؤمنین و نیز ظاهر و هویدا شود که معصوم فرمودند که گویا می‌بینم ایشان را که رو کرده‌اند از جانب
جهینه شمشیرها بالای بر دوشهای خود می‌برند و در روایت دیگر وارد شده که حضرت باقر
بیست و هفت نفر که پانزده نفر از قوم موسی هستند آنها که خدای فرموده است و من قوم موسی
امة یهدون بالحق و به یعدلون و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون وصی موسی
و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر و اینها حاکم شوند از جانب
حضرت و روایت شده که هرگاه قائم قیام نماید خداوند ملکی بفرستد بهر قبری از قبور
مؤمنین و او بگوید با ایشان امام تو ظاهر شده اگر میخواهی به او ملحق شوی ملحق شو و
اگر میخواهی که در نعیم ابد تا روز قیامت بر مکان خود باش و از حضرت صادق روایت
شده که پیغمبر هرگاه رجعت نماید مالک شود دنیا را پنجاه هزار سال و امیرالمؤمنین مالک
شود چهل و چهار هزار سال و روایت شده که در تفسیر ان الذی فرض علیک القرآن لرادک
الی معاد که دنیا منقضی نشود تا رجعت کنند رسول خدا و امیرالمؤمنین و یکدیگر را
ملاقات کنند و بنا کنند مسجدی را در پشت کوفه که دوازده هزار در داشته باشد ابن
طاوس روایت کرده که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال آن ملک جمیع اهل
و هشتاد هزار سال پادشاهی آل محمد علیهم السلام است از حضرت صادق روایت شده
که فرمودند گویا می‌بینم منبرها از نور که بالای هر منبر قبه‌ای از یاقوت سرخ که زینت
شده باشد با جواهرها و حسین بر آن نشسته باشد بالای آن منبر و در اطراف او نود هزار
قبه سبز و مؤمنین زیارت او نمایند و شیعیانش بسلام حضرت پس منادی از جانب خداوند ندا
کند ایها المؤمنون سؤال کنید از من خواهش خود را که ظلم بسیار کشیدید و اذیت کشیده اید
در دنیا امروز از من سؤال کنید حاجتها را از حوائج دنیا و آخرت مگر آنکه برآورم و بیاید
برای مؤمنین طعام و شرابها از بهشت و وارد شده در بسیاری از اخبار که حضرت رب
میکرده در دولت مهدی جمعی از انبیا و جماعتی از اشرار را از کفار که مؤمن خالص

دعاء عهد با امام عصر

وکاهش اخیر باشند دنیائی را و امید کنارند تا به نیفتا امت و آیات هم دلالت بر رجعت
داشته‌اند با هم دلالت داشته بر رجوع امیرالمؤمنین و حسین بن علی و جماعتی از انبیاء و ائمه متواتره و
رجوع باقی ائمه اطهار و این جهت بعضی از مشایخ اخبار رجعت را قریب به
حد بشارت چهل ... ثقة الاسلام محدث ... از اصول معتبره نقل کرده
سید ابن طاوس در کتاب مصباح الزائر از حضرت صادق ع روایت کرده که هر کس این دعا را
چهل صباح بخواند از یاوران حضرت قائم عجل الله فرجه باشد و اگر پیش از
ظهور حضرت بمیرد خداوند او را زنده کند تا با حضرت جهاد نماید در رکاب حضرت و به شمار
از برای خواننده این دعا بعدد هر کلمه هزار حسنه و محو نماید از او هزار سیئه ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم

دعای شریف

اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ وَرَبَّ الْکُرْسِیِّ الرَّفِیعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَمُنْزِلَ
التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنْزِلَ الْقُرْاٰنِ الْعَظِیمِ
وَرَبَّ الْمَلٰئِکَةِ الْمُقَرَّبِینَ وَالْاَنْبِیَاءِ الْمُرْسَلِینَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ
بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَبِنُورِ وَجْهِکَ الْمُنِیرِ وَمُلْکِکَ الْقَدِیمِ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ اَسْئَلُکَ
بِاسْمِکَ الَّذِی اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرَضُونَ وَبِاسْمِکَ الَّذِی یَصْلَحُ بِهِ الْاَوَّلُونَ
وَالْاٰخِرُونَ یَا حَیًّا قَبْلَ کُلِّ حَیٍّ وَیَا حَیًّا بَعْدَ کُلِّ حَیٍّ وَیَا حَیًّا حِینَ لَا حَیَّ یَا مُحْیِیَ
الْمَوْتٰی وَمُمِیتَ الْاَحْیَاءِ یَا حَیُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْاِمَامَ الْهَادِیَ
الْمَهْدِیَّ الْقَائِمَ بِاَمْرِکَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰبَائِهِ الطَّاهِرِینَ عَنْ جَمِیعِ
الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِی مَشَارِقِ الْاَرْضِ وَمَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَجَبَلِهَا وَبَرِّهَا
وَبَحْرِهَا وَعَنِّی وَعَنْ وَالِدَیَّ مِنَ الصَّلَوٰةِ زِنَةَ عَرْشِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَمِدَادَ کَلِمَاتِهِ
وَمَا اَحْصَاهُ عِلْمُهُ وَاَحَاطَ بِهِ کِتَابُهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُجَدِّدُ لَهُ فِی صَبِیحَةِ یَوْمِی هٰذَا
وَمَا عِشْتُ فِی اَیَّامِ حَیٰوتِی عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَیْعَةً لَهُ فِی عُنُقِی وَلَا اَحُولُ عَنْهَا

دعاء عهد با امام عصر عجل الله ف

وَلَا اَزُولُ اَبَداً اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ وَالذَّابِّينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ
اِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْمُمْتَثِلِينَ لِاَوَامِرِهِ وَنَوَاهِيهِ وَالْمُحَامِينَ عَنْهُ وَ
السَّابِقِينَ اِلَىٰ اِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اَللّٰهُمَّ اِنْ حَالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ
الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَىٰ عِبَادِكَ حَتْماً مَقْضِيّاً فَاَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَزِراً كَفَنِي شَاهِراً
سَيْفِي مُجَرِّداً قَنَاتِي مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَالْبَادِي اَللّٰهُمَّ اَرِنِي الطَّلْعَةَ
الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَاكْحُلْ نَاظِرِي بِنَظْرَةٍ مِنِّي اِلَيْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ
وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَاَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ وَاَنْفِذْ اَمْرَهُ وَاشْدُدْ
اَزْرَهُ وَاعْمُرِ اللّٰهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَاَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ فَاِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ
الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ فَاَظْهِرِ اللّٰهُمَّ لَنَا
وَلِيَّكَ وَابْنَ وَلِيِّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمّٰى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتّٰى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ
مِنَ الْبَاطِلِ اِلَّا مَزَّقَهُ وَيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ وَاجْعَلْهُ اللّٰهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ
عِبَادِكَ وَنَاصِراً لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِراً غَيْرَكَ وَمُجَدِّداً لِمَا عُطِّلَ مِنْ اَحْكَامِ
كِتَابِكَ وَمُشَيِّداً لِمَا وَرَدَ مِنْ اَعْلَامِ دِينِكَ وَسُنَنِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَاجْعَلْهُ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ اَللّٰهُمَّ وَسُرَّ نَبِيَّكَ مُحَمَّداً صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤْيَتِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَىٰ دَعْوَتِهِ وَارْحَمِ اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ اَللّٰهُمَّ
اكْشِفْ هٰذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ اِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ
بَعِيداً وَنَرٰيهُ قَرِيباً بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ اَجْمَعِينَ

پس سه مرتبه دست خود را بر ران خود زند و بگوید العجل یا مولای یا صاحب الزمان
هر دفعه که میزند یکبار بگوید تا سه بار گفته شود

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً